

# مذاهب با اهداف واحد

(بخش اول)

\* نویسنده: حجت برزگر

\* تاریخ انتشار: ۱۳۸۶/۰۲/۱۲ (۲۰۰۷/۰۵/۰۲ میلادی)

\* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

melh9000@yahoo.com و nasim@comhem.se

### فهرست

صفحه

۳

۱- پیشگفتار

۷

۲- مذاهب با اهداف واحد

۳- کتاب «عهد عتیق» یعنی تورات

۱۹

الف) «سفر پیدایش» توأم با نظرات حجت برزگر

## ۱- پیشگفتار

من از بازنویسی داستان و یا افسانه های کتب (تورات، انجیل و قرآن) بجز نمونه هایی از آنها صرفنظر کردم، زیرا امروز مردم باید بجای خواندن و یا شنیدن هر نوع داستان یا افسانه به مسائل علمی بپردازند. وقت صرف کردن برای خواندن و یا شنیدن افسانه (دروغ) مربوط به دورانی است که آدمها بجز آن چیز دیگری به دلیل شرایط اقتصادی عقب افتاده نداشتند، همانگونه که آدمهای امروزی به دلیل شرایط اقتصادی کنونی نمی توانند راجع به مسائل مربوط به آینده دور علمی و اثباتی نظپردازی کنند؛ ولی اکنون اگر فردی حتی تنها برای یک رشته از رشته های علمی وقت صرف کند با طول عمر فعلی که بخشی از آن صرف خواب، بیماریها، خستگی، پیری و غیره میشود باز هم دچار کمبود وقت میگردد. بنابراین وقتی برای صرف کردن داستان خوانی، شنیدنی و دیدنی وجود ندارد مگر اینکه کسانی از روی ناآگاهی بخواهند خودفریبی کنند و یا دیگرانی بخواهند افراد را برای منافع شخصی خود با پخش اکاذیب بفریبند.

مطالب برگرفته از کتب مذکور چه نمونه افسانه ای و چه قسمتهایی که جنبه اقتصادی، حقوقی و اجتماعی دارند فقط در جهت ارائه مدارک برای اثبات نظراتم و دیگرانی که تاکنون نقد علمی بر مذهب و تفکر مذهبی داشتن است. تفکر مذهبی یعنی گره زدن همه چیز به خالق. اما آنچه امروز من عرضه میکنم بعنوان یک بررسی تاریخی، اقتصادی و اجتماعی فراتر از آن عرضه شده های تاکنونی است زیرا میخواهم اساساً نشان دهم که چرا و چگونه احکامی در لوای «خداپرستی» و از طرف چه کسانی گام به گام در چهار دوره تاریخی - اقتصادی متفاوت در جهت تغییر و تحول اقتصادی و اجتماعی مطرح شد. و همچنین امروز کدام تغییر و تحول اقتصادی و اجتماعی ضروری است و بلااستثناء باید صورت گیرد و همه مزاحم ها که بخاطر منافع شخصی مزاحمت ایجاد میکنند، چنانچه دست از مزاحمت ها و مانع تراشیها برندارند از بین خواهند رفت.

«کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق عهد جدید» (تورات و انجیل) ترجمه فارسی به دو بخش تقسیم شده است. بخش اول تورات و بخش دوم انجیل است که بخش اول آن (تورات) در ۱۳۸۸ صفحه میباشد که ۳۳۱ صفحه آن مربوط به: الف - «سفر پیدایش» در ۸۲ صفحه، ب - دوران ارتباط یهوه و همکارانش («خدا») با موسی یعنی دوران موسی را تشکیل میدهد که به چهار «سفر» تقسیم شده است، در ۲۴۹ ص. مابقی کتاب تورات («عهد عتیق») مربوط به دوران بعد از وفات موسی است.

بخش مربوط به دوران بعد از موسی که بیشترین بخش «عهد عتیق» را تشکیل می‌دهد در بررسی من کمترین بخش را دربر می‌گیرد.

بخش دوم «کتب عهد عتیق عهد جدید» یعنی «انجیل مقدس» مجموعاً ۴۲۱ صفحه می‌باشد که ۱۸۷ صفحه شامل دوران عیسی است و مابقی کتاب مربوط به دوران بعد از وفات عیسی است که بخش دوم انجیل نیز در بررسی من در ارائه مدارک کمترین بخش را تشکیل می‌دهد. قرآن تقریباً ۳۰۰ صفحه است که در این بررسی در ارائه مدارک نیز کمترین بخش را تشکیل می‌دهد. اما علاقه مندان میتوانند برای دستیابی به مدارک از جمله به مقاله تحت عنوان «بررسی اجمالی گفتار و کردار محمد و پیروان او» به قلم ح. ب رجوع کنند.

این بررسی به چهار بخش تقسیم شده است: ۱- دوران «سفر پیدایش»، ۲- دوران موسی تا دوران عیسی، ۳- دوران عیسی تا دوران محمد، ۴- دوران محمد.

مجموعاً بیشترین بخش این بررسی مربوط به دوران قبل از ساخته شدن مذاهب است یعنی دوران «سفر پیدایش» که بیشترین قسمت آن شامل زندگینامه ابراهیم، اسحق، یعقوب و یوسف و فرزندان آنان می‌باشد اختصاص داده شده است تا بطور واقعی نشان داده شود که در آن زمان یعنی قبل از ساخته شدن مذاهب مردم چگونه و در چه شرایط اقتصادی و اجتماعی زیست میکردند. زیرا بدون بررسی این بخش مهم، مردم دائماً فریب حقه بازیهای مذهبیون کنونی را می‌خورند. اما با بررسی مفصل این بخش بخصوص تا دوران ابراهیم و ارتباط آن با دوره ساخته شدن اولین مذهب و یا ارائه احکام «الهی» فریبکاری تمام مذهبیون کنونی آشکار میگردد. زیرا امروزه این پوسیده فکرهای فریبکار با دستاوردهای علمی بدست آمده تاکنونی پی بردند که «سفر پیدایش» افسانه‌ای بیش نیست. ولی صرفاً برای چپاول و استثمار کارگران و زحمتکشان که گره خورده به مالکیت خصوصی هر روزه رنگ عوض میکنند و استنتاجات عجیب و غریب از کتب مذهبی (تورات، انجیل و قرآن) برای فریفتن مردم ارائه میدهند.

بخش دیگر بررسی را فقط یا اکثراً اختصاص دادم به سه دوره متفاوت زمانی یعنی دوران موسی که اساساً او چه اهدافی را دنبال میکرد، دوران عیسی که او چه اهدافی را دنبال میکرد و محمد بدنبال چه هدفی بود. از نظر زمانی فاصله زیادی بین این چهار دوره وجود دارد. دوره اول از زمان ساخته شدن «آسمانها و زمین» است که یک فاصله زمانی نامعلومی را تا دوران ابراهیم دربر می‌گیرد و سپس در ادامه آن تقریباً از ۳۹۲۰ سال پیش آغاز دوران ابرام یا ابراهیم تا آخر عمر یوسف است که مجموعاً تقریباً ۳۱۰ سال است. و سپس یک فاصله زمانی و یا خلاء تقریباً ۴۰۰ ساله تا دوران موسی وجود دارد. موسی تقریباً ۳۲۸۰ سال پیش متولد شد که تقریباً در سن ۷۰ سالگی اش یهوه با او ارتباط برقرار کرد و در سن

۱۲۰ سالگی وفات یافت. باز هم یک فاصله زمانی پس از وفات موسی تا دوران عیسی بوجود می‌آید که تقریباً ۱۱۶۰ سال است. عیسی تقریباً ۲۰۰۰ سال پیش متولد شد که تقریباً در ۳۵ سالگی اش بخاطر سنت شکنی آئین یهودی، تبلیغات علیه حاکمین وقت بخاطر ظلم و ستم شان و ادعای اینکه پسر خدا است و حتی خدا، اعدام شد. و پس از وفات او نیز یک فاصله زمانی تقریباً ۶۰۰ ساله تا دوران محمد وجود دارد. و محمد تقریباً ۱۴۰۰ سال پیش که تقریباً ۶۳ سال زنده بود بعنوان آخرین فردی که بنیانگذار آخرین مذهب (اسلام) باشد میزیست. (منظور از خلاء یا فاصله زمانی این است که یهوه و همکارانش («خدا»)) بطور واقعی ارتباط خود را با آدمها پس از اتمام هر دوره تا دوره بعدی قطع کردند (یعنی دوران ابراهیم تا یعقوب، موسی، عیسی و محمد)، باستثناء دوران موسی که پس از وفات او تقریباً ۵۰ سال دیگر در کره زمین نزد قوم اسرائیل برای پیش بردن فعالیت‌های خود حضور داشتند). بنابراین برای بررسی این چهار دوره مهم تاریخی اسناد جمع آوری شده از همین کتب معرفی شده مذهبی هستند که همه آدمها آنها را بعنوان کتب مذهبی («خداپرستی») یا دربرگیرنده «احکام الهی» قبول دارند.

در این بررسی خواهیم دید که از چه تاریخی در مصر شیوه تولید فنودالی در مقابل شیوه تولید برده داری و چگونه مطرح و به مورد اجرا گذاشته شد ولی مجدداً به نظام برده داری برمیگردد و پی خواهیم برد که در هر چهار دوره هدف اصلی مبارزه علیه نظام برده داری و بت پرستی بوده است و همچنین پی خواهیم برد که در دوره اول مبارزه (دوره قبل از موسی) به هیچوجه مذهب خاصی وجود نداشت و حتی حرفی هم از ساختن مذهب خاصی دربین نبود بلکه تمام صحبتها فقط حول «خدا پرستی» و «بت پرستی» بوده است. در واقع در این چهار دوره، از نظر اقتصادی مبارزه واقعی فقط علیه نظام برده داری بوده است که مهم ترین بخش این مبارزه توأم با تبلیغات «خدا پرستی» و اجرای احکام صادره از طرف یهوه («خدا») است. کافی است خوانندگان آن قسمت های کتب مذهبی که مربوط به «خداپرستی» و «بت پرستی»، جنگها و افسانه ها است را حذف کنند تا بسادگی متوجه شوند که آنچه از این کتب باقی می ماند مسائل مربوط به اقتصاد، حقوق و اجتماعی است. در این بررسی پی خواهیم برد که در آن تاریخ در مصر پادشاهی، نظام برده داری حاکم بود و تأثیر خود را بر کل منطقه در بین قبایل گذاشته بود و آنان نیز اتوماتیک همان نظم را در بین قبيله خود به اجرا گذاشته و عمل میکردند. پی خواهیم برد که برتری «خدا پرستی» نسبت به «بت پرستی» (که خود در حقیقت نوعی از خدا پرستی بود) در این بوده است که مردم مجبور به گوش دادن حرفهای «فرستاده خدا» یا رهبرانی میشدند، اما «بت پرستی» دارای چنین مزیتی نبود یعنی بت

توانایی فرستادن شخصی برای راهنمایی مردم را نداشت و فقط افراد در مقابل آنها (بت ها) ادای احترام میکردند و بس و این باعث درجا زدن مردم از نظر اقتصادی و اجتماعی بخاطر منافع پادشاه و رؤسای قبایل در جامعه میشد.

بنابراین تا زمانی که انسانها بطور واقعی یا علمی از آنچه بر گذشتگان نشان رفت آگاه نگردند دست از اعمال گذشتگان خود با آگاهی کامل برنمی دارند و دائماً دچار شک و تردید قرار میگیرند و آن اعمال را تحت عناوین مختلف انجام میدهند: زرتشتی، یهودی، بودائی، مسیحی، اسلامی و غیره. همچنین دست کشیدن از اعمال گذشته نیاز به راه حل جدیدی دارد که باید بطور علمی وجود داشته باشد که دارد و آنهم ایده و تئوری مارکسیستی است. کوتاه سخن، زرتشتی و بودائی که جزو بت پرستی محسوب میگردند نسبت به بت پرستی از انواع دیگر آن، این مزیت را داشتند که بدلیل شرایط آب و هوایی آن مناطقی که آنها در آن مناطق ساخته شدند مناسب با شرایط اقتصادی همان مناطق بودند. مناسبات اقتصادی آن مناطق (ایران، هندوستان و چین) برخلاف مناطق دیگر که بصورت برده داری بود فئودالیت بود و این از نظر اقتصادی یک گام پیش بود. بنابراین ایده و تئوری جدید یعنی مارکسیسم یا سوسیالیسم و کمونیسم علمی که نقطه مقابل مناسبات سرمایه داری چه از نوع برده داری، فئودالی و کارمزدی است تا زمانی که به کمال خود نرسد به معنای درجا زدن انسانها در گذشته خود هستند.

ضروریست اعلام گردد که این بررسی از زاویه دید یک فرد زمینی صورت گرفته است و به همین خاطر دارای دو جنبه متفاوت است. جنبه اول جنبه انتقاد آمیز به اعمال تمامی مذہبیون در کره زمین است و جنبه دوم بررسی، نشان دادن شاهکارهای یهوه و همکارانش در گذشته در کره زمین است.

ما میخواهیم انسانها خود این تغییر و تحول ضروری را به سرانجام برسانند و هر فردی هم که بخواهد مزاحمت ایجاد کند باید بداند که فقط مشغول کردن گور خود با دستهای نازنینش میشود.

همچنین یادآور شوم که خواننده متوجه خواهد شد که اساساً کلاً نوشته های ما فراتر از انتخاب عنوان مطالب هستند. ضروریست که دلیل آن را نیز مطرح کنم. زیرا ما برای ایجاد تغییرات در جامعه هستیم نه برای تفسیر کردن. آنچه که باید مورد توجه ما قرار گیرد این است که مطالب نوشته شده نسبت به عنوان انتخاب شده بی ربط نباشد بلکه در همان راستا با هدف کمک در ایجاد تغییرات در جامعه باشد.

مذاهب به مرور زمان بدلیل تغییر و تحول اقتصادی به گروه های گوناگون مذهبی تقسیم شدند. مذهب مسیح به دو گروه بزرگ (پروتستان و کاتولیک) و مذهب اسلام نیز به دو گروه بزرگ (شیعه و سنی) تقسیم شدند. مذهب یهودی که اولین مذهب یا بعبارت دیگر مادر تمام مذاهب خداپرستی است بجای تقسیم شدن به گروه های گوناگون، ظاهراً به حاشیه رانده شده است ولی در واقع چنین نیست بلکه دو مذهب پس از آن یعنی مذهب مسیح و مذهب اسلام پیرو بخش اعظم احکام مذهب یهود هستند. به جای اینکه مذهبیون بتوانند اتحاد و معضل اقتصادی جوامع را حل کنند علیه یکدیگر به بهانه های گوناگون جنگیدند و هنوز هم جنگهای مذهبی ادامه دارد. در آن دوران پیروزی قوم یهود بر فرعون برده دار مصر باعث پیشرفت این قوم نسبت به اقوام دیگر در آن منطقه که همگی بت پرست بودند گشت. زیرا قوم یهود نوعی مناسبات تولیدی در درون قوم خود ایجاد کرده بود که به گونه ای این قوم اشتراکی میزیست ولی مناسبات تولیدی و توزیعی بشیوه خصوصی در حرفه های گوناگون تولیدی با مناسبات فئودالیه صورت می گرفت، ضمن اینکه با اقوام دیگر نیز مبادله می کردند. این قوم با فراگیری چند حرفه مهم اقتصادی در آن دوران اولیه پس از رهایی از بردگی از جمله: نجاری، خیاطی، نساجی، کشاورزی، دامداری، زرگری، آهنگری، حمل و نقل و غیره توانستند در عرصه اقتصادی و اجتماعی پیشرفتهای چشمگیری نسبت به قبایل دیگر بکنند. اینکه بر سر قوم یهود تا دوران عیسی چه گذشت را در بررسی تورات متوجه خواهیم شد. با ظهور عیسی (مسیح) تاکتیک مبارزاتی جدید علیه برده داری و بت پرستی مطرح شد، زیرا نظام برده داری پس از وفات موسی مجدداً تسلط پیدا کرده بود. بنابراین قطب جدیدی از مذهب یعنی مسیحی با تاکتیکهای دیگر از جمله فرا قومی در کنار مذهب یهود در همان منطقه پایه های آن ریخته شد که بنا به خواست عیسی به مرور زمان توسط پیروان او به مناطق دیگر توسعه یافت. در اینجا این را هم مطرح کنم که تاکتیک اول یهوه («خدا») یعنی کار در بین قوم تاکتیک مناسب و درستی همانند تاکتیک های بعدی او بود زیرا سریع تر و راحتتر میتوانست در بین آنان «خداپرستی» با احکام را جا بیاندازد ولی در دوران عیسی و محمد، تاکتیک اولی دیگر تاکتیک مناسبی نبوده بلکه میبایست از تاکتیکهای دیگری استفاده کند. از تاکتیکهای مبارزاتی دیگر عیسی و محمد (در واقع یهوه) در بررسی انجیل و قرآن پی خواهیم برد. فصل مشترک تاکتیکهای دوران عیسی و محمد این بود که در هر دو دوره مبارزات یا تبلیغات خداپرستی یعنی هر دو مذهب برخلاف مذهب یهودی فرا قومی بودند زیرا به هر حال قطب اول

خدایپرستی یعنی مذهب یهود در مقابل بت پرستان کاملاً بعنوان یک قطب نیرومند خدایپرست وجود داشت. تا دوران عیسی مردم بخاطر ظلم و ستم و باجگیری حاکمین به بت پرستی و برده داری قومی بیشتر روی می آوردند بنابراین وضعیت اقتصادی بجای پیشروی پسروی داشته است. مذهب مسیح به عنوان آلترناتیو جدید مذهبی - سیاسی برای برون رفت از آن وضعیت اقتصادی و اجتماعی ساخته شد. تا اینجا ما سه قطب در کنار هم میبینیم: اول بت پرستی، دوم یهودی (خدا پرستی)، سوم مسیحی (خدا پرستی). همانگونه که یهودیت از درون برده ها یعنی مردم محروم جامعه سر برآورد، مسیحیت نیز از بین مردم محروم جامعه که هم بت پرست بودند و هم یهودی ظهور کرد. مسیحیان (کلیساها) نیز تا دوره محمد به مرور زمان همچون قبائل بت پرست و قوم یهود (خدا پرست) دارای قدرت اقتصادی و حکومتی در مناطق مختلف گردیدند اما دیگر نه بعنوان یک قوم خدایپرست بلکه بعنوان کلیساها و یا مسیحی، ولی مذهب یهودی بخاطر قومی بودن خود باوجودی که مسیحیان تورات را قبول داشتند برخلاف مذهب مسیحی درجا زد. در بین هر سه قطب حکومتی یعنی قبایل بت پرست، یهودیان و مسیحیان مردم محروم و بیچیز در جامعه وجود داشتند که بمرور زمان بسیار گسترده گشت. بجای اینکه یهودیان و مسیحیان تحت عنوان خدا پرستی با برقراری شیوه جدید تولیدی و توزیعی یعنی فئودالی در رأس آن بتوانند مردم را از شرایط اقتصادی وخیم رها کنند موفق نشده بلکه همچنان اکثریت مردم در شرایط اقتصادی جدید بیچیز باقی ماندند. اما در هر صورت نظام جدید برای پیشروی اقتصادی و اجتماعی گامی پیش نسبت به برده داری بود. زیرا برده حق هیچگونه تصمیمی در زندگی خود را نداشت، ولی باوجود برتری نظام فئودالی یعنی آزادی افراد در جامعه باز در شیوه تولیدی و توزیعی جدید که بر مبنای مالکیت خصوصی استوار بود بنا به ماهیت خود نمی توانست همه مردم را از فقر نجات دهد بلکه مال داران مال دارتر و بی چیزان فقیرتر میشدند. ضمن اینکه هر دو مذهب موفق به ازبین بردن بت پرستی نشده بودند در صورتی که یکی از اهداف اصلی بنیانگذاران هر دو مذهب ازبین بردن بت پرستی بود.

در این میان مبارزه جدیدی را بطور کلی علیه ظلم و ستم مال داران بر مردم محروم هم از نوع برده ها (غلامان و کنیزان) و هم رعایا طلب میکرد که محمد با مذهب جدید بنام اسلام (خدایپرستی) و تاکتیکهای جدید مبارزاتی وارد میدان مبارزه شد و یا صحیح تر این است که بگوئیم از طرف یهوه انتخاب شد برای سازمان دادن مردم در جهت پیش بردن این مبارزه. باید از نظر تاریخی این را هم همچنان در نظر داشت که از دوره موسی تا دوره محمد تقریباً ۱۸۰۰ سال گذشته بود. در این فاصله زمانی جامعه از نظر شرایط اقتصادی، اجتماعی و



ساختار حکومتی نسبت به دوران فرعون دوره موسی که تنها حکومت پر قدرت بود تغییرات زیادی کرده بود. محمد نیز همچون موسی و عیسی از درون قوم و قبیله خود و مردم محروم فعالیت خود را با مذهب جدید آغاز کرد. هدف او نیز پایان بخشیدن به ظلم و ستم و ازبین بردن بت پرستی که بت پرستان در دوران او در بین قبایل کُشت و کُشتار میکردند، دختران خود را بخاطر فقر زنده بگور میکردند و همچنین راهزنیهای گسترده آنان که مانع تجارت کردن می شد بود. به هر رو مذهب جدید (اسلام) نیز قطبی در کنار دو قطب دیگر مذهب فرم گرفت که یکی از نتایج مهم آن ازبین بردن بت پرستی بود که باعث جدا شدن مردم به قبایل مختلف با خدایان (بتهای گوناگون) بود که نتیجه آن درجا زدن مردم در عرصه اقتصادی و اجتماعی بود. پس از شکست بت پرستان بخش اعظم بت پرستان و مردم محروم از دو گروه مذهبی دیگر یعنی یهودی و مسیحی در آن منطقه (عربستان) به مذهب اسلام پیوستند، زیرا به هر رو آنان ظلم و ستم مذهبیون جدید (مسلمانان) را ندیده بودند چونکه هنوز در تولید و توزیع تحت عنوان قوانین اسلامی نقش نداشتند. اما ظلم و ستم دو گروه مذهبی قبل از مذهب اسلام را مشاهده کرده بودند.

آنچه که محمد بر آنها تأکید میکرد میتوان بطور مختصر چنین فرموله کرد: ۱- مبارزه علیه برده داری (غلام و کنیز داری) در جهت پرداخت اجرت؛ ۲- ارائه آئین جدید اقتصادی، حقوقی و اجتماعی؛ ۳- پرداخت ذکات؛ ۴- مبارزه علیه بت پرستی. البته بجز بند ۲ بندهای دیگر نیز جزو اهداف موسی و عیسی بودند. به همین دلیل بود که محمد اعلام کرده بود که هم تورات و هم انجیل را قبول دارد اما او یهودیان و مسیحیان دوران خود را بعنوان پیرو راه موسی و عیسی یا «خدا» نمیدانست. بعبارت دیگر محمد برای برقراری این خواستها در جامعه با ارائه چند آئین جدید مبارزه کرد. ولی دو گروه مذهبی حاکم آن زمان با برقراری این خواستها بخصوص احکام جدید در جامعه موافق نبودند و محمد را نیز بعنوان فرستاده یا منتخب «خدا» قبول نداشتند و مخالفتشان با مذهب جدید نیز به همین دلایل بود.

مهم ترین این خواستها پس از شکست بت پرستان پرداخت ذکات و اجرت بود که مذهبیون یهودی و مسیحی که دارای قدرت حکومتی بودند از آن بخاطر منافع شخصی خود چشم پوشی میکردند، باوجود اینکه خواست بنیانگذاران مذهب خودشان نیز چنین بود و برای اجرای آنها مبارزه کرده بودند. یکی از خواستهای اصلی موسی «زنا مکن، دروغ مگو، دزدی مکن، قتل مکن» بود که عیسی و محمد نیز این خواستها را در سرلوحه مبارزاتی خود قرار داده بودند. باید توجه داشت که در تورات «زنا مکن» تنها بمعنای خلاف نکن (یعنی غیر قانونی و یا دقیق عرض کنم غیر توراتی عمل مکن) و تجاوز جنسی مکن است. اما به هر حال انتظار

داشتن «دزدی مکن» از فردی در مالکیت خصوصی تنها میتواند یک آرزو باشد زیرا اساساً مالکیت خصوصی بر مبنای «دزدی»، غارتگری و استثمار بنا شده است و هیچگونه سازمان پلیسی (البته دارای هزینه سنگینی هستند) که حتی تنها هدف اش فقط جلوگیری از «دزدی» کردن باشد باز نمی تواند مانع «دزدی» کردن گردد زیرا اولین دزدان همان کسانی هستند که این ارگانها را سازمان میدهند. اگر باور نمی کنید بروید وضعیت اقتصادی سازمان دهندگان پلیس، ارتش، پلیس مخفی و همه گروههای نظامی و انتظامی را بررسی کنید تا فرق شرایط زندگی آنان با کارگران و زحمتکشان را متوجه شوید. اگر هدف این همه نیروهای نظامی و انتظامی برای دزدی کردن یک عده خاص به عنوان سرمایه داران نباشد پس چه ضرورتی دارد که وجود داشته باشند؟ حتی با تأثیر گذاری اخلاقی هم نمی توان جلوی دزدی کردنها را گرفت. یکی از وظایف مهم هر سه گروه مذهبی همین تأثیر گذاری اخلاقی بوده است که نتنها نتیجه ای نداد بلکه خود مذهبیون از همان ابتدای قدرت گیری یکی پس از دیگری دزدی کردن را آغاز کردن که بعنوان نمونه مذهب آخری نتنها با تأثیر گذاری اخلاقی نتوانست جلوی دزدی کردنها را بگیرد حتی با ضرب شمشیر هم نتوانست مانع دزدی کردن افراد شود ولی برعکس خودشان دچار آن و یا آلوده به دزدی کردن شدند یعنی دائماً «زنا» میکنند. در اینجا این نکته را هم عرض کنم که یهوه نیز در دوران موسی با ارباب و زور اسلحه و با تأثیر گذاری اخلاقی خواست جلوی دزدی کردنها یا «زنا» کردنهای قوم اسرائیل را بگیرد موفق نشده بود و دائماً میگفت شما آدمهای «شریر»ی هستید و باید همه شما را کُشت که نهایتاً و ناچاراً برای مدت طولانی قوم اسرائیل را بعد از وفات موسی ترک کرد (تا دوران عیسی). برای ازبین بردن «دزدی» کردنها، غارتگری، استثمار و جنایتکاری تنها یک راه حل وجود دارد آنهم این است که مالکیت خصوصی به مالکیت اشتراکی تبدیل شود. همانطور که برای جلوگیری از «طلاق» گرفتنها تنها یک راه اصولی وجود دارد: «ازدواج» نکردن. در هر صورت پس از وفات محمد کشمکشها و جنگهای فراوانی نیز بین گروههای مذهبی رخ داد اما با وجود این مذاهب دارای اهداف واحدی بوده اند یعنی برقراری مناسبات فئودالی، کارمزدی و مالکیت اشتراکی که اجرای این آخری در آن شرایط اقتصادی غیرممکن بود اما انگیزه برقراری آن وجود داشته است که بصورت پرداخت خمس، ذکات، فدیة، کمک کردن به فقرا و غیره مطرح میشد که در چارچوب مالکیت خصوصی بود. و به همین دلیل بود که در کنار آن «زنا مکن، دروغ مگو، دزدی مکن، قتل مکن» نیز مطرح شد. برتری مذهب اسلام نسبت به مذاهب دیگر در این بود که برخلاف دو مذهب ماقبل خود علیه زنده بگور کردن دختران و بی حقوقی زنان بود. زیرا در دوران موسی و عیسی زنده بگور کردن دختران وجود نداشت که حکمی در این

رابطه صادر شود و همچنین ازدواج در خارج قبیله و استقلال زن بعنوان یک فرد وجود نداشت که بعنوان دلائلی مسئله حق وراثت زنان مطرح گردد. در دوره‌های مختلف تاریخی پس از وفات محمد که قدرتهای حکومتی در آن مناطق طبق قواعد اسلامی عمل میکردند، یعنی پیروزی کامل اسلاميون بر ديگر مذهبيون در آن مناطق و يك دست شدن قدرتهای حکومتی، باز هم جامعه به دو قطب اجتماعی یعنی بیچیزان و مال داران تقسیم شد. در واقع تولید و توزیع در جوامع با قوانین اسلامی توأم با قوانین یهودی پیش میرفت زیرا محمد تورات را قبول داشت. اما مذهب مسیحی اساساً دارای آئین خاص اقتصادی، حقوقی و اجتماعی نبوده بلکه عیسی اعلام کرده بود که تورات را قبول دارد و احکام تورات را بصورت دست و پا شکسته تکرار میکرد و مخالف «زنا» کاری (مخالف ظلم و ستم، خلاف کاری و باجگیری) بود ولی با سنتهای دست و پا گیر در تورات در زمان خود مخالف بود. بعبارت دیگر او باعث انقلابی در مذهب یهود شد. در نتیجه اسلاميون هم طبق احکام تورات و هم طبق احکام انجیل هم طبق احکام ارائه شده جدید عمل کرده و میکنند. بعبارت دیگر قرآن ترکیبی از احکامی است که در سه دوره تاریخی بعنوان احکام «الهی» صادر شده اند. البته در آن دوران با آن شرایط اقتصادی نمیتوانست احکام اقتصادی، حقوقی و اجتماعی صادره از آن فراتر رود، حتی اگر احکام غیر «الهی» هم صادر میگشت باز نمیتوانست از آن احکام فراتر رود، و یا بعبارت دیگر مشابه برنامه اتحادیه مارکسیستها باشد، یعنی برنامه اتحادیه مارکسیستها هم نمیتوانست راه حل شرایط اقتصادی و اجتماعی آن دوران باشد زیرا هیچ خوانایی با شرایط اقتصادی و اجتماعی آن دوران ندارد. بعبارت دیگر در یک کلام غیر قابل اجرا بود. به همین ترتیب آن احکام «الهی» نیز بدر شرایط اقتصادی و اجتماعی کنونی نمی‌خورند و باید کاملاً و بلااستثناء آرشیو گردند.

پس اگر بخواهیم تا اینجا نتیجه گیری کنیم چنین میشود: با پیروزی کامل خدا پرستی بر بت پرستی و پیروزی نظام فئودالی بر نظام برده داری که طرح اولیه (یهوه) قبل از ساختن نوعی از مذهب بود فقر و فلاکت و ظلم و ستم برقرار ماند. اولاً به دلیل اینکه هدف بلافاصله یهوه از بین بردن فقر و فلاکت بطور کامل نبوده و نمی‌توانست در آن شرایط اقتصادی باشد بلکه در جهت تغییر ریل شیوه تولیدی و توزیعی برای پیشرفت بود که شرایط اقتصادی آن دوران ایجاب میکرد. دوم اینکه با بوجود آمدن شرایط اقتصادی جدید نیاز به تغییراتی در قوانین اجتماعی نیز بود که از طرف دو مذهب قبل از اسلام مطرح نشده بود و این وظیفه مذهب جدید (ارائه احکام جدید) بود که آن قوانین جدید را مطرح کرده و بخشی از قوانین اولیه که عیسی هم بجز بعضی از سنت های آن آنها را قبول داشت تغییراتی در

آنها داده یا بطور کامل ملغا گردد زیرا بخاطر تغییر و تحول اقتصادی و اجتماعی ضرورت وجودی خود را از دست داده بودند.

به هر رو ما شاهد یکدست شدن قوانین حاکمه در آن مناطق هستیم. مبارزات در مناطق دیگر نیز وجود داشت که با بوجود آمدن مذاهب گوناگون در طول تاریخ آئینهای مذهبی گسترش یافت. تمام مذاهب توانستند در عرصه برقراری نظام فئودالی نقش ایفا کنند و مذهب مسیحیت که منشعب از یهودیت بود توانست دست بالا را در پیشروی نظام فئودالی در اروپا، استرالیا و آمریکا داشته باشد و در جوامع در عرصه های مختلف اجتماعی نقش بازی کند. دوره اول اقتصادی و اجتماعی یعنی تا نیمه قرن ۱۸ میلادی (تقریباً ۱۵۰ سال قبل) در سراسر کره زمین مذاهب جهانی بطور کامل با نظام فئودالی حاکم شدند. یعنی یک فاصله زمانی تقریباً ۳۰۰۰ ساله طول کشید تا دوره اول یعنی نظام برده داری بیپایان عمر خود برسد. عبارت دیگر پیروزی کامل فئودالیسم بر نظام برده داری اما کماکان برده داری وجود داشت نه بعنوان نظام مسلط در جوامع. تقریباً از قرن ۱۳ میلادی به این طرف از یکطرف بمرور زمان ما شاهد کشمکشها و جنگ های طبقاتی جدیدی با بوجود آمدن طبقات جدید اجتماعی با ایده ها، نظرات و تئوریهای جدیدی هستیم که برای پیشروی نسبت به شرایط اقتصادی جدید مطرح میگشتند. از طرف دیگر ما شاهد هر چه کم رنگ تر شدن ایده های مذهبی نیز هستیم، زیرا مذاهب با قوانینی که بیشتر در چارچوب نظام فئودالی سازگار بودند دیگر پاسخگوی شرایط جدید در عرصه اقتصادی نبودند. بنابراین پذیرفته شدن ایده های مذهبی در این مبارزات جدید که فقط دربرگیرنده مناسبات فئودالی بجای برده داری بود بمعنی درجا زدن شرایط اقتصادی بود. با بوجود آمدن نیروهای جدید اقتصادی و اجتماعی که از درون نظام فئودالی رشد کرده بودند یعنی صنعت گران خرد و در حرکت رو به رشد خود به یک طبقه اجتماعی بزرگ تبدیل شده بودند که وجود این طبقه اجتماعی دیگر با چارچوب مناسبات فئودالی سازگار نبود و ناچاراً میبایست تغییر و تحولی در ساختار اقتصادی و اجتماعی در جهت رو به رشد آن صورت گیرد، یعنی برقراری قوانین مسلط کار مزدی در جامعه که با انقلابات صنعتی در قرن ۱۷، ۱۸ و ۱۹ میلادی در اروپا و آمریکا و دیگر قاره ها یکی پس از دیگری انجام گرفت که مرحله آزاد کردن کامل رعایا را در سراسر کره زمین به همراه داشت. بخشی از رعایا به شهرها جهت کار در کارخانجات روی آوردند و زمینه طرح قوانین جدید نیز هر چه بیشتر آماده گشت. از اینرو ما دیگر شاهد دخالت مذهبیهون با قوانینی که برای دوران دانداری - فئودالی بود را در جهت پیشروی در این میان نیستیم بلکه برعکس شاهد مقاومت آنها در تغییر و تحول رو به پیش هستیم. هر چند در کتب مذهبی از پرداخت

اجرت نیز سخن آمده است و همینطور از اشتراکی زیستن اما نه برای دوره‌های اولیه اقتصادی بلکه بعد از خاتمه آن زیرا از نظر اقتصادی و اجتماعی غیر قابل اجرا بودند. حتی یهوه برای آزمایش قوم اسرائیل را پس از رهائی از بردگی از این نظر مورد آزمایش قرار داد، یعنی خواست هر کس به اندازه نیازش برداشت کند باوجودی که در تولید کردن نقش نداشتند ولی آنان طوری عمل کردن که یهوه و موسی هر دو آنچنان از دست قوم اسرائیل عصبانی شدند که حتی صدای یهوه را درآورده بودند و او با عصبانیت «به موسی گفت تا بکی از نگاه داشتن وصایا و شریعت من ابا مینمائید.» («سفر خروج»، «باب شانزدهم»، بند ۲۸). این آن چیزی است که گویا مذهب‌یون بطور علی‌العموم آن را درک نکردند، و به همین دلیل است که در مقابل نیروهای جدید اجتماعی در عرصه اقتصادی و حقوقی مقاومت میکردند و هنوز هم در مقابل نیروهای جدیدتر اقتصادی و اجتماعی یعنی طبقه کارگر و زحمتکش مقاومت میکنند. ولی امروزه ما به حساب نادانی یا درک نکردن آنان نمی‌گذاریم بلکه بحساب دفاع آنان از منافع بورژوازی یا دفاع از مالکیت خصوصی که خودشان نیز یا بخشی از شرکا هستند یا سهمی در استثمار و غارتگری سرمایه داران میبرند. از اینرو پس از تسلط بورژوازی بر فئودالیسم مذهب‌یون در دوران اولیه بیشتر به جنبه اخلاقی مسئله چسبیدند زیرا که نیروهای جدید اقتصادی یعنی سرمایه داران از کارگران بصورت برده در مقاطعی استفاده میکردند و فقر گسترش بیشتری یافته بود و همچنین تن فروشی بخاطر «آزاد» شدن زنان از قیدوبندهای مذهب‌یون رواج بیشتری یافته بود. بنابراین به دلیل بی‌آلترناتیوی تشکل‌های مذهبی در مقابل تغییر و تحول اقتصادی بود که هر روز مذاهب در جوامع بعنوان آلترناتیو بیشتر رنگ باختند چونکه از آنچه در طول تاریخ برقرار گشته بود پاسداری میکردند. به همین دلیل است که هنوز هم بورژوازی به مذهب‌یون امتیازاتی جهت فریب مردم (کارگران و زحمتکش‌شان) میدهد و در کشورهای عقب افتاده اقتصادی با زور اسلحه به بقاء خود ادامه میدهند. در صورتی که اوایل بوجود آمدن هر مذهبی بنیانگذاران آنها از اسلحه برای بکری نشاندن ایده‌های خود بعنوان آلترناتیو در بین مردم استفاده نمیکردند بلکه به تبلیغ و ترویج دست میزدند (موسی، عیسی و محمد). ولی در حال حاضر مذهب‌یون نه برای پیشروی بلکه برعکس برای اجرای احکام ارتجاعی که هیچگونه سازگاری با شرایط اقتصادی و اجتماعی کنونی ندارند مبارزه میکنند. در دوره اخیر تقریباً از دویست سال پیش ما بطور کلی شاهد شکل‌گیری دو قطب بزرگ طبقاتی در عرصه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هستیم، یعنی طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار. کشمکش‌های طبقاتی کنونی همچون گذشته نیاز به آلترناتیو اقتصادی و اجتماعی دارد که پاسخگوی نیازهای کنونی در جهت پیشروی اقتصادی قرار گیرد. پذیرش آلترناتیو حاکم یعنی

نظام سرمایه‌داری که حرکت رو به رشد اقتصادی از دوران برده داری تا به امروز بوده بمعنی درجا زدن شرایط اقتصادی و وخیم تر شدن وضعیت اقتصادی و اجتماعی مردم است. درست مانند گذشته که جریانی که برای برقراری نظام فئودالی علیه نظام برده داری مبارزه می کرد انقلابی بود، و پس از تغییر و تحول اقتصادی در شرایط جدید خود جزو نیروهای ضد انقلابی، ضد انقلابی در مقابل نیروهای جدید اجتماعی (بورژواها) عمل کرد؛ و همزمان نیروهای جدید (بورژواها) در مقابل فئودالیسم انقلابی عمل کردند اکنون بورژوازی که خود در گذشته در مقابل فئودالها انقلابی عمل کرد، همانند فئودالها در مقابل نیروهای جدید اجتماعی یعنی طبقه کارگر و زحمتکش با خواست سوسیالیستی و کمونیستی شان ضد انقلابی عمل میکند. بنابراین همچون گذشته جز مبارزه در مقابل نیروهای ضد انقلابی موجود در جهت پیشروی اقتصادی یعنی برچیدن مالکیت خصوصی در جهت برقراری مالکیت اشتراکی راه دیگری وجود ندارد. سرمایه‌داران و نوکرانشان نیز مانند برده داران که به مدت طولانی در مقابل فئودالها مقاومت کردند در مقابل طبقه کارگر و زحمتکش تا نابودی کامل نظام سرمایه داری به مدت طولانی مقاومت خواهند کرد. زیرا نه شرایط اقتصادی در سراسر کره زمین یکسان است و نه شرایط نظام سرمایه داری با نظامهای پیشین در یک سطح قرار دارد بلکه نظام سرمایه داری نسبت به نظامهای برده داری و فئودالی به دلیل موقعیت خاص اقتصادی خویش تغییر چهره میدهد و به مقاومت خود به اشکال مختلف ادامه خواهد داد. اما به هر درجه ای که طبقه کارگر متشکل تر عمل کرده و قدرت سیاسی را از دست سرمایه داران بگیرد به همان درجه نیز به پایان بخشیدن مالکیت خصوصی با تمام قوانین ارتجاعی اش که در همه کشورها (استثنائی وجود ندارد) در جهت برقراری نظام دموکراتیک شورایی و مالکیت اشتراکی نزدیک تر میشود. مالکیت اشتراکی یعنی اینکه در گام نخست همه افرادی که در یک کارخانه، مزرعه، مکان، بخش و غیره در تولید اجتماعی شرکت دارند صاحب اصلی یا درجه اول مالک آن هستند و حق حسابرسی، کنترل و غیره بعهدہ آنان است که توسط نمایندگان منتخب آنان انجام میشود و سپس به مالکین یا صاحب درجه دوم یعنی دیگر اعضای جامعه گزارش میدهند. بورژوازی و نوکرانشان ادعا میکنند که اجرای مالکیت اشتراکی غیرممکن است (البته منظورشان این است که ما نمی گذاریم) در صورتی که به اجرا گذاشتن آن بسیار ساده است و فقط لازمه اش این است که کارگران و زحمتکشان خود را در تشکل حرفه ای محلی و سراسری خود بعنوان یک طبقه متشکل کنند تا بتوانند قدرت سیاسی را در جهت آن با برقراری قانون اساسی مطابق با مالکیت اشتراکی کسب کنند. مسلماً طبقه سرمایه دار یا بورژوازی بسادگی دست از مالکیت خود برنمیدارد و نیاز به مبارزه همه جانبه برای براندازی

این طبقه غارتگر و استثمارگر دارد. بنابراین طبقه کارگر باید نوک تیز حمله خود را علیه نظام سرمایه داری قرار دهد. عبارت دیگر خواست اصلی اش باید الغاء مالکیت خصوصی (یعنی نظام سرمایه داری) باشد همانند گذشته که نوک تیز حمله نیروهای اجتماعی علیه نظام برده داری و فئودالی بود نه بر شاخ و برگهای آنها. بعنوان مثال یهوه علیه کُل نظام برده داری برخاست نه اینکه بخواهد وضعیت بردگان را در همان نظام کمی بهتر کند و غیره. و یا بورژوازی بعنوان یک طبقه علیه کل نظام فئودالی مبارزه کرد نه برای اصلاح آن. به هر رو کارگران و زحمتکشان بگذارند خواست هایی همچون «برابری» و یا «عدالت اجتماعی» و از این قبیل خواست هایی که متعلق به طبقات دارا و نوکرانشان و خرده بورژواها است خودشان پیش برند. طبقه کارگر نباید به شاخ و برگها حمله ور شود بلکه به ریشه که باعث فقر و فلاکت، بیماری های روانی و جسمی، مرگ و میر، پیری، خودکشی، جنگ، آزاد نبودن افراد حتی در برقراری رابطه جنسی، تن فروشی، بیسوادی، عقب افتادگی در علم و دانش و غیره حمله کند. بورژواها بخاطر منافع شخصی خود در آن بخشی از تولیدات سرمایه گذاری میکنند که بنفع خودشان است. حتی بیماریهایی را توسط خودفروشان شیمی دان خود بطرق مختلف در بین مردم رواج می دهند تا بتوانند سمی که به نام «دارو» که جز کُشتن افراد نقش دیگری ندارد بفروشند. تولیدات طبیعی هم در آبها و هم در خشکی را بخاطر فروش تولیدات مصنوعی از بین میبرند. حتی تولیدات مصنوعی را نیز برای بقاء مالکیت خصوصی از بین میبرند. تنها آب و غذاهایی که مصرف میشوند بدلیل آگاهی نداشتن در مورد آنها بطور «طبیعی» انسانها را بیمار، پیر و نهایتاً میکُشدند بلکه هوای آلوده شده به گازهای کشنده را نیز به آن اضافه کنید و سپس برگشت گازها از طریق باران در بخش وسیعی از زمین که بورژوازی و نوکرانشان آگاهانه بخاطر منافع شخصی خود در پاکیزه کردن آن هیچگونه اقدام واقعی جدی انجام نمیدهند. کافی است حساب کنید در شبانه و روز فقط چند لیتر بنزین میسوزد تا به درصد آلوده شدن آب و هوا پی برید. درصد نیروی بیکاران را حساب کنید، کارهایی که بخاطر برقراری این نظم پوسیده وجود دارند را نیز به آن اضافه کنید مانند بانکداری، نیروهای گوناگون نظامی، زندانبانان و شکنجه گران، دم و دستگاه عریض و طویل قضایی که کاملاً بنفع سرمایه داران هستند و بس، کارکنان شرکتهای بیمه، همین «سیاست مداران» پارلمان نشین، روحانیون، کشیش ها، خاخام ها (rabbi) و غیره را به این آمار اضافه کنید، کارگرانی که مشغول تولید کردن هستند اما آنچه تولید میکنند بجز برای نابود کردن و کُشتن آدمها چیز دیگری نیستند مانند سلاحهای سبک، نیمه سنگین و سنگین، شیمیائی، اتمی و غیره که فقط هدفشان برای نابود کردن خانه و کاشانه مردم، امکاناتشان و خودشان

است را به این آمار اضافه کنید. اینها بخشی از اعمال جنایتکارانه ایست که تحت عنوان زندگی کردن انجام میگیرد که برای حفظ نظام سرمایه داریست.

اما اضافه بر آنچه که گفته شد این را هم اضافه کنم که یک عده (تشکل) نیز برای فریب کارگران و زحمتکشان صحبت از «آزادی» میکنند. منظور اینان از «آزادی» برای خود (دولت) در جهت سلب آزادی افراد (کارگران و زحمتکشان) است. نمونه بسیار جزئی را در نظر میگیریم. آیا اگر اشخاصی را حال به هر دلیلی منع کنند که رابطه جنسی با هم داشته باشند به معنی سلب آزادی آنان نیست؟ افرادی هستند که اگر با آنان در باره مسائل جنسی صحبت شود جیغ و داد راه می اندازند که «آقا حرمت را حفظ کن» این چه حرفی است. ولی همین افراد در خفا حاضرند با چندین نفر رابطه جنسی برقرار کنند. گفتم آقا زیرا خانمها که اصلاً نبایستی حتی کوچکترین اشاره ای به این نوع موضوعات داشته باشند و صحبت کردن راجع به این نوع موضوعات و یا حتی فکر کردن راجع به این نوع مسائل از طرف زنان جزو «گناه کبیره» محسوب میشود. و اولین و یا کوچکترین الفاظی که در وحله اول نصیبشان میگردد: پررو، بی حیا، بی چشم رو، بی پرنسیپ، هرزه، فاحشه، بی پدرو مادر، لاشی و غیره که شما خودتان بهتر از من میدانید میباشد و اگر باز هم ادامه دهند طرد کردن آنان، گلوله یا سنگسار و یا طناب دار هم نصیبشان میگردد که همه این اعمال جنایتکارانه فقط در جهت حفظ مالکیت خصوصی است تحت عنوان «آزادی».

به هر حال میخواهم بگویم که زمان برچیدن کل سازمان سرکوب و شیوه تولید و توزیع سرمایه داری از خیلی وقت پیش آماده شد و فقط نیاز به متشکل شدن کارگران و زحمتکشان با خواست الغاء مالکیت خصوصی در جهت برقراری مالکیت اشتراکی و لغو کار مزدی است. این استراتژی ماست ولی تاکتیکها برای پیروزی این استراتژی متفاوتند و بستگی به موقعیت کارگران و زحمتکشان در همان شرایط در هر کشور دارد. مسلماً با ازبین رفتن بطور کامل مالکیت خصوصی قوانین جنایتکارانه اش که به مرور زمان (پس از دوران موسی، عیسی و محمد یعنی ارائه قوانینی که از طرف یهوه برای رشد اقتصادی نوشته شد) برای حفظ مالکیت خصوصی نوشته شده و اجرا میگردد نیز ازبین خواهد رفت. گفتم پس از دوره های موسی، عیسی و محمد زیرا نه آنان چنین قوانینی را که در کشورها حاکم هستند برای این دوره مطرح کردند و نه خواست آنان بوده که این قوانین در این شرایط اقتصادی اجرا گردد. آنان در دوران خود حتی قوانین یا احکام قبلی خود را در یک شرایط اقتصادی و اجتماعی دیگر نادیده میگرفتند (رجوع شود به هر سه کتب «مذهبی» آنان). قوانینی که آنان (یهوه) مطرح کردند مربوط به شرایط اقتصادی و اجتماعی خودشان در جهت رفع معضلات اقتصادی و



اجتماعی آن دوران بوده است نه اینکه برای مردم معضل اقتصادی و اجتماعی درست کنند. بطور خلاصه بگویم قوانین حاکم فعلی در جوامع، شامل یک سری قوانینی هستند که توسط مدافعین سرمایه داری با استفاده از الفاظی همچون مذهب و «خدا» به نفع سرمایه داران نوشته میشود که بایستی بلااستثناء همراه با مدافینشان حال هر نوع لباسی بر تن داشته یا نداشته باشند چنانچه مقاومت کنند در جهت برقراری مالکیت اشتراکی از بین بروند زیرا راه دیگری وجود ندارد. انسانهای امروزی حداقل به این حد از رشد علمی رسیدند که هر جمله یا قانونی را با بررسی علمی رد یا قبول کنند نه اینکه بصرف اینکه «خدا» گفته است یا یک عده «سیاستمدار» گفتند بپذیرند و دیگران را نیز مجبور به اجرای آنها کنند. زیرا رهبران مذهبی و سیاستمداران کاملاً آگاهانه دارای جایگاه طبقاتی هستند اما آنان یعنی نوکران سرمایه داران سعی میکنند این را پنهان کنند تا خود را مدافع «همه مردم» جا بزنند، در صورتی که بطور واقعی نمیتواند چنین باشد زیرا جامعه به طبقات تقسیم شده است و هر فرد دارای جایگاه طبقاتی مشخصی است. آدم بی طرفی وجود ندارد. حتی اگر کسی ادعا کند که من بی طرف هستم در واقع او طرفداری از یک سیاست میکند که پاسیفیسم نامیده میشود و در خدمت بورژوازی است. هیچ بورژوایی بخاطر منافع خود پاسیف نیست بلکه پاسیف بودن را از کارگران و زحمتکشانشان میخواهند تا به منافع خود توجهی نکنند تا بورژوازی بتواند به حیات جنایتکارانه اش بسادگی، با خیال راحت، با کمترین هزینه، بدون دق دقه ادامه دهد. باید کاری کرد که بورژوازی و نوکرانشان از ترس هیچوقت جرأت نکنند با آرامش بخوابند و نهایتاً ناچار به فرار از قدرت سیاسی و اقتصادی گردند. اینکه فردی سیاسی نیست با فردی که عضو تشکل حرفه ای خود و یا تشکل غیر حرفه ای (حزب و سازمانی) نیست متفاوت است. بعبارت دیگر افرادی که عضو یا عضو فعال تشکلی نیستند به این معنا نیست که سیاسی نیستند. بعضاً خیلی از افراد این دو را با هم اشتباه میگیرند و مدعی میشوند که سیاسی نیستند در صورتی که امکان دارد عضو تشکل حرفه ای خود و عضو تشکلی غیرحرفه ای نباشند، ولی صددرصد سیاسی هستند زیرا در جامعه طبقاتی کسی زنده باشد و زندگی کند نمیتواند چنین ادعای داشته باشد. رسم شده که ژورنالیستها هم چنین ادعا میکنند تا وانمود کنند که بی طرف هستند در صورتی که اگر از آنان سؤال شود که آیا در روز انتخابات عمومی در انتخابات شرکت میکنید اکثراً با کمال افتخار میگویند بله. پس آنان چگونه میتوانند ادعا کنند که سیاسی نیستند، یعنی جانب هیچ طبقه ای را نمیگیرند؟ و یا اینکه در اینصورت مسئله بی طرفیشان چه میشود؟ و حتی اگر در انتخابات عمومی شرکت نکنند باز هم به معنی سیاسی بودنشان است. خیلی کوتاه عرض کنم آدم بیطرفی در جامعه

طبقاتی وجود ندارد. بنابراین کارگران و زحمتکشان باید در رابطه با مسائل سیاسی هوشیارتر عمل کنند.

ضروریست در اینجا برای تأکید چند جمله ای هم از طرف موجود غیر زمینی برایتان بنویسم: ما و دیگران تاکنون با این همه از پیشرفتگی مان بدنبال «خدا»یی که شما بدنبالش میگردید گشتیم و نیافتیم. این «خدا» و مقررات یا کتب «مذهبی» را که مشاهده میکنید ما بطور مستقیم و غیرمستقیم بخاطر پیشرفت شما به شما عرضه کردیم و هیچ ربطی هم به «خدا»ی خیالی شما ندارد. برای اثبات این حقیقت بررسی ما از «سفر پیدایش» آغاز میگردد. خیلی خوشحال میشویم که هر وقت شما موفق به پیدا کردن «خدا»ی خالق «آسمانها و زمین» شده‌اید به ما هم معرفی کنید! شما هنوز اندرخم یک کوچه اید یعنی هنوز نتوانستید ابتدایی‌ترین مشکل خودتان که خوراک، نوشیدن، پوشاک و مسکن است را برطرف کنید چه رسد به پیدا کردن «خدا»ی خیالی تان. همانطور که گفتم تاکنون آنچه تحت عنوان مذاهب و «خدا» مطرح شده را ما در جهت پیشرفت شما برپا کننده اش بودیم زیرا شما «خداپرست» (بت پرست) بودید و بدنبال «خدا» یا یک نیروی قوی خیالی می‌گشتید و همچنین شما را باید بزور به جلو سوق داد و تنها راه درست هم همین بود که از راه «خدا» برای سالم ماندن و پیشرفت شما وارد شویم تا بتوانیم آنچه را که بضرر شما بود شما را منع کنیم زیرا شما دارای هیچ دانشی نبودید تا از این طریق بتوانیم مسئله ای را مطرح کنیم جز اینکه بگوئیم این حرفها گفته یا کلام «خدا» است و بعنوان مثال به چیزهای «نجس» (بمعنی آلوده کردن یا شدن و آلوده به میکروب یا برای ترساندن شما) دست نزنید و غیره. برای اثبات این حقیقت خودتان امروزه خوانده و با چشمان خودتان می بینید که اگر بت پرست بودید میخواستید تا ابد بت پرست باشید، اگر یهودی شده‌اید می‌خواهید تا ابد یهودی باشید، اگر مسیحی شده‌اید می‌خواهید تا ابد مسیحی باشید و اگر مسلمان شده‌اید می‌خواهید تا ابد مسلمان باشید. نتیجه: اگر سرمایه دار شده‌اید می‌خواهید تا ابد سرمایه دار باشید، یعنی مسائل خودتان را علمی حل نمی کنید. بعبارت دیگر شما با تغییر و تحول اقتصادی پیش نمیروید. این است یکی از مشکلات اصلی شما یعنی درجا زدن (بخاطر منافع شخصی).

نکته دیگر اینکه باید توجه داشته باشید که هم موسی و هم عیسی و هم محمد صددرصد تصور میکردند که یهوه همان خدای خیالی آنهاست نه موجود غیر زمینی. اگر پی میبردند که یهوه «خدا» نیست به گفته های او اهمیتی نمیدادند. امیدواریم حالا که پس از تقریباً ۱۴۰۰ سال یعنی پایان ارائه آخرین احکام بشیوه مذهبی یا «خدا پرستی» پی بردید که یهوه یا الله «خدا»ی خیالی‌تان نیست بلکه موجود غیرزمینی است عقبگرد نکنید بلکه باعث پیشرفت شما

از جمله اشتراکی زیستن شما گردد، یعنی زندگی کردن بدون مالکیت خصوصی. نکته دیگر اینکه طریقه ارتباط با شما را ما تعیین میکنیم. چگونه ارتباط گرفتن با شما بستگی به تغییر و تحول خودتان دارد.

در خاتمه اعلام کنیم که چنانچه کوچکترین مزاحمت یا «آسیبی» به نویسنده این مطالب برسانید مطمئن باشید شدیداً مجازات خواهید شد. بعبارت دیگر آنچنان بلائی بر سرتان خواهیم آورد که بدتر از بدترین بلائیاتی خواهد بود که تاکنون شنیده اید، خوانده اید و دیده اید!

حجت برزگر

### ۳\_ کتاب «عهد عتیق» یعنی توراة

#### الف) سفر پیدایش

##### باب اوّل

۱ در ابتداء خدا آسمانها و زمین را آفرید. ۲ و زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت. ۳ و خدا گفت روشنائی بشود و روشنائی شد. ۴ و خدا روشنائی را دید که نیکوست و خدا روشنائی را از تاریکی جدا ساخت. ۵ و خدا روشنائی را روز نامید و تاریکی را شب نامید و شام بود و صبح بود روزی اوّل. ۶ و خدا گفت فلکی باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا کند. ۷ و خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد و چنین شد. ۸ و خدا فلک را آسمان نامید و شام بود و صبح بود روزی دوّم. ۹ و خدا گفت آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد و چنین شد. ۱۰ و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا نامید و خدا دید که نیکو است. ۱۱ و خدا گفت زمین نباتات برویاند علفیکه تخم بیاورد و درخت میوه که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد بر روی زمین و چنین شد. ۱۲ و زمین نباتات را رویانید علفیکه موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه داریکه تخمش در آن موافق جنس خود باشد و خدا دید که نیکوست. ۱۳ و شام بود و صبح بود روزی سیّم. ۱۴ و خدا گفت نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات و زمانها و روزها و سالها باشند. ۱۵ و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنائی دهند و چنین شد. ۱۶ و خدا دو نیر بزرگ ساخت نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب و ستارگانرا. ۱۷ و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنائی دهند. ۱۸ و تا

سلطنت نمایند بر روز و بر شب و روشنائی را از تاریکی جدا کنند و خدا دید که نیکوست. ۱۹ و شام بود و صبح بود روزی چهارم. ۲۰ و خدا گفت آنها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند. ۲۱ پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را که آنها از آنها موافق اجناس آنها پر شد و همه پرندگان بالدار را باجناس آنها و خدا دید که نیکوست. ۲۲ و خدا آنها را برکت داده گفت بارور و کثیر شوید و آبهای دریا را پر سازید و پرندگان در زمین کثیر بشوند. ۲۳ و شام بود و صبح بود روزی پنجم. ۲۴ و خدا گفت زمین جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها و چنین شد. ۲۵ پس خدا حیوانات زمین را باجناس آنها بساخت و بهایم را باجناس آنها و همه حشرات زمین را باجناس آنها و خدا دید که نیکوست. ۲۶ و خدا گفت آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتیکه بر زمین میخزند حکومت نماید. ۲۷ پس خدا آدم را بصورت خود آفرید او را بصورت خدا آفرید ایشانرا نر و ماده آفرید. ۲۸ و خدا ایشانرا برکت داد و خدا بدیشان گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمائید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتیکه بر زمین میخزند حکومت کنید. ۲۹ و خدا گفت همانا همه علفهای تخم داریکه بر روی تمام زمین است و همه درختهاییکه در آنها میوه درخت تخم دار است به شما دادم تا برای شما خوراک باشد. ۳۰ و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آنها حیات است هر علف سبز را برای خوراک دادم و چنین شد. ۳۱ و خدا هر چه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود و شام بود و صبح بود روز ششم.

\* در باب اول متوجه شدیم که «خدا» همه چیز را در ۶ روز آفرید. حال باید ببینیم که بعد از ۶ روز چه اتفاقاتی طبق قلم خود نویسنده می افتد. اینکه تناقضاتی در باب اول مشاهده نمودید و همچنین در ابواب دیگر مشاهده خواهید کرد در واقع نویسنده آگاهانه و عمدتاً چنین تناقضاتی را بوجود آورد، آنها بخاطر اینکه آدمها در دورانهای دیگر تاریخی افسانه بودن بخش اعظم «سفر پیدایش» را متوجه شوند تا کمکی باشد برای ترک «خدا پرستی» بطور کلی. زیرا اگر «خدا» میخواست بطور کلی خلقت «آسمانها و زمین» را مطرح کند میبایست حقیقت را بگوید نه اینکه افسانه بگوید. اما من گام به گام به مطالب کتب مذهبی بخصوص تورات خواهم پرداخت تا آن هدف واقعی نویسنده که برای پیشروی انسانها بوده آشکار گردد. منتها من در این بررسی همانطور که در مقاله ای تحت عنوان «انسان، مذاهب و علم و

دانش» به بخش «سفر پیدایش» برخورد کردم نقد و بررسی خواهم کرد تا افسانه ای بودن بخش «سفر پیدایش» نشان داده شود نه اینکه بخواهم توجیه کننده آن باشم. در واقع «سفر پیدایش» هدفش فقط قانع کردن مردمی بود که به دوران قبل از دوران کسب کردن علم و دانش حداقل در رابطه با محیط پیرامونی خود و ستاره شناسی برمیگردد که دنبال «خدا» میگشتند. بجز بررسی ما، برای اثبات اینکه کلاً بخشی از «سفر پیدایش» که مربوط به ساخته شدن «آسمانها و زمین» (خلقت) است را کافی است محققین البته نه خاخامها، کشیشها و آخوندها که این روزها مد شده است آنان هم خود را جزو دانشمندان جا میزنند، تمامی دستاوردهای علمی در زمینه بوجود آمدن کهکشانها (که تنها از «دو نیر» و «ستارگان» و کره زمین تشکیل نشده است) را در اختیار مردم قرار دهند، و بخصوص در مدارس از همان دوران راهنمایی مورد مطالعه قرار گیرند تا بخش افسانه ای «سفر پیدایش» یعنی قسمتهای مربوط به خلقت برای همه از همان دوران نوجوانی آشکار گردد.

در رابطه با «باب اول» یک نکته دیگر لازم است که مطرح گردد آنهم اینکه در این باب نویسنده میگوید قیافه «خدا» (یعنی یهوه) شبیه انسان است. حالا همچنین باید ببینیم که این «یهوه» کیست.

حجت برزگر

#### باب دَوِّیم

۱ و آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد. ۲ و در روز هفتم خدا از همه کار خود که ساخته بود فارغ شد و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود آرامی گرفت. ۳ پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آنرا تقدیس نمود زیرا که در آن آرام گرفت از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت. ۴ این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزیکه یَهُوَه خدا زمین و آسمانها را بساخت. ۵ و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نروئیده بود زیرا خداوند خدا باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را بکند. ۶ و مه از زمین برآمده تمام روی زمین را سیراب میکرد. ۷ خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد. ۸ و خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت. ۹ و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوشخوراک را از زمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را. ۱۰ و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند و از آنجا منقسم گشته چهار شعبه شد. ۱۱ نام اول فیشون است که تمام زمین

حویله را که در آنجا طلاست احاطه میکند. ۱۲ و طلای آنزمین نیکوست و در آنجا مروارید و سنگ جزع است. ۱۳ و نام نهر دوم جیحون که تمام زمین کوش را احاطه میکند. ۱۴ و نام نهر سیم حدقل که بطرف شرقی اشور جاریست و نهر چهارم فرات. ۱۵ پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آنرا بکند و آنرا محافظت نماید. ۱۶ و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور. ۱۷ اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.

۲۱ و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت و یکی از دندهایشرا گرفت و گوشت در جایش پُر کرد. ۲۲ و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و ویرا بنزد آدم آورد. ۲۳ و آدم گفت همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم از این سبب نساء نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد. ۲۴ از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود. ۲۵ و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.

\* پس طبق بند های اول و دوم «باب دوم»، خدا پس از ساختن همه چیزها «آرامی» میگیرد. ولی در ادامه مطلب خواهیم دید که اینطور نیست. «خداوند» بعد از شش روز کار که همه چیز را «بساخت»، متوجه میشود که خیلی چیزها را نساخته است از جمله حوا را. تناقضات «سفر پیدایش» بوضوح روشن است از جمله اینکه در بند ۱۵ آمده است که آدم را خدا در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند در صورتی که آدم هنوز چشم نداشت. وقتی که آدم چشم نداشت چگونه او توانست زن را ببیند؟ چقدر خوب میشد اگر آدمها «خجلت نداشتند» و همیشه «برهنه» بودند و نیازی به دوختن این همه پوشاک نبود. ولی از نظر علمی این کار مقدور نیست زیرا بسبب گرما و سرما و نور و اشعه سوزان خورشید مانند مردمی که در کویر زیست میکنند و مجبورند تمام سر و صورت خود را ببندند («حجاب» اجباری)، مجبورند خودشان را بپوشانند. و باز هم در ادامه افسانه خواهیم دید که واقعاً خدا «آرامی» نمیگیرد و یا اینکه آنچنان از دست آدمها عصبانی میشود که تصمیم میگیرد همه آدمها همراه با تمام موجودات روی خشکی را بکشد و «کُشت» (رجوع شود به «باب ششم») بجز نوح و زن و بچه های او و زنان بچه های او همراه با یک گروه حیوان. همچنین متوجه شدیم که آن باغ مشهور تقریباً در همان منطقه ای بود که سه مذهب توسط موسی، عیسی و محمد (در اصل یهوه) ساخته شده اند.

## باب سیّم

۱ و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود و بزَن گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید. ۲ زن بمار گفت از میوه درختان باغ میخوریم. ۳ لکن از میوه درختیکه در وسط باغ است خدا گفت از آن مخورید و آنرا لمس نکنید مبادا بمیرید. ۴ مار بزَن گفت هر آینه نخواهید مرد. ۵ بلکه خدا می داند در روزیکه از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. ۶ و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا پس از میوه اش گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد و او خورد. ۷ آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند پس برگهای انجیر بهم دوخته سترها برای خویشان ساختند. ۸ و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ میخرامید و آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند. ۹ و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت کجا هستی. ۱۰ گفت چون آواز ترا در باغ شنیدم ترسان گشتم زیرا که عریانم پس خود را پنهان کردم. ۱۱ گفت که ترا آگاهانید که عریانی آیا از آن درختی که ترا قدغن کردم که از آن نخوری خوردی. ۱۲ آدم گفت این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت بمن داد که خوردم. ۱۳ پس خداوند خدا بزَن گفت این چه کار است که کردی زن گفت مار مرا اغوا نمود که خوردم.

۱۷ و بآدم گفت چونکه سخن زوجه ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری پس بسبب تو زمین ملعون شد و تمام ایّام عمرت از آن با رنج خواهی خورد. ۱۸ خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد. ۱۹ و بعرق پیشانیت نان خواهی خورد تا حینیکه بخاک راجع گردی که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و بخاک خواهی برگشت. ۲۰ و آدم زن خود را حوا نام نهاد زیرا که او مادر جمیع زندگانست. ۲۱ و خداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشانرا پوشاند. ۳۴ پس آدم را بیرون کرد و بطرف شرقی باغ عدن کرویّانرا مسکن داد و شمشیر آتشیباریرا که بهر سو گردش میکرد تا طریق درخت حیاترا محافظت کند.

\* باز هم به ضدونقیض گویی داستان نویس توجه کنید. خواندیم که از یک طرف آدم و زن او نابینا هستند و از طرف دیگر با وجود نابینایی از باغی که در داخل آن هستند باخبرند و می دانند که وسط باغ کجاست (بند ۳). و آنان نیز بعد از خوردن آن میوه از آن درخت، یکباره برای اولین بار چشمانشان باز میشود و می بینند که «عریانند». عجب! «خداوند خدا»

کارهایش را پس و پیش انجام میدهد! کسی که چشم ندارد تا متوجه شود که عریان است در باغ گذاشته میشود تا کار باغ را انجام دهد! و همچنین پی بردیم که آدم از خاک هست و به خاک برمیگردد (بند ۱۹)، یعنی از «بهشت» و «جهنم» خبری نیست. (برای پاداشها و مجازاتهای رو زمینی یهوه به «سفر لایان» «باب بیست و ششم» رجوع نمائید که کلاً در این رابطه است که هیچ خبری از «بهشت» و «جهنم» نیست.) حال باید ببینیم که «بهشت» و «جهنم» از چه تاریخی و برای چه هدفی مطرح گشت. نکته دیگر اینکه سئوالی در مورد درختی که در وسط باغ است مطرح میگردد آنهم اینکه به چه دلیل «خداوند خدا» آن درخت را در باغ رویانیده بود؟ او که از توانایی آن درخت مطلع بود. البته در ادامه متوجه خواهیم شد که افسانه نویس باهوش و آگاه ما به چه دلیل به این شکل افسانه نویسی کرد. همانطور که قبلاً گفتم هم برای قانع کردن آدمهای آن دوران در مورد «خدا» و خلقت و هم برای متوجه کردن آدمهای امروزی که نه «خدا»ی خیالی آدمیزاد و نه آدمها این داستانها را نوشته‌اند بلکه موجودی دگر. حال باید ببینیم این موجود یا موجودات چه کسانی هستند.

#### باب چهارم

۱ و آدم زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده قائن را زائید و گفت مردی از یهوه حاصل نمودم. ۲ و بار دیگر برادر او هابیل را زائید و هابیل گله بان بود و قائن کار کن زمین بود. ۱۶ پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نود بطرف شرقی عدن ساکن شد. ۱۷ و قائن زوجه خود را شناخت پس حامله شده خنوخ را زائید و شهری بنا میکرد و آن شهر را باسم پسر خود خنوخ نام نهاد.

۲۵ پس آدم بار دیگر زن خود را شناخت و او پسری بزاد و او را شیث نام نهاد زیرا گفت خدا نسلی دیگر بمن قرار داد بعوض هابیل که قائن او را کشت. ۲۶ و برای شیث نیز پسری متولد شد و او را انوش نامید در آنوقت بخواندن اسم یهوه شروع کردند.

\* بازنویسی این «باب» به این دلیل است که خواستم در اینجا نیز بخش افسانه ای تورات و یا بطور کلی کتب مذهبی را نشان دهم. زیرا تنها مرد و زنی که خداوند ساخته بود، آدم و حوا بودند ولی یکباره سر کله چند زن دیگر پیدا میشود. از کجا و چگونه معلوم نیست.

#### باب پنجم

۱ اینست کتاب پیدایش آدم در روزیکه خدا آدم را آفرید، به شبیه خدا او را ساخت. ۲ نر و



ماده ایشانرا آفرید و ایشانرا برکت داد و ایشانرا آدم نام نهاد در روز آفرینش ایشان. ۳ و آدم صد و سی سال بزیست پس پسری به شبیه و بصورت خود آورد و او را شیث نامید. ۴ و ایام آدم بعد از آوردن شیث هشت صد سال بود و پسران و دختران آورد. ۵ پس تمام ایام آدم که زیست نهصد و سی سال بود که مرد. ۶ و شیث صد و پنج سال بزیست و انوش را آورد. ۷ و شیث بعد از آوردن انوش هشت صد و هفت سال بزیست و پسران و دختران آورد. ۸ و جمله ایام شیث نهصد و دوازده سال بود که مرد.

۲۱ و خنوخ شصت و پنج سال بزیست و متوشالغ را آورد. ۲۲ و خنوخ بعد از آوردن متوشالغ سیصد سال با خدا راه میرفت و پسران و دختران آورد. ۲۳ و همه ایام خنوخ سیصد و شصت و پنجسال بود. ۲۴ و خنوخ با خدا راه میرفت و نایاب شد زیرا خدا او را بر گرفت. ۲۸ و لمک صد و هشتاد و دو سال بزیست و پسری آورد. ۲۹ و ویرا نوح نام نهاده گفت این ما را تسلّی خواهد داد از اعمال ما و از محنت دستهای ما از زمینی که خداوند آنرا ملعون کرد. ۳۰ و لمک بعد از آوردن نوح پانصد و نود و پنجسال زندگی کرد و پسران و دختران آورد. ۳۱ پس تمام ایام لمک هفتصد و هفتاد و هفت سال بود که مرد. ۳۲ و نوح پانصد ساله بود پس نوح سام و حام و یافث را آورد.

\* از یک طرف متوجه شدیم که افسانه نویس ما در تمام دوران با این همه آدمها که مجموعاً هزارها سال زیستند همراه بوده و در همه جا حضور داشت. و از طرف دیگر متوجه شدیم که طول عمر افراد آن دوران یعنی دوران زندگی در جنگلها و غارها خیلی زیادتر از طول عمر آدمهای فعلی که با این همه امکانات بهداشتی و دارویی هستند بود. و همچنین متوجه شدیم که شخصی بنام «خنوخ» «نایاب شد». مثل اینکه افسانه نویس ما نیز مانند آخوندها با نایاب کردن افراد نقشه هایی داشت. به هر حال ادامه میدهم تا متوجه شویم. شاید هم بدون هیچ منظوری چنین جمله ای نوشت.

#### باب ششم

۱ و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند بزیااد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند. ۲ پسران خدا دختران آدمیانرا دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشان میگرفتند. ۳ و خداوند گفت روح من در انسان دائماً داوری نخواهد کرد زیرا که او نیز بشر است لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود. ۴ و در آن ایام مردان تنومند در زمین بودند و بعد از هنگامی که پسران خدا بدختران آدمیان درآمدند

و آنها برای ایشان اولاد زائیدند ایشان جبارانی بودند که در زمان سلف مردان نامور شدند. ۵ و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارتست. ۶ و خداوند پیشیمان شد که انسانرا بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت. ۷ و خداوند گفت انسانرا که آفریده ام از روی زمین محو سازم انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان. ۸ اما نوح در نظر خداوند التفات یافت. ۹ اینست پیدایش نوح، نوح مردی عادل بود و در عصر خود کامل و نوح با خداوند راه میرفت. ۱۰ و نوح سه پسر آورد سام و حام و یافث. ۱۱ و زمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود.

۱۳ و خدا بنوح گفت انتهای تمامی بشر بحضورم رسیده است زیرا که زمین بسبب ایشان پر از ظلم شده است و اینک من ایشانرا با زمین هلاک خواهم ساخت. ۱۴ پس برای خود کشتی از چوب کوفر بساز و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را بقییر بیندا. ۱۵ و آنرا بدین ترکیب بساز که طول کشتی سیصد ذراع باشد و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع ۱۶ و روشنی برای کشتی بساز و آنرا بذراعی از بالا تمام کن و در کشتی را در جنب آن بگذار و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز. ۱۷ زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین میآورم تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد از زیر آسمان هلاک گردانم و هر چه بر زمین است خواهد مرد. ۱۸ لکن عهد خود را با تو استور می سازم و بکشتی در خواهی آمد تو و پسرانت و زوجه ات و ازواج پسرانت با تو. ۱۹ و از جمیع حیوانات از هر ذی جسدی جفتی از همه بکشتی درخواهی آورد تا با خویشتن زنده نگاه داری نر و ماده باشند. ۲۰ از پرندگان باجناس آنها و از بهایم باجناس آنها و از همه حشرات زمین باجناس آنها دو دو از همه نزد تو آیند تا زنده نگاه داری. ۲۱ و از هر آذوقه که خورده شود بگیر و نزد خود ذخیره نما تا برای تو و آنها خوراک باشد. ۲۲ پس نوح چنین کرد و بهر چه خدا او را امر فرمود عمل نمود.

\* اولاً تا اینجا متوجه شدیم که برخلاف افسانه نویس ما که در شروع مطلب مدعی بود خدا در روز هفتم بعد از ساختن همه چیز «آرامی» گرفت خبری از آرامش او نبود بلکه برعکس دائماً (تا زمان نوح) با آدمها دست و پنجه نرم میکرد و بالاخره تصمیم به کشتن همه موجودات در خشکی کره زمین گرفت. دوماً، افسانه نویس ما یکباره طول عمر آدمها را در زمان نوح یعنی برای دوران پس از او با هوشیاری تمام از نه صد سال، پانصد سال و... به تقریباً ۱۵۰ سال کاهش داد. زیرا هر چه به دوران ابراهیم نزدیکتر می شد به معنی نزدیک

شدن به زندگی واقعی بود و میبایست از افسانه نویسی بکاهد. سوم اینکه اینهمه موجودات با آن همه غذا برای آنها حداقل به یک کشتی بزرگ حتی بزرگتر از کشتیهای امروزی نیاز داشت. چگونه آقا نوح با سه فرزندش یک چنین کشتی ای درست کردند آنهم در مدت بسیار کوتاه؟ البته تشکر میکنیم از اینکه یهوه عزیز شیوه ساختن یک کشتی مناسب را تقریباً در ۳۲۰۰ سال پیش به آدمیزاد آموخت. ۳۲۰۰ سال پیش، زیرا تورات (بخش «سفر پیدایش») و دوران موسی) تا آخر عمر موسی یعنی تقریباً در ۳۱۵۰ سال پیش بطور کامل نوشته شد و در اختیار آدمها گذاشته شد.

### باب هفتم

۱ و خداوند به نوح گفت تو و تمامی اهل خانه ات بکشتی درآئید زیرا ترا در این عصر بحضور خود عادل دیدم. ۲ و از همه بهایم پاک هفت هفت نر و ماده با خود بگیر و از بهایم ناپاک دو دو نر و ماده. ۳ و از پرندگان آسمان نیز هفت هفت نر و ماده را تا نسلی بر روی تمام زمین نگاه داری. ۴ زیرا که من بعد از هفت روز دیگر چهل روز و چهل شب باران میبارانم و هر موجودی را که ساخته ام از روی زمین محو میسازم. ۵ پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود عمل نمود. ۶ و نوح ششصد ساله بود چون طوفان آب بر زمین آمد.

۲۱ و هر ذی جسدی که بر زمین حرکت میکرد از پرندگان و بهایم و حیوانات و کلّ حشرات خزنده بر زمین و جمیع آدمیان مردند. ۲۲ هر که دم روح حیات در بینی او بود از هر که در خشکی بود مرد. ۲۳ و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود از آدمیان و بهایم و حشرات و پرندگان آسمان پس از زمین محو شدند و نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند. ۲۴ و آب بر زمین صدوپنجاه روز غلبه می یافت.

\* اینهم مدرکی دیگر در مورد ناآرامی خدا که «در ۶ روز» همه چیز را بساخت، بخصوص آدمیزاد را. از دوران «آدم و حوا» تا دوران نوح هزارها سال گذشته بود ولی «خداوند خدا» تا آنزمان دائماً با آدمیزاد درگیر بود و هیچوقت آرامش نداشت. به هر رو این افسانه هیجان برانگیز یعنی درگیری «خدا» با آدمیزاد ادامه دارد؛ که هنوز هم که هنوز است ادامه دارد. اگر «خداوند خدا» میگفت موجودات کره زمین را با سنگهای آسمانی به هلاکت رساندم باور کردنی بود زیرا چنین مدرکی وجود دارد، اما از طریق آب هیچ مدرکی وجود ندارد، زیرا چنین چیزی رخ نداده است. البته افسانه نویس ما مشکل جمع و جور کردن مسئله خلقت را

داشت. چونکه میخواست با دو دید داستان خلقت را بنویسد. اول اینکه بتواند آدمهای «جبار» و «شریر» آنزمان را در مورد خلقت «همه چیز» قانع کند و دوم اینکه آدمهای «شریر» امروزی متوجه شوند که آنچه در کتب مذهبی در مورد خلقت «آسمانها و زمین» نوشته شده است افسانه ای بیش نیستند تا بدینطریق متوجه شوند که یهوه («خداوند خدا») نیز همچون آدمیزاد موجودی زنده ای بیش نیست. مسلماً اگر نویسنده مینوشت «خداوند» با سنگهای آسمانی همه موجودات را نابود کرد باستثناء نوح و... آنوقت نتیجه گرفته می شد که مسئله وجود «خدا» درست است، زیرا مدرک ازین رفتن موجودات در خشکی زمین از طریق سنگهای آسمانی وجود دارد، بنابراین نتیجه گرفته میشد که «سفر پیدایش» در تورات افسانه نیست بلکه حقیقت دارد. از اینرو او برای جلوگیری از این سوء تفاهم یا برداشت غلط آگاهانه غرق کردن موجودات را انتخاب کرد. نکته دیگر اینکه آقا نوح باید تنها کشتی بلکه وسائل بسیار مجهز بدام انداختن آن همه حیوانات را هم میداشت زیرا در عرض «هفت روز» هیچ کس نمیتواند آن همه حیوانات وحشی را بسادگی جمع کرده و وارد کشتی کند. راستی چرا «خداوند خدا» خودش این همه کارهای ساده را انجام نمی داد! بنابراین نتیجه میگیریم که کشتن موجودات در خشکی بجز نوح و... نیز افسانه ای بیش نیست و مدرک دیگری است در افسانه بودن ساختن «آسمانها و زمین» توسط «خدا». افسانه نویسی در «سفر پیدایش» تا دوران ابراهیم و حتی بعضاً تا پایان «سفر پیدایش» ادامه دارد. ولی این افسانه ها افسانه های مهمی هستند زیرا یهوه بعدها، از آنها هم در دوران موسی و هم تا دوران دستاوردهای علمی آدمیزاد از جمله در مورد کهکشانشا برای پیش بردن اهداف خویش استفاده کرده است. البته هنوز هم مردم افسانه خلقت «آسمانها و زمین» یهوه را قبول دارند. در هر صورت میخواهم کمی هم انصاف بخرج دهم تا به نفع یهوه عزیز بیشتر بنویسم. زیرا کارهای او عاقلانه و درست بود. اگر مشکلی وجود دارد این مشکل خود آدمیزاد است که نمی خواهد واقعیات را بپذیرد.

#### باب هشتم

۱ و خدا نوح و همه حیوانات و همه بهایمی را که با وی در کشتی بودند بیاد آورد و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید. ۲ و چشمه های لجه و روزنهای آسمان بسته شد و باران از آسمان باز ایستاد. ۳ و آب رفته رفته از روی زمین برگشت و بعد از انقضای صدوپنجاه روز آب کم شد. ۴ و روز هفتم از ماه هفتم کشتی بر کوههای اراراط قرار گرفت. ۵ و تا ماه دهم آب رفته رفته کمتر میشد و در روز اول از ماه دهم قله های کوهها ظاهر

گردید. ۶ و واقع شد بعد از چهل روز که نوح دریچه کشتی را که ساخته بود باز کرد. ۲۰ و نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد و از هر بهیمه پاک و از هر پرنده پاک گرفته قربانیهای سوختنی بر مذبح گذرانید. ۲۱ و خداوند بوی خوش بوئید و خداوند در دل خود گفت بعد از این دیگر زمین را بسبب انسان لعنت نکنم زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم چنانکه کردم.

\* بنظر میآید «خداوند خدا» با آن همه توانایی اش در مقابل انسان یک گام عقب نشینی کرد. آیا آسمان دارای «روزنهایی» است و از آنجا باران میبارد؟ در هر صورت نیازی به پاسخ دادن نیست چونکه همه میدانند که چگونه باران میبارد.

### باب نهم

۱ و خدا نوح و پسرانشرا برکت داده بدیشان گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید. ۲ و خوف شما و هیبت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه پرنندگان آسمان و بر هر چه بر زمین میخزد و بر همه ماهیان دریا خواهد بود بدست شما تسلیم شده اند. ۳ و هر جنبه که زندگی دارد برای شما طعام باشد همه را چون علف سبز بشما دادم. ۴ مگر گوشت را با جانش که خون او باشد مخورید. ۵ و هرآینه انتقام خون شما را برای جان شما خواهم گرفت از دست هر حیوان آنرا خواهم گرفت و از دست انسان انتقام جان انسانرا از دست برادرش خواهم گرفت. ۶ هر که خون انسان ریزد خون وی بدست انسان ریخته شود زیرا خدا انسانرا بصورت خود ساخت. ۷ و شما بارور و کثیر شوید و در زمین منتشر شده در آن بیفزائید. ۱۱ عهد خود را با شما استوار می گردانم که بار دیگر هرذی جسد از آب طوفان هلاک نشود و طوفان بعد از این نباشد تا زمین را خراب کند. ۱۲ و خدا گفت اینست نشان عهدیکه من میبندم در میان خود و شما و همه جانورانیکه با شما باشند نسلاً بعد نسل تا بآبد.

۲۰ و نوح بفلاحت زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود. ۲۱ و شراب نوشیده مست شد و در خیمه خود عریان گردید. ۲۲ و حام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد. ۲۳ و سام و یافث ردا را گرفته بر کتف خود انداختند و پس پس رفته برهنگی پدر خود را پوشانیدند و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند. ۲۴ و نوح از مستی خود بهوش آمده دریافت که پسر کهنترش با وی چه کرده بود. ۲۵ پس گفت کنعان ملعون باد برادران خود را بنده بندگان باشد. ۲۶ و گفت متبارک باد یهوه خدای سام و

کنعان بنده او باشد. ۲۷ خدا یافت را وسعت دهد و در خیمه های سام ساکن شود و کنعان بنده او باشد. ۲۸ و نوح بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زندگانی کرد. ۲۹ پس جمله ایام نوح نهصد و پنجاه سال بود که مرد.

\* اولین احکامی که یهوه برای آدمها صادر کرد (بندهای ۳ تا ۷). دیگر اینکه متوجه شدیم از زمان نوح که او و خانواده او جزو اولین آدمیان روی کره زمین بودند شراب نوشیدن جرم محسوب نمی شد. درضمن آیا «خداوند خدا» تاکنون «عهد» شکنی نکرد؟ او قول داده بود که هرگز کسی را با طوفان و غیره «هلاک» نکند (بندهای ۱۱ و ۱۲) ولی چه شد.

### باب دهم

۱ اینست پیدایش پسران نوح سام و حام و یافت و از ایشان بعد از طوفان پسران متولد شدند.  
۲ پسران یافت جومر و ماجوج و مادای و باوان و توبال و ماشک و تیراس. ۳ و پسران جومر آشکناز و ریفات و توجرمه.  
۳۲ اینانند قبایل پسران نوح برحسب پیدایش ایشان در امتهای خود که از ایشان امتهای جهان بعد از طوفان منشعب شدند.

### باب یازدهم

۱ و تمام جهانرا یک زبان و یک لغت بود. ۲ و واقع شد که چون از مشرق کوچ میکردند هموارایی در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند. ۳ و بیکدیگر گفتند بیائید خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم و ایشانرا آجر بجای سنگ بود و قیر بجای گچ. ۴ و گفتند بیائید شهری برای خود بنا نهیم و برجی را که سرش باآسمان برسد تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم. ۵ و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا میکردند ملاحظه نماید. ۶ و خداوند گفت همانا قوم یکیست و جمیع ایشانرا یک زبان و این کار را شروع کرده اند و الآن هیچ کاریکه قصد آن بکنند از ایشان ممتنع نخواهد شد. ۷ اکنون نازل شویم و زبان ایشانرا در آنجا مشوق سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند. ۸ پس خداوند ایشانرا از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ناندند. ۹ از آن سبب آنجا را بابل نامیدند زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهانرا مشوق ساخت و خداوند ایشانرا از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود. ۱۰ اینست پیدایش سام چون سام صد ساله بود ارفکشاد را دو سال بعد از طوفان آورد. ۱۱ و سام بعد از آوردن ارفکشاد

پانصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.

۱۲ و ارفکشاد بعد از آوردن شالِح چهارصد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.

۱۷ و عابِر بعد از آوردن فالِح چهارصد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.

۱۹ و فالِح بعد از آوردن رَعُو دویست و نه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.

۲۱ و رَعُو بعد از آوردن سَرُو ج دویست و هفت سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.

۲۳ و سَرُو ج بعد از آوردن ناخُور دویست سال بزیست و پسران و دختران آورد. ۲۴ و ناخُور

بیست و نه سال بزیست و تارَحرا آورد. ۲۵ و ناخُور بعد از آوردن تارِح صد و نوزده سال

زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۶ و تارِح هفتاد سال بزیست و ابرام و ناخُور و هاران

را آورد. ۲۷ و اینست پیدایش تارِح که تارِح ابرام و ناخُور و هارانرا آورد و هاران لُوط را

آورد. ۲۸ و هاران پیش پدر خود تارِح در زادبوم خویش در اورِ کلدانیان بمرد. ۲۹ و ابرام و

ناخُور زنان برای خود گرفتند، زن ابرام را سارای نام بود و زن ناخُور را مِلِکَه نام بود دختر

هاران پدر مِلِکَه و پدر یِسگَه. ۳۰ اما سارای نازاد مانده ولدی نیاورد. ۳۱ پس تارِح پسر خود

ابرام و نوادَه خود لوط پسر هاران و عروس خود سارای زوجهٔ پسرش ابرام را برداشته با ایشان

از اورِ کلدانیان بیرون شدند تا بارض کنعان بروند و به حَرّان رسیده در آنجا توقف نمودند. ۳۲

و مدت زندگانی تارِح دویست و پنج سال بود و تارِح در حَرّان مرد.

\* در باب یازدهم متوجه شدیم که «خداوند» باید به زمین «نزول» کند تا متوجه کارهای

آدمیزاد گردد وگرنه از راه دور برایش مقدور نیست (بند ۵). و همچنین کاهش طول عمر افراد

را در این باب مشاهده میکنیم.

#### باب دوازدهم

۱ و خداوند با ابرام گفت از ولایت خود و از مولد خویش و از خانهٔ پدر خود بسوی زمینی که

بتو نشان دهم بیرون شو. ۲ و از تو امتی عظیم پیدا کنم و ترا برکت دهم و نام ترا بزرگ

سازم و تو برکت خواهی بود. ۳ و برکت دهم بآنانکه ترا مبارک خوانند و لعنت کنم بآنکه ترا

ملعون خواند و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.

۸ پس از آنجا بکوهی که بشرقی بیت تیل است کوچ کرده خیمهٔ خود را برپا نمود و بیت تیل

بطرف غربی و عای بطرف شرقی آن بود و در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نمود و نام یَهُوه را

خواند. ۹ و ابرام طیّ مراحل و منازل کرده بسمت جنوب کوچید. ۱۰ و قحطی در آن زمین

شد و ابرام بمصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد زیرا که قحط در زمین شدت میکرد. ۱۱ و

واقع شد که چون نزدیک بورود مصر شد بزنی خود سارای گفت اینک میدانم که تو زن نیکومنظر هستی. ۱۲ همانا چون اهل مصر ترا بینند گویند این زوجه اوست پس مرا بکشند و ترا زنده نگاه دارند. ۱۳ پس بگو که تو خواهر من هستی تا بخاطر تو برای من خیریت شود و جانم بسبب تو زنده ماند. ۱۴ و بمجرد ورود ابرام بمصر اهل مصر آن زن را دیدند که بسیار خوش منظر است. ۱۵ و امرای فرعون او را دیدند و او را در حضور فرعون ستودند پس ویرا بخانه فرعون درآوردند. ۱۶ و بخاطر وی با ابرام احسان نمود و او صاحب میشها و گاو و حماران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران شد. ۱۷ و خداوند فرعون و اهل خانه او را بسبب سارای زوجه ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت. ۱۸ و فرعون ابرام را خوانده گفت این چیست که بمن کردی چرا مرا خبر ندادی که او زوجه تست. ۱۹ چرا گفتی او خواهر منست که او را بزنی گرفتم و الان اینک زوجه تو او را برداشته روانه شو. ۲۰ آنگاه فرعون در خصوص وی کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه اش و تمام مایملکش روانه نمودند.

\* اصل ماجرا یعنی برای بنیانگذاری مذاهب (احکام الهی)، از خاندان موسی یعنی از ابرام یا ابراهیم تقریباً از ۳۹۲۰ سال پیش آغاز شد. از این به بعد تا آخر عمر موسی افسانه نویسی در تورات بسیار کم رنگ و واقعیات نویسی آغاز میشود و سپس تا دوران عیسی افسانه نویسی بیشتر و واقعیات نویسی کمتر و باز هم بعد از وفات عیسی افسانه نویسی بیشتر و واقعیات نویسی کمتر که تا دوران محمد ادامه دارد. بنابراین آغاز کار اصلی یهوه بعنوان «خدا» و همراهانش از شخصی بنام ابرام با تبلیغ «خداپرستی» در کنار «بت پرستی» است که بت پرستی در بین مردم آن زمان معمول بود. در واقع «بت پرستی» نوعی «خدا پرستی» بود اما نه این «خدا»ی تازه وارد یا خدایی که در دوران ابراهیم سرکله اش پیدا شد، یعنی یهوه. همانطور که قبلاً گفتم فرق بسیار بزرگی بین «بت پرستی» و «خداپرستی» وجود که یکی از اهداف این بررسی را تشکیل میدهد. متوجه شدیم که ابرام از ترس اینکه بخاطر زن خود کشته نشود او را خواهر خود معرفی میکند. و همچنین بخاطر او یا از طریق سارای مالدار هم میشود. البته ابرام با یک تیر دو نشان زد، یعنی هم زنده ماند و هم مالدار شد.

#### باب سیزدهم

۱ و ابرام با زن خود و تمام اموال خویش و لوط از مصر بجنوب آمدند. ۲ و ابرام از مواشی و نقره و طلا بسیار دولتمند بود. ۳ پس از جنوب طی منازل کرده بیت تیل آمد بدانجائیکه خیمه اش در ابتداء بود در میان بیت تیل و عای. ۴ به مقام آن مذبحی که اول بنا نهاده بود



و در آنجا ابرام نام یهوه را خواند.

۱۲ ابرام در زمین کنعان ماند و لوط در بلاد وادی ساکن شد و خیمه خود را تا سدوم نقل کرد. ۱۳ لکن مردمان سدوم بسیار شریر و بخداوند خطاکار بودند. ۱۴ و بعد از جدا شدن لوط از وی خداوند بابرام گفت اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانیکه در آن هستی بسوی شمال و جنوب و مشرق و مغرب بنگر. ۱۵ زیرا تمام این زمینرا که می بینی بتو و ذریّت تو تا به ابد خواهم بخشید. ۱۶ و ذریّت ترا مانند غبار زمین گردانم چنانکه اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد ذریّت تو نیز شمرده شود. ۱۷ برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن زیرا که آنرا بتو خواهم داد. ۱۸ و ابرام خیمه خود را نقل کرده روانه شد و در بلوطستان ممری که در حبرونست ساکن گردید و در آنجا مذبحی برای یهوه بنا نهاد.

\* از «ذریّت ترا مانند غبار زمین گردانم چنانکه اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد ذریّت تو نیز شمرده شود» که بگذریم، میرسیم به اصل مطلب. یعنی یهوه تمام آن مناطق را بنام ابراهیم و ذریّت او ثبت کرد. با بررسی بیشتر پی خواهیم برد که در این منطقه در واقع بخاطر رشد «خدا پرستی» و غلبه بر «بت پرستی» جدالهای عظیمی رخ داد. به همین دلیل یعنی بخاطر رشد خداپرستی، یهوه به ابراهیم قول صاحب شدن منطقه را داده بود تا او برای تبلیغ و ترویج خداپرستی بکوشد. یهوه ما عجب باهوش و زرنگ بود.

#### باب چهاردهم

۱ و واقع شد در ایام امرافل ملک شنعار و آریوک ملک آلاسار و کدراّعمر ملک عیلام و تدعال ملک امّتها. ۲ که ایشان با بارع ملک سدوم و برشاع ملک عموره و شنآب ملک آدمه و شمئیبر ملک صبوئیم و بالع که صوغر باشد جنگ کردند. ۳ این همه در وادی سدیم که بحرالملح باشد باهم پیوستند. ۴ دوازده سال کدراّعمر را بندگی کردند و در سال سیزدهم بر وی شوریدند.

۱۲ و لوط برادر زاده ابرام را که در سدوم ساکن بود با آنچه داشت برداشته رفتند. ۱۳ و یکی که نجات یافته بود آمده ابرام عبرانیرا خبر داد و او در بلوطستان ممری آموری که برادر اشکول و عانر بود ساکن بود و ایشان با ابرام هم عهد بودند. ۱۴ چون ابرام از اسیرئی برادر خود آگاهی یافت سیصد و هجده تن از خانه زادن کارآزموده خود را بیرون آورده در عقب ایشان تا دان بتاخت. ۱۵ شبانگاه او و ملازمانش بر ایشان فرقه فرقه شده ایشانرا شکست داده تا به حوبه که بشمال دمشق واقع است تعاقب نمودند. ۱۶ و همه اموال را باز

گرفت و برادر خود لوط و اموال او را نیز با زنان و مردان باز آورد.

۲۱ و ملک سدوم بابرآم گفت مردمرا بمن واگذار و اموال را برای خود نگاه دار. ۲۲ ابرام به ملک سدوم گفت دست خود را به یهوه خدای تعالی مالک آسمان و زمین برافراشتم. ۲۳ که از اموال تو رشته یا دوال نعلینی برنگیرم مبادا گوئی من ابرام را دولتمند ساختم. ۲۴ مگر فقط آنچه جوانان خوردند و بهره عانر و اشکول و ممری که همراه من رفتند ایشان بهره خود را بردارند.

\* اولین جنگ قبیله ابراهیم با قبائل دیگر و پیروزی آنان در این جنگ (بندهای ۱۲-۲۴).

بنابراین باید شیوه تولید مسلط در جامعه برده داری بوده باشد. چونکه از «بندگی» صحبت شد (بند ۴). ولی هیچ یک از کتب مذهبی در باره شیوه تولید و توزیع چیزی نمیگویند بلکه بطور کلی از واژه مهربان، عادل، فقیر، مالدار، ظلم و ستم، باجگیری، اسیر، شرارت، کنیز، غلام، بنده، آقا، پادشاه و غیره استفاده میکنند. در واقع بدینطریق میخواستند فرقی بین آدمها قائل نشوند و آدمها را فقط از نظر «ذات» مورد قضاوت قرار دهند زیرا غیر از آن ممکن نبود چونکه جامعه در شرایط اولیه چارچوب اقتصادی قرار داشت. بنابراین نمیتوانستند مسائل را از دیدگاه اقتصادی امروزی یعنی طبقاتی مورد بررسی قرار دهند بلکه مسائل اقتصادی و اجتماعی بصورت فردی یا قبیله ای مورد قضاوت قرار میگرفت. اینکه فردی «بدذات» نامیده میشود بستگی دارد که «قضات» چه اشخاصی باشند. دلیل «بدذات» شدن فرد در چیست؟ هیچ کس مادر زادی «بدذات» یا «مهربان» نیست بلکه در جامعه بنا به شرایط اقتصادی و اجتماعی فرم میگردد. حتی اگر شخصی بیمار باشد در شرایط اقتصادی فعلی از همان دوران کودکی او پزشکان به بیماری فرد پی خواهند برد. حال اگر از طرف یک عده فردی «بدذات» نامیده میشود باید توجه کرد که حتماً برای گوینده نفعی دربردارد در غیر اینصورت هیچ دلیلی ندارد که شخصی شخص دیگر را «بدذات» معرفی کند. او «بد ذات» و «ظالم» است، او «عادل» و «مهربان» است. بنابراین در شرایط اقتصادی فعلی بورژوازی و نوکرانش برای فریب مردم (البته کارگران و زحمتکشان) از واژه «بد ذات و مهربان» نیز استفاده میکنند تا اینکه کارگران و زحمتکشان به دلیل اصلی مصائب جوامع پی نبرند و به فکر متشکل شدن یعنی متحد شدن برای تغییر دادن آن یا ازبین بردن مصائب نیافتند بلکه فقط مسائل و معضلات اجتماعی جوامع را فردی ببینند و تصور کنند که در حل آن عاجز هستند، زیرا وقتی تصور شود که مسائل و معضلات و خوشبختی توسط افراد منفرد «بدذات» و یا «مهربان» بوجود می آید کاری نمیتوان انجام داد. بنابراین افراد اجباراً به

«آرزو»ها و «امید»ها متوسل میشوند تا شاید فردی «مهربان» و «عادل» سروکله اش پیدا شود و همه خوشبخت شوند. در اینجا «مهدی یا عیسی مسیح ظهور» کنند برای برقراری خوشبختی آنهم بدینطریق که هرچه آدمهای «ظالم» و «بدذات» هستند با شمشیر آنان کشته شوند! پس تا آن روز میدان را برای سرمایه داران خالی کنید تا دلشان میخواهد غارت کنند، استثمار کنند، زندانی کنند، بکشند، ارجیف گویند و غیره چون کاری از دست کسی بر نمی آید! در صورتی که تمام مصائب و خوشی های اجتماعی سازمان یافته انجام میگیرند (سازمانی مانند دولت یعنی قوه مقننه، قضایه و مجریه که برای برقراری نظمی در جامعه توسط افراد متشکل سازمان مییابد). با بررسی حتی فقط همین کتب مذهبی پی خواهیم برد که از همان آغاز تمام جنگها و درگیریها بر سر مادیات بوده است نه بخاطر «بد ذاتی» فردی. حتی تا جایی که خود یهوه بارها از دست این آدمها بخاطر به اجرا نگذاشتن احکام مادی او آنچنان عصبانی میشود که تصمیم میگیرد زیر قول قبلی خود که تصمیم گرفته بود آدمهای شیر را نکشد مجدداً گروه زیادی را از بین ببرد و چند باری هم از بین برد.

#### باب پانزدهم

۱ بعد از این وقایع کلام خداوند در رؤیا بابرام رسیده گفت ای ابرام مترس من سپر تو هستم و اجر بسیار عظیم تو. ۲ ابرام گفت ایخداوند یهوه مرا چه خواهی داد و من بی اولاد میروم و مختار خانه ام این العاذاذار دمشقی است. ۳ و ابرام گفت اینک مرا نسلی ندادی و خانه زادم وارث من است.

۷ پس ویرا گفت من هستم یهوه که ترا از اور کلدانیان بیرون آوردم تا این زمین را بارثیت به تو بخشم. ۸ گفت ایخداوند یهوه به چه نشان بدانم که وارث آن خواهم بود. ۹ بوی گفت کوساله ماده سه ساله و بز ماده سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کبوتری برای من بگیر. ۱۰ پس این همه را بگیرت و آنها را از میان دو پاره کرد و هر پاره را مقابل جفتش گذاشت لکن مرغانرا پاره نکرد. ۱۱ و چون لاش خورها بر لاشها فرود آمدند ابرام آنها را راند. ۱۲ و چون آفتاب غروب میکرد خوابی گران بر ابرام مستولی شد و اینک تاریکی ترسناک سخت او را فرو گرفت. ۱۳ پس به ابرام گفت یقین بدانکه ذریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد غریب خواهند بود و آنها را بندگی خواهند کرد و آنها چهارصد سال ایشانرا مظلوم خواهند داشت. ۱۴ و بر آن امتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود من داوری خواهم کرد و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد. ۱۵ و تو نزد پدران خود سلامتی خواهی رفت و در پیری نیکو مدفون خواهی شد. ۱۶ و در پشت چهارم بدینجا خواهند برگشت زیرا گناه امریان

هنوز تمام نشده است. ۱۷ و واقع شد که چون آفتاب غروب کرده بود و تاریک شد تنوری پردود و چراغی مشتعل از میان آن پارها گذر نمود. ۱۸ در آن روز خداوند با ابرام عهد بست و گفت این زمین را از نهر مصر تا بنهر عظیم یعنی نهر فرات بنسل تو بخشیده ام. ۱۹ یعنی قینیان و قنزیان و قدمونیان و حتیان و فرزیان و ورفائیان. ۲۰ و اموریان و کنعانیان و جرجاشیان را.

\* یهوه بجای سند دادن به ابراهیم قدرت خود را به او نشان داد و همچنین نقشه های خود را به او گفت. یعنی اسارت خاندان یا قبیله او توسط پادشاه مصر (فراعنه بعدی مصر) به مدت ۴۰۰ سال (بندهای ۱۳ و ۱۴) یعنی تا زمانی که یهوه موسی را برای نجات آنان برمیگزیند.

#### باب شانزدهم

۱ و سارای زوجه ابرام برای وی فرزندی نیاورد و او را کنیزی مصری هاجر نام بود. ۲ پس سارای با ابرام گفت اینک خداوند مرا از زائیدن باز داشت پس بکنیز من درآی شاید از او بنا شوم و ابرام سخن سارای را قبول نمود.

۴ پس به هاجر در آمد و او حامله شد و چون دید که حامله است خاتونش بنظر وی حقیر شد. ۵ و سارای با ابرام گفت ظلم من بر تو باد من کنیز خود را باغوش تو دادم و چون آثار حمل در خود دید در نظر او حقیر شدم خداوند در میان من و تو داوری کند. ۶ ابرام به سارای گفت اینک کنیز تو بدست تو است آنچه پسند نظر تو باشد با وی بکن پس چون سارای با وی بنای سختی نهاد او را از نزد وی بگریخت. ۷ و فرشته خداوند او را نزد چشمه آمدی و کجا میروی گفت من از حضور خاتون خود سارای گریخته ام. ۹ فرشته خداوند بوی گفت نزد خاتون خود برگرد و زیر دست او مطیع شو.

۱۵ و هاجر از ابرام پسری زائید و ابرام پسر خود را که هاجر زائید اسمعیل نام نهاد. ۱۶ و ابرام هشتاد و شش ساله بود چون هاجر اسماعیل را برای ابرام بزاد.

\* بنا به این اسناد کاملاً روشن است که در دوران ابراهیم شیوه مسلط تولید در منطقه برده داری بود و در بین قبایل بصورت کنیزی و غلامی انجام میگرفت.

## باب هفدهم

۱ و چون ابرام نود و نه ساله بود خداوند بر ابرام ظاهر شده گفت من هستم خدای قادر مطلق پیش روی من بخرام و کامل شو. ۲ و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست و ترا بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید. ۳ آنگاه ابرام بروی در افتاد و خدا بوی خطاب کرده گفت. ۴ اما من اینک عهد من باتست و تو پدر امتهای بسیار خواهی بود. ۵ و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود زیرا که ترا پدر امتهای بسیار گردانیدم. ۶ و ترا بسیار بارور نمایم و امتهای از تو پدید آورم و پادشاهان از تو بوجود آیند.

۹ پس خدا بابراهیم گفت و اما تو عهد مرا نگاه دار، تو و بعد از تو ذریت تو در نسلهای ایشان. ۱۰ این است عهد من که نگاه خواهید داشت در میان من و شما و ذریت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود. ۱۱ و گوشت قُلفه خود را مختون سازید تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست. ۱۲ هر پسر هشت روزه از شما مختون شود هر ذکوری در نسلهای شما خواه زاده خواه زر خرید از اولاد هر اجنبی که از ذریت تو نباشد. ۱۳ هر خانه زاده تو و هر زر خرید تو البته مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد. ۱۴ و اما هر ذکوری نامختون که گوشت قُلفه او ختنه نشود آنکس از قوم خود منقطع شود زیرا که عهد مرا شکسته است.

۱۹ خدا گفت بتحقیق زوجه ات ساره برای تو پسری خواهد زائید و او را اسحق نام بنه و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت تا با ذریت او بعد از او عهد ابدی باشد. ۲۰ و اما در خصوص اسمعیل ترا اجابت فرمودم اینک او را برکت داده بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی بوجود آورم. ۲۱ لکن عهد خود را با اسحق استوار خواهم ساخت که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زائید. ۲۲ و چون خدا از سخن گفتن با وی فارغ شد از نزد ابراهیم صعود فرمود. ۲۳ و ابراهیم پسر خود اسمعیل و همه خانه زادان و زرخریدان خود را یعنی هر ذکوریکه در خانه ابراهیم بود گرفته گوشت قُلفه ایشان را در همان روز ختنه کرد چنانکه خدا بوی امر فرموده بود. ۲۴ و ابراهیم نود و نه ساله بود وقتی که گوشت قُلفه اش مختون شد. ۲۵ و پسرش اسمعیل سیزده ساله بود هنگامیکه گوشت قُلفه اش مختون شد. ۲۶ در همان روز ابراهیم و پسرش اسمعیل مختون گشتند. ۲۷ و همه مردان خانه اش خواه خانه زاد خواه زرخرید از اولاد اجنبی با وی مختون شدند.

\* باز هم یهوه به سراغ ابرام آمد و حکم دیگر خود را به احکام قبلی افزود یعنی ختنه

کردن. بنابراین ختنه کردن از دوران ابراهیم یعنی تقریباً ۳۸۲۰ سال پیش شروع شد. مسلماً علت ختنه کردن بخاطر رعایت بهداشت بوده تا آدمها از جمله دچار بیماریهای مقاربتی نشوند. زیرا به دلیل شرایط اقتصادی آن زمان که بهداشت نیز رعایت نمی شد باعث جمع شدن میکروب زیر پوست قلفه کیر میشد در نتیجه باعث بیمار شدن آدمها میگشت، بخصوص زنان که در وحله اول میکروب وارد بدن آنان میشود. این عمل یعنی ختنه کردن در وحله اول بنفع زنان بود. اما اینکه اساساً امروزه از نظر علمی (بهداشتی) ختنه کردن ضروریست و یا اینکه ختنه کردن تأثیرات منفی ببار خواهد آورد یا نه بایستی محققین در این رابطه پاسخ گویند. من چیزی نمیگویم. چونکه وظیفه من این است که دلائل ارائه چنین احکامی را که در آن زمان مطرح شد نشان دهم.

#### باب هجدهم

۱ و خداوند در بلوستان ممری بر وی ظاهر شد و او در گرمای روز بدر خیمه نشسته بود.  
۲ ناگاه چشمان خود را بلند کرده دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند و چون ایشانرا دید از در خیمه باستقبال ایشان شتافت و رو بر زمین نهاد.  
۶ پس ابراهیم بخیمه نزد ساره شتافت و گفت سه کیل از آرد میده بزودی حاضر کن و آنرا خمیر کرده گردها بساز. ۷ و ابراهیم بسوی رمه شتافت و گوساله نازک خوب گرفته بغلام خود داد تا بزودی آنرا طبخ نماید.  
۹ بوی گفتند زوجه ات ساره کجاست گفت اینک در خیمه است. ۱۰ گفت البته موافق زمان حیات نزد تو خواهم برگشت و زوجه ات ساره را پسری خواهد شد و ساره بدر خیمه که در عقب او بود شنید. ۱۱ و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند و عادت زنان از ساره منقطع شده بود. ۱۲ پس ساره در دل خود بخندید و گفت آیا بعد از فرسودگی مرا شادی خواهد بود و آقايم نیز پير شده است. ۱۳ و خداوند بابراهیم گفت ساره برای چه خندید و گفت آیا فی الحقیقه خواهم زائید و حال آنکه پیر هستم. ۱۴ مگر هیچ امری نزد خداوند مشکلت در دقت موعود موافق زمان حیات نزد تو خواهم برگشت و ساره را پسری خواهد شد. ۱۵ آنگاه ساره انکار کرده گفت نخندیم چونکه ترسید، گفت نی بلکه خندیدی. ۱۶ پس آنمردان از آنجا برخاسته متوجه سدوم شدند و ابراهیم ایشانرا مشایعت نمود. ۱۷ و خداوند گفت آیا آنچه من میکنم از ابراهیم مخفی دارم. ۱۸ و حال آنکه از ابراهیم هر آینه امتی بزرگ و زورآور پدید خواهد آمد و جمیع امتای جهان از او برکت خواهند یافت. ۱۹ زیرا او را میشناسم که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا طریق خداوند را حفظ نمایند و

عدالت و انصاف را بجا آورند تا خداوند آنچه با ابراهیم گفته است بوی برساند. ۲۰ پس خداوند گفت چونکه فریاد سدوم و عموره زیاد شده است و خطایای ایشان بسیار گران. ۲۱ اکنون نازل میشوم تا به بینم موافق این فریادیکه بمن رسیده بالتمام کرده اند و الاّ خواهم دانست. ۲۲ آنگاه آنمردان از آنجا بسوی سدوم متوجه شده برفتند و ابراهیم در حضور خداوند هنوز ایستاده بود. ۲۳ و ابراهیم نزدیک آمده گفت آیا عادلرا با شریر هلاک خواهی کرد. ۲۴ شاید در شهر پنجاه عادل باشند آیا آنرا هلاک خواهی کرد و آن مکانرا بخاطر آن پنجاه عادل که در آن باشند نجات نخواهی داد. ۲۵ حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلانرا با شریران هلاک سازی و عادل و شریر مساوی باشند حاشا از تو آیا داور تمام جهان انصاف نخواهد کرد. ۲۶ خداوند گفت اگر پنجاه عادل در شهر سدوم یابم هر آینه تمام آن مکانرا بخاطر ایشان رهائی دهم. ۲۷ ابراهیم در جواب گفت اینک من که خاک و خاکستر هستم جرأت کردم که بخداوند سخن گویم. ۲۸ شاید از آن پنجاه عادل پنج کم باشد آیا تمام شهر را بسبب پنج هلاک خواهی کرد اگر چهل و پنج در آنجا یابم آنرا هلاک نکنم. ۲۹ بار دیگر بدو عرض کرده گفت هرگاه در آنجا چهل یافت شوند گفت بخاطر چهل آنرا نکنم. ۳۲ گفت خشم خداوند افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم شاید ده در آنجا یافت شوند، گفت بخاطر ده آنرا هلاک نخواهم ساخت. ۳۳ پس خداوند چون گفتگو را با ابراهیم باتمام رسانید برفت و ابراهیم بمکان خویش مراجعت کرد.

\* در این باب متوجه شدیم که برای ابراهیم سه مهمان ناشناخته آمدند و به او قول حمله شدن ساره را دادند. و خداوند نیز در همان لحظه مشغول گفتگو با ابراهیم میشود (ببخشید) ابراهیم مشغول چانه زدن با یهوه بود که او را از هلاک کردن «شهر» منصرف گرداند.

#### باب نوزدهم

۱ و وقت عصر آن دو فرشته وارد سدوم شدند و لوط بدروازه سدوم نشست و چون لوط ایشانرا بدید باستقبال ایشان برخاسته رو بر زمین نهاد. ۲ گفت اینک اکنون ای آقایان من بخانه بنده خود بیائید و شب را بسر برید و پایهای خود را بشوئید و بامدادن برخاسته راه خود را پیش گیرید، گفتند نی بلکه شب را در کوچه بسر بریم. ۳ اما چون ایشانرا الحاج بسیار نمود با او آمده بخانه اش داخل شدند و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت پس تناول کردند.

۲۷ بامدادان ابراهیم برخاست و بسوی آنمکانیکه در آن بحضور خداوند ایستاده بود رفت. ۲۸

و چون بسوی سدوم و عموره و تمام زمین وادی نظر انداخت دید که اینک دود آن زمین چون دود کوره بالا می‌رود. ۲۹ و هنگامیکه خدا شهرهای وادی را هلاک کرد خدا ابراهیم را بیاد آورد و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد چون انشهرائیرا که لوط در آنها ساکن بود واژگون ساخت. ۳۰ و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغر بماند پس با دو دختر خود در مغاره سکنی گرفت. ۳۱ و دختر بزرگ بکوچک گفت پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کلّ جهان بما در آید. ۳۲ بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او هم بستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. ۳۳ پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش هم خواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. ۳۴ و واقع شد که روز دیگر بزرگ به کوچک گفت اینک دوش با پدرم همخواب شدم امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا و با وی هم خواب شو تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. ۳۵ آنشب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک همخواب وی شد و او از خوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد. ۳۶ پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. ۳۷ و آن بزرگ پسری زائیده او را موآب نام نهاد و او تا امروز پدر موآبیان است. ۳۸ و کوچک نیز پسری بزاد و او را بن عمی نام نهاد وی تابحال پدر بنی عمونست.

\* پی بردن از تاریخ دقیق نوشته شدن مطالب فوق («سفر پیدایش») و نویسنده آن مشکل است، اما از جمله طبق آخرین جمل (بندهای ۳۷ و ۳۸) میتوان حدس زد که مطالب بجز بخش افسانه ای آن گام به گام نوشته شدند. در هر صورت نویسنده باید شخصی بوده باشد که از کُل ماجرا مطلع بوده باشد یعنی از آغاز افسانه «آفرینش» و بعد از آن. به هر حال این فرد هر شخصی که باشد یا باید خود طراح یعنی یهوه باشد و یا او و همراهانش باشند. زیرا اطلاع داشتن از تمام وقایع تاریخی به این دقتی کار آدمیزاد نمی تواند باشد، آنهم آدمیزاد تقریباً ۳۸۰۰ سال پیش که بجز ابراهیم (و قبیله او) همه بت پرست بودند. بنابراین هنوز هم این معما حل نشدنی باقی می ماند، یعنی تا اینجا هیچ سندی در رابطه با نویسنده تورات یافت نشد.

#### باب بیستم

۱ پس ابراهیم از آنجا بسوی ارض جنوبی کوچ کرد و در میان قادش و شور ساکن شد و در جرار منزل گرفت. ۲ و ابراهیم در خصوص زن خود ساره گفت که او خواهر من است و ابی



مَلِكِ مَلِكِ جَرَارِ فَرَسْتَادَةَ سَارَةَ رَا كَرَفْتِ.

۱۰ و ابی ملک بابراهیم گفت چه دیدی که این کار را کردی. ۱۱ ابراهیم گفت زیرا گمان بردم که خدا ترسی در این مکان نباشد و مرا بجهت زوجه ام خواهند کشت. ۱۲ و فی الواقع نیز او خواهر من است دختر پدرم اما نه دختر مادرم و زوجه من شد. ۱۳ و هنگامیکه خدا مرا از خانه پدرم آواره کرد او را گفتم احسانیکه بمن باید کرد اینست که هر جا برویم درباره من بگوئی که او برادر من است. ۱۴ پس ابی ملک گوسفندان و گاوان و غلامان و کنیزان گرفته بابراهیم بخشید و زوجه اش ساره را بوی ردّ کرد. ۱۵ و ابی ملک گفت اینک زمین من پیش روی تست هر جا که پسند نظرت افتد ساکن شو. ۱۶ و بساره گفت اینک هزار مثقال نقره ببردت دادم همانا او برای تو پرده چشم است نزد همه کسانیکه با تو هستند و نزد همه دیگران پس انصاف تو داده شد. ۱۷ و ابراهیم نزد خدا دعا کرد و خدا ابی ملک و زوجه او و کنیزانش را شفا بخشید تا اولاد بهم رسانیدند. ۱۸ زیرا خداوند رحمهای تمام اهل بیت ایملک را بخاطر ساره زوجه ابراهیم بسته بود.

\* طبق اسنادی که از حضورتان گذشت در آن زمان زن ابراهیم میبایستی تقریباً ۱۰۰ ساله میبود. زیرا ابراهیم تقریباً صد ساله بود. آیا واقعاً بخاطر یک زن تقریباً ۱۰۰ ساله ابراهیم را میکشند؟ گویا وضعیت خیلی جالب تر (خراب تر) از این حرفها بود، تا جایی که «خدا» از ترس اینکه زنان از ابراهیم و مردان آن منطقه حامله نشوند «رحمهای» تمام زنان را بجز ساره بسته بود. ولی یک سؤال اینکه بستن رحمهای زنان چه ربطی به حامله شدن ساره دارد؟ نکند نویسنده میخواهد هوش ما را با این نوشته مورد آزمایش قرار دهد. نکته دیگر اینکه بطور واقعی ابراهیم دروغ نگفته بود زیرا ساره هم زن او و هم خواهر ناتنی او بود. در این سفر نیز کاسب کاری ابراهیم با موفقیت تمام شد. به هر حال در اینجا به یک سؤال نمی توانم پاسخ دهم آنهم اینکه ساره در این سفر حامله شد و من نمی دانم او از چه کسی حامله شد، زیرا هیچ سندی وجود ندارد. باید ببخشید! یهوه هم به سؤال من پاسخ درست نمی دهد، زیرا میگوید خبر ندارم، یا از ابراهیم حامله شده بود یا از ملک یا از دیگران، فرقی نمی کند به هر رو ساره میبایست حامله شود که شد و من میگویم از ابراهیم چونکه ساره زن اوست. این است پاسخ یهوه به سؤالم.

#### باب بیست و یکم

۱ و خداوند برحسب وعده خود از ساره تفقد نمود و خداوند آنچه بساره گفته بود بجا آورد. ۲

و ساره حامله شده از ابراهیم در پیریش پسر زائید در وقتیکه خدا بوی گفته بود. ۳ و ابراهیم پسر مولود خود را که ساره از وی زائید اسحق نام نهاد. ۴ و ابراهیم پسر خود اسحق را چون هشت روزه بود مختون ساخت چنانکه خدا او را امر فرموده بود. ۵ و ابراهیم در هنگام ولادت پسرش اسحق صد ساله بود.

۹ آنگاه ساره پسر هاجر مصریرا که از ابراهیم زائیده بود دید که خنده می کند. ۱۰ پس بابراهیم گفت این کنیز را با پسرش بیرون کن زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحق وارث نخواهد بود. ۱۱ اما این امر بنظر ابراهیم در باره پسرش بسیار سخت آمد. ۱۲ خدا بابراهیم گفت درباره پسر خود و کنیزت بنظرت سخت نیاید بلکه هر آنچه ساره بتو گفته است سخن او را بشنو زیرا که ذریت تو از اسحق خوانده خواهد شد. ۱۳ و از پسر کنیز نیز امتی بوجود آورم زیرا که او نسل تو است.

۲۵ و ابراهیم ابی ملک را تنبیه کرد بسبب چاه آبی که خادمان ابی ملک از او بزور گرفته بودند. ۲۶ ابی ملک گفت نمی دانم کیست که این کار را کرده است و تو نیز مرا خبر ندادی و من هم تا امروز نشنیده بودم. ۲۷ و ابراهیم گوسفندان و گاوان گرفته به ایملک داد و با یکدیگر عهد بستند و ابراهیم هفت بره از گله جدا ساخت. ۲۸ و ابی ملک بابراهیم گفت این هفت بره ماده که جدا ساختی چیست. ۲۹ گفت که این هفت بره ماده را از دست من قبول فرمای تا شهادت باشد که این چاه را من حفر نمودم. ۳۰ از این سبب آن مکانرا بئرشیع نامید زیرا که در آنجا با یکدیگر قسم خوردند. ۳۱ و چون آنعهد را در بئرشیع بسته بودند ابی ملک با سپهسالار خود فیکول برخاسته بزمین فلسطینیان مراجعت کردند. ۳۲ و ابراهیم در بئرشیع شوره کری غرس نمود و در آنجا بنام یهوه خدای سرمدی دعا نمود. ۳۳ پس ابراهیم در زمین فلسطینیان ایام بسیاری بسر برد.

#### باب بیست و دویم

۱ و واقع شد بعد از این وقایع که خدا ابراهیم را امتحان کرده بدو گفت ای ابراهیم عرض کرد لبیک. ۲ گفت اکنون پسر خود را که یگانه تست و او را دوست میداری یعنی اسحق را بردار و بزمین مورییا برو و او را در آنجا بر یکی از کوههاییکه بتو نشان میدهم برای قربانی سوختنی بگذران. ۳ بامدادان ابراهیم برخاسته الاغ خود را بیاراست و دو نفر از نوکران خود را با پسر خویش اسحق برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی شکسته روانه شد و بسوی آن مکانیکه خدا او را فرموده بود رفت.

۱۰ و ابراهیم دست خود را دراز کرده کارد را گرفت تا پسر خویش را ذبح نماید. ۱۱ در حال

فرشته خداوند از آسمان ویرا ندا داد و گفت ای ابراهیم ای ابراهیم عرض کرد لبیک. ۱۲ گفت دست خود را بر پسر دراز مکن و بدو هیچ مکن زیرا که الان دانستم که تو از خدا میترسی چونکه پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی. ۱۳ آنگاه ابراهیم چشمان خود را بلند کرده دید که اینک قوچی در عقب وی در بیشه بشاخهایش گرفتار شده پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته آنرا در عوض پسر خود برای قربانی سوختنی گذرانید.

\* این هم سندی دیگر در رابطه با نظم برده داری اولیه. ابراهیم «با دو نفر از نوکران خود» «بسوی مکانیکه خدا او را فرموده بود رفت» («باب بیست و دویم» آیه ۳). نکته دیگر اینکه یهوه قربانی کردن را نیز جا انداخت. اینکه آیا قربانی گذرانیدن در آن دوران نقش مثبت یا منفی داشته را متوجه خواهیم شد. به هر رو بت پرستان قربانی می گذرانیدند.

#### باب بیست و سیم

۱ و ایام زندگانی ساره صد و بیست و هفت سال بود این است سالهای عمر ساره. ۲ و ساره در قریه اربع که حبرون باشد در زمین کنعان مرد و ابراهیم آمد تا برای ساره ماتم و گریه کند.

۱۹ از آن پس ابراهیم زوجه خود ساره را در مغاره صحرای مکفيله در مقابل ممری که حبرون باشد در زمین کنعان دفن کرد. ۲۰ و آن صحرا با مغاره که در آنست از جانب بنی حتّ به ملکیت ابراهیم بجهت قبر مقرر شد.

#### باب بیست و چهارم

۱ و ابراهیم پیر و سالخورده شد و خداوند ابراهیم را در هر چیز برکت داد. ۲ و ابراهیم بخادم خود که بزرگ خانه وی و بر تمام مایملک او مختار بود گفت اکنون دست خود را زیر ران من بگذار. ۳ و به یهوه خدای آسمان و خدای زمین ترا قسم میدهم که زنی برای پسر من از دختران کنعانیان که در میان ایشان ساکنم نگیری. ۴ بلکه به ولایت من و بمولدم بروی و از آنجا زنی برای پسر من اسحق بگیری.

۳۲ پس آن مرد بخانه در آمد و لابان شترانرا باز کرد و گاه و علف بستران داد و آب بجهت شستن پایهایش و پایهای رفقایش آورد. ۳۳ و غذا پیش او نهادند، وی گفت تا مقصود خود را باز نگویم چیزی نخورم گفت بگو. ۳۴ گفت من خادم ابراهیم هستم. ۳۵ و خداوند آقای مرا بسیار برکت داده و او بزرگ شده است و گله ها و رمه ها و نقره و طلا و غلامان و کنیزان

و شتران و الاغان بدو داده است. ۳۶ و زوجه آقام ساره بعد از پیر شدن پسری برای آقام زائید و آنچه دارد بدو داده است. ۳۷ و آقام مرا قسم داد و گفت که زنی برای پسر من از دختران کنعانیان که در زمین ایشان ساکنم نگیری. ۳۸ بلکه بخانه پدرم و بقبیله من بروی و زنی برای پسر من بگیری.

۴۹ اکنون اگر بخواهید با آقام احسان و صداقت کنید پس مرا خبر دهید واگر نه مرا خبر دهید تا بطرف راست یا چپ ره سپر شوم. ۵۰ لابان و بتوئیل در جواب گفتند این امر از خداوند صادر شده است با تو نیک یا بد نمیتوانیم گفت. ۵۱ اینک رفقه حاضر است او را برداشته روانه شو تا زن پسر آقام باشد چنانکه خداوند گفته است. ۵۲ و واقع شد که چون خادم ابراهیم سخن ایشانرا شنید خداوند را بزمین سجده کرد. ۵۳ و خادم آلات نقره و آلات طلا و رختها را بیرون آورده پیشکش رفقه کرد و برادر و مادر او را چیزهای نفیسه داد. ۵۴ و او و رفقایش خوردند و آشامیدند و شب را بسر بردند و بامدادان برخاسته گفت مرا بسوی آقام روانه نمائید. ۵۵ برادر و مادر او گفتند دختر با ما ده روزی بماند و بعد از آن روانه شود. ۵۶ بدیشان گفت مرا معطل مسازید خداوند سفر مرا کامیاب گردانیده است پس مرا روانه نمائید تا بنزد آقای خود بروم. ۵۷ گفتند دختر را بخوانیم و از زبانش پیرسیم. ۵۸ پس رفقه را خواندند و بوی گفتند با این مرد خواهی رفت گفت میروم.

۶۶ و خادم همه کارهائیرا که کرده بود باسحق باز گفت. ۶۷ و اسحق رفقه را بخیمه مادر خود ساره آورد و او را بزنی خود گرفته دل در او بست و اسحق بعد از وفات مادر خود تسلی پذیرفت.

\* آنچه که از دوران ابراهیم و خانواده او برجسته است همانا شیوه تولید و توزیع مسلط در جامعه است، یعنی برده داری که هر قبیله ای دارای رئیس بود که او دارای نوکران، کنیزان، غلامان بود. گذشته از این سند تاریخی که بیانگر شیوه تولید و توزیع مسلط جامعه است، سند تاریخی بجا مانده دیگری نیز وجود دارد و آنهم بزرگترین اهرام مصر است با ارتفاع ۱۲۴ متر که ۴۰۰۰ سال پیش ساخته شده است. مسلماً سلسله پادشاهان مصر (فراعنه) در یک نظام برده داری توانستند آنهمه قبرستان عریض و طویل برای خود بسازند. من با برجسته کردن شیوه تولید و توزیع مسلط در جامعه میخواهم جایگاه مذاهب را در تغییر و تحول شیوه تولیدی و توزیعی و اجتماعی جامعه نشان دهم.

باب بیست و پنجم

۱ و ابراهیم دیگر بار زنی گرفت که قَطُورَه نام داشت. ۲ و او زمران و یَقْشان و مَدان و مدیان و یَشباق و شُوحا را برای او زائید.

۵ و ابراهیم تمام مایملک خود را باسحق بخشید. ۶ اما به پسران کنیزانیکه ابراهیم داشت ابراهیم عطایا داد و ایشانرا در حین حیات خود از نزد پسر خویش اسحق بجانب مشرق بزمین شرقی فرستاد. ۷ این است ایام سالهای عمر ابراهیم که زندگانی نمود صد و هفتاد و پنج سال. ۸ و ابراهیم جان بداد و در کمال شیخوخت پیر و سیر شده بمرد و بقوم خود ملحق شد. ۱۷ و مدت زندگانی اسمعیل صد و سی و هفت سال بود که جانرا سپرده بمرد و بقوم خود ملحق گشت.

۱۹ و اینست پیدایش اسحق بن ابراهیم، ابراهیم اسحق را آورد. ۲۰ و چون اسحق چهل ساله شد رفقه دختر بتوئیل آرامی و خواهر لابان آرامی را از فدان آرام بزنی گرفت.

۲۳ خداوند بوی گفت دو امت در بطن تو هستند و دو قوم از رحم تو جدا شوند و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت و بزرگ کوچک را بندگی خواهد نمود. ۲۴ و چون وقت وضع حملش رسید اینک توامان در رحم او بودند. ۲۵ و نخستین سرخ فام بیرون آمد و تمامی بدنش مانند پوستین پشمین بود و او را عیسو نام نهادند. ۲۶ و بعد از آن برادرش بیرون آمد و پاشنه عیسو را بدست خود گرفته بود و او را یعقوب نام نهادند و در حین ولادت ایشان اسحق شصت ساله بود. ۲۷ و آندو پسر نمو کردند و عیسو صیادی ماهر و مرد صحرائی بود و اما یعقوب مرد ساده دل و چادرنشین.

\* گویا ابراهیم زیاد هم «سال خورده» نبود. او زنی دیگر گرفت، البته کنیز خود را. پس مشخص شد که سطح زندگی آنان (قبائل و قبیله ابراهیم) از سطح زندگی چادرنشینان بالاتر نبود (بند ۲۷). همانطور که در اینجا نیز مشخص است نویسنده تورات در همه جا حضور دارد، حتی از سخنان «خداوند» با رفقه زن اسحق در مورد داخل رحم او و در زمان زایمان مادر یعقوب و عیسو نیز حضور داشته و بدقت زایمان «رفقه» را مشاهده کرده تا جایی که حتی متوجه شد که یعقوب «پاشته عیسو را بدست خود گرفته» است (بند ۲۶). بنابراین در اینجا نتیجه میگیریم که نویسنده یا نویسندگان تورات نمیتوانند آدم و حوا، نوح، ابراهیم، اسحق، یعقوب و عیسو تازه متولد شده باشند بلکه کسانی بودند که در همه جا حضور داشتند. به بررسی خود ادامه میدهیم تا ببینیم آیا پاسخ مستقیم دریافت میکنیم یا نه. یهوه هم به سؤال من پاسخ نمی دهد بلکه گفت قرار است تو سه کتاب مذهبی را بررسی کنی به من مربوط نیست. دائماً سؤال میکنی. یهوه با این پاسخ کار مرا مشکل کرد. راه چاره

چیست؟ البته ادامه دادن به بررسی بدون سؤال کردن از یهوه.

#### باب بیست و ششم

۱ و قحطی در آن زمین حادث شد غیر آن قحط اول که در ایام ابراهیم بود و اسحق نزد اَبی مَلک پادشاه فلسطینیان بجرار رفت. ۲ و خداوند بر وی ظاهر شده گفت بمصر فرود میا بلکه بزمینیکه بتو بگویم ساکن شو.

۵ زیرا که ابراهیم قول مرا شنید و وصایا و اموار و فرایض و احکام مرا نگاه داشت. ۶ پس اسحق در جرار اقامت نمود. ۷ و مردمان آنمکان در بارهٔ زنش از او جويا شدند، گفت او خواهر من است زیرا ترسید که بگوید زوجهٔ من است مبادا اهل آنجا او را بخاطر رفقه که نیکو منظر بود بکشند. ۸ و چون در آنجا مدتی توقف نمود چنان افتاد که اَبی مَلک پادشاه فلسطینیان از دریچه نظاره کرد و دید که اینک اسحق با زوجهٔ خود رفقه مزاح میکنند. ۹ پس اَبی مَلک اسحق را خوانده گفت همانا این زوجهٔ تست پس چرا گفتی که خواهر من است، اسحق بدو گفت زیرا گفتم که مبادا برای وی بمیرم. ۱۰ ایملک گفت این چه کار است که با ما کردی نزدیک بود که یکی از قوم با زوجه ات هم خواب شود و بر ما جرمی آورده باشی. ۱۱ و اَبی مَلک تمامی قوم را قدغن فرموده گفت کسیکه متعرض این مرد و زوجه اش بشود هر آینه خواهد مرد. ۱۲ و اسحق در آنزمین زراعت کرد و در آنسال صد چندان پیدا نمود و خداوند او را برکت داد. ۱۳ و آن مرد بزرگ شده انافاناً ترقی مینمود تا بسیار بزرگ گردید. ۱۴ و او را گلهٔ گوسفندان و مواشئ گاوان و غلامان کثیر بود و فلسطینیان بر او حسد بردند. ۱۵ و همه چاههاییکه نوکران پدرش در ایام پدرش ابراهیم کنده بودند فلسطینیان آنها را بستند و از خاک پر کردند. ۱۶ و اَبی مَلک با اسحق گفت از نزد ما برو زیرا که از ما بسیار بزرگتر شده. ۱۷ پس اسحق از آنجا برفت و در وادی جرار فرود آمده در آنجا ساکن شد. ۱۸ و چاههای آب را که در ایام پدرش ابراهیم کنده بودند و فلسطینیان آنها را بعد از وفات ابراهیم بسته بودند اسحق از سرنو کند و آنها را مسمی نمود بنامهایی که پدرش آنها را نامیده بود. ۱۹ و نوکران اسحق در آن وادی حفره زدند و چاه آب زنده در آنجا یافتند. ۲۰ و شبانان جرار با شبانان اسحق منازعه کرده گفتند این آب از آن ماست پس آنچه را عسق نامید زیرا که با وی منازعه کردند. ۲۱ و چاهی دیگر کردند هم چنان برای آن نیز جنگ کردند و آنرا سِطنه نامید. ۲۲ و از آنجا کوچ کرده چاهی دیگر کند و برای آن جنگ نکردند پس آنرا رَحوبوت نامیده گفت که اکنون خداوند ما را وسعت داده است و در زمین بارور خواهیم شد.

۳۲ و در آنروز چنان افتاد که نوکران اسحق آمده او را از آنچه می کنند خبر داده

گفتند آب یافتیم. ۳۳ پس آنرا شبعه نامید از این سبب آنشهر تا امروز بئر شبع نام دارد. ۳۴ و چون عیسو چهلساله بود یهو دیه دختر بیروی حتی و بسمه دختر ایلون حتی را بزنی گرفت. ۳۵ و ایشان باعث تلخی جان اسحق و رفقه شدند.

\* «باب بیست و ششم» یک تصویر روشن دیگری از شرایط زندگی مردمان آن مکان است که بیان کننده شیوه تولیدی و توزیعی مسلط حاکمه جامعه است که نمی توانست از سطح رشد اقتصادی فراتر رود.

نکته دیگر اینکه شرایط اجتماعی و یا زندگی اجتماعی را بیان میکند. از جمله در رابطه با برقراری رابطه جنسی مردان با زنان است که بدون توجه به تمایل زنان مردان با هر زنی که تمایل داشتند رابطه جنسی برقرار می کردند. بیچاره اسحق خواست روش پدرش را برای سریع مالدار شدن بکار گیرد که متأسفانه «ابی ملک پادشاه فلسطینیان از دریچه» دیده که او با رفقه همخوابی میکند. میبخشید که خیلی رک تفسیر میکنم!

#### باب بیست و هفتم

۱ و چون اسحق پیر شد و چشمانش از دیدن تار گشته بود پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده بوی گفت ای پسر من گفت لبیک. ۲ گفت اینک پیر شده ام و وقت اجل خود را نمیدانم. ۳ پس اکنون سلاح خود یعنی ترکش و کمان خویش را گرفته بصحرا برو و نخجیری برای من بگیر. ۴ و خورشی برای من چنانکه دوست میدارم ساخته نزد من حاضر کن تا بخورم و جانم قبل از مردنم ترا برکت دهد. ۵ و چون اسحق به پسر خود عیسو سخن میگفت رفقه بشنید و عیسو بصحرا رفت تا نخجیری صید کرده بیاورد. ۶ آنگاه رفقه پسر خود یعقوب را خوانده گفت اینک پدر ترا شنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده میگفت. ۷ برای من شکاری آورده خورشی بساز تا آنرا بخورم و قبل از مردنم ترا در حضور خداوند برکت دهم.

۲۲ پس یعقوب نزد پدر خود اسحق آمد و او را لمس کرده گفت آواز آواز یعقوبست لیکن دستها دستهای عیسو است. ۲۳ و او را نشناخت زیرا که دستهای مثل دستهای برادرش عیسو موی دار بود پس او را برکت داد. ۲۴ و گفت آیا تو همان پسر من عیسو هستی گفت من هستم. ۲۵ پس گفت نزدیک بیاور تا از شکار پسر خود بخورم و جانم ترا برکت دهد پس نزد وی آورد و بخورد و شراب برایش آورد و نوشید.

۲۸ پس خدا ترا از شبنم آسمان و از فربهی زمین و از فراوانی غله و شیره عطا فرماید. ۲۹ قومها ترا بندگی نمایند و طوایف ترا تعظیم کنند بر برادران خود سرور شوی و پسران مادرت

ترا تعظیم نمایند ملعون باد هر که ترا لعنت کند و هرکه ترا مبارک خواند مبارک باد. ۳۰ و واقع شد چون اسحق از برکت دادن بیعقوب فارغ شد بمجرد بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر خود اسحق که برادرش عیسو از شکار باز آمد.

۳۳ آنگاه لرزه شدید بر اسحق مستولی شده گفت پس آن که بود که نخجیری صید کرده برایم آورد و قبل از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت دادم و فی الواقع او مبارک خواهد بود. ۳۴ عیسو چون سخنان پدر خود را شنید نعره عظیم و بی نهایت تلخ برآورده به پدر خود گفت ای پدرم بمن بمن نیز برکت بده.

۳۸ عیسو به پدر خود گفت ای پدر من آیا همین یک برکت را داشتی بمن بمن نیز ای پدرم برکت بده و عیسو با آواز بلند بگریست. ۳۹ پدرش اسحق در جواب او گفت اینک مسکن تو (دور) از فربهی زمین و از شبنم آسمان از بالا خواهد بود. ۴۰ و بشمشیرت خواهی زیست و برادر خود را بندگی خواهی کرد و واقع خواهد شد که چون سرباز زدی یوغ او را از گردن خود خواهی انداخت. ۴۱ و عیسو بسبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود بر او بغض ورزید و عیسو در دل خود گفت ایام نوحه گری برای پدرم نزدیک است آنگاه برادر خود یعقوب را خواهم گشت.

\* جالب است که نویسندگان تورات از «دل» افراد هم باخبر بود (بند ۴۱). تقسیم دارایی یا «برکت دادن» در بین دو وارث به این شیوه ایکه مطرح شد جز افسانه چیز دیگری نمیتواند باشد یا اینکه اساساً در آن زمان دعا کردن یا «برکت دادن» جزو تقسیم ارث بود. به هر رو این مسئله اهمیتی در بررسی ما ندارد. متأسفانه از یهوه هم جرأت سؤال کردن ندارم چونکه خیلی سریع عصبانی میشود. حق دارد. زیرا وقت این کارهای بچگانه را ندارد. او برای خود آنقدر دردسر درست کرده است که حتی وقتی برای خوابش هم باقی نمانده است. بعبارت دیگر برعکس گفته نویسندگان، «خدا» (یهوه) «آرامی» ندارد.

#### باب بیست و هشتم

۱ و اسحق یعقوب را خوانده او را برکت داد و او را امر فرموده گفت زنی از دختران کنعان بگیر. ۲ برخاسته به فدآن آرام بخانه پدر مادرت بتوئیل برو و از آنجا زنی از دختران لابان برادر مادرت برای خود بگیر.

۱۰ و اما یعقوب از بئرشبع روانه شده بسوی حران رفت. ۱۱ و بموضعی نزول کرده در آنجا شبرا بسر برد زیرا که آفتاب غروب کرده بود و یکی از سنگهای آنجا را گرفته زیر سر خود



نهاد و در همانجا بخشید. ۱۲ و خوابی دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده که سرش بآسمان میرسد و اینک فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول میکنند. ۱۳ در حال خداوند برسر آن ایستاده میگوید من هستم یهوه خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحق این زمینی را که تو بر آن خفته بتو و به ذریت تو می بخشم. ۱۴ و ذریت تو مانند غبار زمین خواهند شد و بمغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد و از تو و از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت.

۲۰ و یعقوب نذر کرده گفت اگر خدا با من باشد و مرا در این راه که میروم محافظت کند و مرا نان دهد تا بخورم و رخت تا بپوشم. ۲۱ تا بخانه پدر خود بسلامتی برگردم هر آینه یهوه خدای من خواهد بود. ۲۲ و این سنگی را که چون ستون برپا کردم بیت الله شود و آنچه بمن بدهی ده یک آنرا بتو خواهم داد.

\* میبینیم که همچنان یهوه به راه خود ادامه می دهد و خود را بعد از اسحق به یعقوب معرفی کرد.

#### باب بیست و نهم

۱۳ و واقع شد که چون لابان خبر خواهرزاده خود یعقوب را شنید باستقبال وی شتافت و او را در بغل گرفته بوسید و بخانه خود آورد و او لابانرا از همه این امور آگاهانید. ۱۴ لابان ویرا گفت فی الحقیقت تو استخوان و گوشت من هستی و نزد وی مدت یک ماه توقف نمود. ۱۵ پس لابان بیعقوب گفت آیا چون برادر من هستی مرا باید مفت خدمت کنی بمن بگو که اجرت تو چه خواهد بود. ۱۶ و لابانرا دو دختر بود که نام بزرگتر لیه و اسم کوچکتر راحیل بود. ۱۷ و چشمان لیه ضعیف بود و اما راحیل خوب صورت و خوش منظر بود. ۱۸ و یعقوب عاشق راحیل بود و گفت برای دختر کوچک راحیل هفت سال ترا خدمت میکنم. ۱۹ لابان گفت او را بتو بدهم بهتر است از آنکه بدیگری بدهم نزد من بمان. ۲۰ پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد و بسبب محبتی که بوی داشت در نظرش روزی چند نمود. ۲۱ و یعقوب به لابان گفت زوجه ام را بمن بسپار که روزهایم سپری شد تا بوی در آیم. ۲۲ پس لابان همه مردمان آنجا را دعوت کرده ضیافتی برپا نمود. ۲۳ و واقع شد که هنگام شام دختر خود لیه را برداشته او را نزد وی آورد و او بوی در آمد. ۲۴ و لابان کنیز خود زلفه را بدختر خود لیه بکنیزی داد. ۲۵ صبحگاهان دید که اینک لیه است پس به لابان گفت این چیست که بمن کردی مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم چرا مرا فریب دادی. ۲۶ لابان گفت در ولایت ما چنین نمیکنند که کوچکتر را قبل از بزرگتر بدهند. ۲۷ هفته اینرا تمام کن

و او را نیز بتو میدهیم برای هفت سال دیگر که خدمتت بکنی. ۲۹ پس یعقوب چنین کرد و هفته او را تمام کرد و دختر خود راحیل را بزنی بدو داد. ۳۰ و لابان کنیز خود بلهه را بدختر خود راحیل بکنیزی داد. ۳۰ و راحیل نیز در آمد و او را از لیه بیشتر دوست داشتی و هفت سال دیگر خدمت وی کرد. ۳۱ و چون خداوند دید که لیه مکروهست رحم او را گشود ولی راحیل نازاد ماند. ۳۲ و لیه حامله شده پسری بزاد و او را رؤبین نام نهاد زیرا گفت خداوند مصیبت مرا دیده است الان شوهرم مرا دوست خواهد داشت. ۳۳ و بار دیگر حامله شده پسری زائید و گفت چونکه خداوند شنید که من مکروه هستم اینرا نیز بمن بخشید پس او را شمعون نامید. ۳۴ و باز آبستن شده پسری زائید و گفت اکنون این مرتبه شوهرم با من خواهد پیوست زیرا که برایش سه پسر زائیدم از این سبب او را لاوی نام نهاد. ۳۵ و بار دیگر حامله شده پسری زائید و گفت این مرتبه خداوند را حمد میگویم پس او را یهودا نامید آنگاه از زائیدن باز ایستاد.

\* سرگذشت یعقوب و راحیل از سرگذشت «شیرین و فرهاد» هم غم انگیزتر است. اما یعقوب عجب زن پدر حقه بازی داشت. بجای هفت سال ۱۴ سال از او کار کشید. یعقوب هم گویا یکی از کارهایش بچه درست کردن بود. البته بی دلیل نبود زیرا یهوه به ابراهیم، اسحق و یعقوب قول «کثیر» شدن داده بود. و یهوه هم کارهایش همانطور که متوجه شدیم وارونه است. در اینجا نیز برعکس عمل کرد. بجای اینکه رحم لیه را که «مکروه» بود ببندد رحم راحیل را بست. از اینکه از کلماتی استفاده شده که بعضاً خنده آور هستند مثلاً «تا بوی درآیم»، احتمالاً علتش مشکلی است که عالیجنابان مترجمان در ترجمه کردن بعضی کلمات داشتند. زیرا با تفکر خاخامی، کشیشی و آخوندی نوشتن کلماتی که باوجودی که بیان کننده اعضای بدن هستند و یا صحبتی در رابطه با آنها بشود «شرم آور» است. مثلاً هر فردی براحتی به شخص دیگری میگوید: «دستهای من درد میکنند»، ولی او نمی تواند همین نوع جمله را در مورد آلت تناسلی خود یا آلت تناسلی دیگران بیان کند، زیرا جزو اعضای بسیار «مهم» بدن هستند و بخاطر احترام به آنها نباید نام آنها را بیان کرد! و کلاً در رابطه با آلت تناسلی، سخن گفتن در مورد آنها و یا وظایف آنها «شرم آور» است.

#### باب سی ام

۱ و اما راحیل چون دید که برای یعقوب اولادی نزائید راحیل بر خواهر خود حسد برد و به یعقوب گفت پسران بمن بده والا میمیرم. ۲ آنگاه غضب یعقوب بر راحیل افروخته شد و گفت

مگر من بجای خدا هستم که بار رحم را از تو باز داشته است. ۳ گفت اینک کنیز من بلهه بدو درآ تا بر زانویم بزاید و من نیز از او اولاد بیابم. ۴ پس کنیز خود بلهه را به یعقوب بزنی داد و او بوی در آمد. ۵ و بلهه آبستن شده پسری برای یعقوب زائید. ۶ و راحیل گفت خدا مرا داوری کرده است و آواز مرا نیز شنیده و پسری بمن عطا فرموده است پس او را دان نام نهاد. ۷ و بلهه کنیز راحیل باز حامله شده پسر دومین برای یعقوب زائید.

۱۰ و زلفه کنیز لیه برای یعقوب پسری زائید.

۱۲ و زلفه کنیز لیه پسر دومین برای یعقوب زائید.

۱۶ و وقت عصر چون یعقوب از صحرا میآمد لیه باستقبال وی بیرونشده گفت بمن درآ زیرا که ترا به مهر گیاه پسر خود اجیر کردم پس آنشب با وی همخواب شد. ۱۷ و خدا لیه را مستجاب فرمود که آبستن شده پسر پنجمین برای یعقوب زائید. ۱۸ و لیه گفت خدا اجرت بمن داده است زیرا کنیز خود را بشوهر خود دادم و او را یساکار نام نهاد. ۱۹ و بار دیگر لیه حامله شده پسر ششمین برای یعقوب زائید. ۲۰ و لیه گفت خدا عطای نیکو بمن داده است اکنون شوهرم با من زیست خواهد کرد زیرا که شش پسر برای او زائیدم پس او را زبولون نامید. ۲۱ و بعد از آن دختری زائید و او را دینه نام نهاد. ۲۲ پس خدا راحیل را بیاد آورد و دعای او را اجابت فرموده خدا رحم او را گشود. ۲۳ و آبستن شده پسری بزاد و گفت خدا ننگ مرا برداشته است. ۲۴ و او را یوسف نامیده گفت خداوند پسری دیگر برای من مزید خواهد کرد. ۲۵ و واقع شد که چون راحیل یوسف را زائید یعقوب به لابان گفت مرا مرخص کن تا بمکان و وطن خویش بروم. ۲۶ زنان و فرزندان مرا که برای ایشان ترا خدمت کرده ام بمن واگذار تا بروم زیرا خدمتی که بتو کردم تو میدانی. ۲۷ لابان ویرا گفت کاش که منظور نظر تو باشم زیرا تَفْأَلًا یافته ام که بخاطر تو خداوند مرا برکت داده است. ۲۸ و گفت اجرت خود را بر من معین کن تا آنرا بتو دهم. ۲۹ ویرا گفت خدمتی که بتو کرده ام خود میدانی و مواشیت چگونه نزد من بود. ۳۰ زیرا قبل از آمدن من مال تو قلیل بود و بنهایت زیاد شد و بعد از آمدن من خداوند ترا برکت داده است و اکنون من نیز تدارک خانه خود را کی به بینم. ۳۱ گفت پس ترا چه بدهم یعقوب گفت چیزی بمن مده اگر این کار را برای من بکنی بار دیگر شبانی و پاسبانی گله ترا خواهم نمود. ۳۲ امروز در تمامی گله تو گردش میکنم و هر میش پیسه وابلق و هر میش سیاهرا از میان گوسفندان وابلقها و پیسها را از بزها جدا میسازم و آن اجرت من خواهد بود. ۳۳ و در آینده عدالت من بر من شهادت خواهد داد وقتیکه بیائی تا اجرت مرا پیش خود به بینی آنچه از بزها پیسه وابلق و آنچه از گوسفندان سیاه نباشد نزد من بدزدی شمرده شود. ۳۴ لابان گفت اینک موافق سخن تو باشد.

۳۵ و در همانروز بزهای نرینه مخطط و ابلق و همه ماده بزهای پیسه و ابلق یعنی هر چه سفیدی در آن بود و همه گوسفندان سیاه را جدا کرده بدست پسران خود سپرد. ۳۶ و در میان خود و یعقوب سه روز راه مسافت گذارد و یعقوب باقی گله لابانرا شبانی کرد. ۳۷ و یعقوب چوبهای تر و تازه از درخت کبوده و بادام و چنار برای خود گرفت و خطهای سفید در آنها کشید و سفیدی را که در چوبها بود ظاهر کرد. ۳۸ و وقتیکه گله ها برای آب خوردن می آمدند آنچوبهایی را که خراشیده بود در حوضها و آبخورها پیش گله ها می نهاد تا چون برای نوشیدن بیایند حمل بگیرند. ۳۹ پس گله ها پیش چوبها بارآور میشدند و برهای مخطط و پیسه و ابلق میزائیدند. ۴۰ و یعقوب برها را جدا کرد و روی گله ها را بسوی هر مخطط و سیاه در گله لابان واداشت و گله های خود را جدا کرد و با گله لابان نگذاشت. ۴۱ و هر گاه حیوانهای تنومند حمل میگرفتند یعقوب چوبها را پیش آنها در آبخورها مینهاد تا در میان چوبها حمل گیرند. ۴۲ و هر گاه حیوانات ضعیف بودند آنها را نمیگذاشت پس ضعیفها از آن لابان و تنومندها از آن یعقوب شدند. ۴۳ و آن مرد بسیار ترقی نمود و گله های بسیار و کنیزان و غلامان و شتران و حماران بهم رسانید.

\* در این داستان متوجه میشویم که یعقوب هم مثل پدر زن خود فریبکار بود یا درستتر است بنویسم که به نوعی برای گرفتن حق خود مبارزه میکرد. اول با کمک مادرش پدر خود را فریب داد تا برای او دعا کند و سپس پدر زن خود را فریب داد که البته فریبکاری از طرف پدرزن او آغاز شده بود و او پاسخ فریبکاری او را داد. آنچه که در این افسانه مهم و برجسته است این است که یعقوب مانند دیگران برای پدر زن خود غلامی یا نوکری نکرده بود بلکه با او قرارداد بسته بود. قرارداد هفت ساله برای دختر کوچک لابان. ولی لابان فریبکاری کرده اعلام کرد که آنان دارای مقرراتی هستند که تا زمانی که دختر بزرگ شوهر نکند کوچک را شوهر نمی دهند. از اینرو لابان توانست هفت سال یعقوب را بفریبد. سپس یعقوب پس از ۱۴ سال، با بستن قرارداد جدید انتقامگیری کرد، یعنی ضمن گرفتن چند زن از لابان اکثر اموال او را نیز تصاحب کرد. البته مبادله کردن یعنی همین. در بهترین حالت یک طرف ضرر میکند.

#### باب سی و یکم

۱ و سخنان پسران لابانرا شنید که میگفتند یعقوب همه مایملک پدر ما را گرفته است و از اموال پدر ما تمام این بزرگیها بهم رسانیده. ۲ و یعقوب روی لابانرا دید که اینک مثل سابق

با او نبود. ۳ و خداوند بیعقوب گفت بزمین پدران و بمولد خویش مراجعت کن و من با تو خواهم بود.

۱۷ آنگاه یعقوب برخاسته فرزندان و زنان خود را بر شتران سوار کرد. ۱۸ و تمام مواشی و اموال خود را که اندوخته بود یعنی مرایشی حاصله خود را که در فدان آرام حاصل ساخته بود برداشت تا نزد پدر خود اسحق بزمین کنعان برود. ۱۹ و اما لابان برای پشم بریدن گله خود رفته بود و راحیل بتهای پدر خود را دزدید. ۲۰ و یعقوب لابان آرامی را فریب داد چونکه او را از فرار کردن خود آگاه نساخت. ۲۱ پس با آنچه داشت بگریخت و برخاسته از نهر عبور کرد و متوجه جبل جلعاد شد. ۲۲ در روز سیم لابانرا خبر دادند که یعقوب فرار کرده است. ۲۵ پس لابان به یعقوب در رسید و یعقوب خیمه خود را در جبل زده بود و لابان با برادران خود نیز در جبل جلعاد فرود آمدند.

۲۷ چرا مخفی فرار کرده مرا فریب دادی و مرا آگاه نساختی تا ترا با شادی و نغمات و دف و بریط مشایعت نمایم. ۲۸ و مرا نگذاشتی که پسران و دختران خود را ببوسم الحال ابلهانه حرکتی نمودی. ۲۹ در قوت دست من است که بشما اذیت رسانم لیکن خدای پدر شما دوش بمن خطاب کرده گفت با حذر باش که بیعقوب نیک یا بد نگوئی. ۳۰ و الان چونکه بخانه پدر خود رغبتی تمام داشتی البته رفتنی بودی و لکن خدایان مرا چرا دزدیدی. ۳۱ یعقوب در جواب لابان گفت سبب این بود که ترسیدم و گفتم شاید دختران خود را از من بزور بگیری. ۳۲ و اما نزد هر که خدایان را بیایی او زنده نماند در حضور برادران ما آنچه از اموال تو نزد ما باشد مشخص کن و برای خود بگیر، زیرا یعقوب ندانست که راحیل آنها را دزدیده است. ۳۳ پس لابان بخیمه یعقوب و بخیمه لیه و بخیمه دو کنیز رفت و نیافت و از خیمه لیه بیرون آمده بخیمه راحیل در آمد. ۳۴ اما راحیل بتها را گرفته زیر جهاز شتر نهاد و بر آن بنشست و لابان تمام خیمه را جست و جو کرده چیزی نیافت. ۳۵ او به پدر خود گفت بنظر آقایم بد نیاید که در حضور نمیتوانم برخاست زیرا که عادت زنان بر من است پس تجسس نموده بتها را نیافت. ۳۶ آنگاه یعقوب خشمگین شده با لابان منازعت کرد و یعقوب در جواب لابان گفت تقصیر و خطای من چیست که بدین گرمی مرا تعاقب نمودی. ۳۷ الان که تمامی اموال مرا تفتیش کردی از همه اسباب خانه خود چه یافته اینجا نزد برادران من و برادران خود بگذار تا در میان من و تو انصاف دهند. ۳۸ در این بیست سال که من با تو بودم میشها و بزهایت حمل نینداختند و قوچهای گله ترا نخوردم. ۳۹ دریده شده را پیش تو نیاوردم خود تاوان آنرا میدادم و آنرا از دست من میخواستی خواه دزدیده شده در روز و خواه دزدیده شده در شب. ۴۰ چنین بودم که گرما در روز و سرما در شب مرا تلف میکرد و خواب از

چشمانم میگریخت. ۴۱ بدین طور بیست سال در خانه ات بودم چهارده سال برای دو دختری خدمت تو کردم و شش سال برای گله ات و اجرت مرا ده مرتبه تغییر دادی. ۴۳ و اگر خدای پدرم خدای ابراهیم و هیبت اسحق با من نبودی اکنون نیز مرا تهی دست روانه می نمودی خدا مصیبت مرا و مشقت دستهای مرا دید و دوش ترا توییح نمود. ۴۳ لابان در جواب یعقوب گفت این دختران دختران منند و این پسران پسران من و این گله گله من و آنچه می بینی از آن من است پس الیوم به دختران خودم و به پسرانی که زائیده اند چه توانم کرد. ۴۴ اکنون بیا تا من و تو عهد به بندیم که در میان من و تو شهادتی باشد. ۴۵ پس یعقوب سنگی گرفته آنرا ستونی برپا نمود.

۵۱ و لابان بیعقوب گفت اینک این توده و اینک این ستونی که در میان خود و تو برپا نمودم. ۵۲ این توده شاهد است و این ستون شاهد است که من از این توده بسوی تو نگذرم و تو از این توده و از این ستون بقصد بدی بسوی من نگذری. ۵۳ خدای ابراهیم و خدای ناحور و خدای پدر ایشان در میان ما انصاف دهند و یعقوب قسم خورد بهیبت پدر خود اسحق. ۵۴ آنگاه یعقوب در آن کوه قربانی گذرانید و برادران خود را به نان خوردن دعوت نمود و غذا خوردند و در کوه شب را بسر بردند. ۵۵ بامدادن لابان برخاسته پسران و دختران خود را بوسید و ایشان را برکت داد و لابان روانه شده بمکان خویش مراجعت نمود.

\* در سرگذشت یعقوب کاملاً مشخص است که اولاً در آن دوران یعنی تقریباً ۳۷۰۰ سال پیش کاملاً بت پرستی و برده داری رواج داشت و دوم اینکه مبارزه یا اعتراض علیه برده داری (آیات ۳۶-۴۴) از دوران یعقوب آغاز شد. بنابراین در این باب یکی از اهداف بنیانگذاری مذاهب روشن است. مبارزه علیه نظام برده داری. اما در جهت چه نظمی؟ جواب این سؤال را نیز با سند پاسخ خواهم داد.

#### باب سی و دویم

۱ و یعقوب راه خود را پیش گرفت و فرشتگان خدا بوی برخوردند. ۲ و چون یعقوب ایشانرا دید گفت این لشکر خداست و آن موضع را محنایم نامید. ۳ پس یعقوب قاصدان پیش روی خود نزد برادر خویش عیسو به دیار سعیر به بلاد اَدُوم فرستاد. ۴ و ایشانرا امر فرموده گفت به آقام عیسو چنین گوئید که بنده تو یعقوب عرض میکند با لابان ساکن شده تاکنون توقف نمودم. ۵ و برای من گاوان و الاغان و گوسفندان و غلامان و کنیزان حاصل شده است و فرستادم تا آقای خود را آگاهی دهم و در نظرت التفات یابم. ۶ پس قاصدان نزد یعقوب

برگشته گفتند نزد برادرت عیسو رسیدیم و اینک با چهارصد نفر باستقبال تو می‌آید. ۷ آنگاه یعقوب بنهایت ترسان و متحیر شده کسانیرا که با وی بودند با گوسفندان و گاوان و شتران بدو دسته تقسیم نمود. ۸ و گفت هر گاه عیسو بدسته اول برسد و آنها را بزند همانا دسته دیگر رهائی یابد.

۲۴ و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی میگرفت. ۲۵ و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. ۲۶ پس گفت مرا رها کن زیرا که فجر میشکافد گفت تا مرا برکت ندهی ترا رها نکنم. ۲۷ بوی گفت نام تو چیست گفت یعقوب. ۲۸ گفت از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی. ۲۹ و یعقوب از او سؤال کرده گفت مرا از نام خود آگاه ساز گفت چرا اسم مرا میپرسی و او را در آنجا برکت داد. ۳۰ و یعقوب آنمکانرا فَنیئیل نامیده (گفت) زیرا خدا را رُویرو دیدم و جانم رستگار شد. ۳۱ و چون از فَنوئیل گذشت آفتاب بر وی طلوع کرد و بر ران خود میلنگید. ۳۲ از این سبب بنی اسرائیل تا امروز عِرْقُ النِّسَاء را که در کف رانست نمی‌خورند زیرا کف ران یعقوب را در عِرْقُ النِّسَاء لمس کرد.

\* یعقوب بخاطر داشت که برادرش از او عصبانی است و تلاش کرد با احتیاط به او نزدیک شود. ولی برای چه، او که به مدت بیست سال برخلاف دعای پدرش رنج کشید. در اینجا نیز بگونه ای صحبت از «خدا» میشود آنهم اینکه او با یعقوب کشتی گرفت ولی از پس یعقوب در برخورد فیزیکی برنیامد که نشانه توانایی جسمی «خدا» را بیان میکند و همچنین مطرح شد که قیافه او هم شبیه آدمها است. تا باب سی و دویم دو دفعه از قیافه یهوه («خدا») صحبت شد که در هر دو بار سخن از این میشود که یهوه شبیه آدمها است یعنی از نظر جسمانی تقریباً همقد، هم وزن و همقدرت آدمها است و هم از نظر قیافه شبیه آدمهاست. و این هم داستان نخوردن «عرق النساء» (بند ۲۴-۳۲). لمس کردن یا آسیب دیدن «کف ران» یک نفر چه ربطی به ران یا «عرق النساء» حیوان دارد؟ اگر آدمها بعد از اتفاقی که برای یعقوب افتاده بود می‌لنگیدند یک حرفی. بهر رو اجرای این سنت یعنی نخوردن تکه گوشتی بخاطر اینکه شخصی در کشتی گرفتن رانش آسیب دید و لنگید کاملاً مصخره است.

#### باب سی و چهارم

۱ پس دینه دختر لیه که او را برای یعقوب زائیده بود برای دیدن دختران آن مُلک بیرون رفت.

۲ و چون شکیم بن حَمُورِ حَوّی که رئیس آرمین بود او را بدید او را بگرفت و با او همخواب شده ویرا بی عصمت ساخت. ۳ و دلش بدینه دختر یعقوب بسته شده عاشق آندختر گشت و سخنان دل آویز به آن دختر گفت. ۴ و شکیم پیدر خود حمور خطاب کرده گفت این دختر را برای من بزنی بگیر. ۵ و یعقوب شنید که دخترش دینه را بی عصمت کرده است و چون پسرانش با مواشئ او در صحرا بودند یعقوب سکوت کرد تا ایشان بیایند. ۶ و حمور پدر شکیم نزد یعقوب بیرون آمد تا بوی سخن گوید. ۷ و چون پسران یعقوب این را شنیدند از صحرا آمدند و غضبناک شده خشم ایشان بشدت افروخته شد زیرا که با دختر یعقوب همخواب شده قباحتی در اسرائیل نموده بود و این عمل ناکردنی بود. ۸ پس حمور ایشان را خطاب کرده گفت دل پسر شکیم شیفته دختر شما است او را بوی بزنی بدهید. ۹ و با ما مصاهرت نموده دختران خود را بما بدهید و دختران ما را برای خود بگیرید. ۱۰ و با ما ساکن شوید و زمین از آن شما باشد در آن بمانید و تجارت کنید و در آن تصرف کنید. ۱۱ و شکیم پیدر و برادران آندختر گفت در نظر خود مرا منظور بدارید و آنچه بمن بگوئید خواهم داد. ۱۲ مهر و پیشکش هر قدر زیاده از من بخواهید آنچه بگوئید خواهم داد فقط دختر را بزنی بمن بسپارید. ۱۳ اما پسران یعقوب در جواب شکیم و پدرش حمور به مکر سخن گفتند زیرا خواهر ایشان دینه را بی عصمت کرده بود. ۱۴ پس بدیشان گفتند این کار را نمی توانیم کرد که خواهر خود را بشخصی نامختون بدهیم چونکه این برای ما ننگ است. ۱۵ لکن بدین شرط با شما همداستان می شویم اگر چون ما بشوید که هر ذکوری از شما مختون گردد. ۱۵ آنگاه دختران خود را بشما دهیم و دختران شما را برای خود گیریم و با شما ساکن شده یک قوم شویم. ۱۷ اما اگر سخن ما را اجابت نکنید و مختون نشوید دختر خود را برداشته از اینجا کوچ خواهیم کرد. ۱۸ و سخنان ایشان بنظر حمور و بنظر شکیم بن حمور پسند افتاد. ۱۹ و آن جوان در کردن این کار تأخیر نه نمود زیرا که شیفته دختر یعقوب بود و او از همه اهل خانه پدرش گرامی تر بود. ۲۰ پس حمور و پسرش شکیم بدروازه شهر خود آمده مردمان شهر خود را خطاب کرده گفتند. ۲۱ این مردمان با ما صلاح اندیش هستند پس در این زمین ساکن بشوند و در آن تجارت کنند اینک زمین از هر طرف برای ایشان وسیع است دختران ایشانرا بزنی بگیریم و دختران خود را بدیشان بدهیم. ۲۲ فقط بدین شرط ایشان با ما متفق خواهند شد تا با ما ساکن شده یک قوم شویم که هر ذکوری از ما مختون شود چنانکه ایشان مختونند. ۲۳ آیا مواشئ ایشان و اموال ایشان و هر حیوانی که دارند از آن ما نمیشود فقط با ایشان هم داستان شویم تا با ما ساکن شوند. ۲۴ پس همه کسانی که بدروازه شهر او در آمدند بسخن حمور و پسرش شکیم رضا دادند و هر ذکوری از آنانیکه بدروازه شهر



او در آمدند مختون شدند. ۲۵ و در روز سیّم چون دردمند بودند دو پسر یعقوب شمعون و لاوی برادران دینه هر یکی شمشیر خود را گرفته دلیرانه بر شهر آمدند و همه مردانرا کُشتند. ۲۶ و حمور و پسرش شکیم را بدم شمشیر کشتند و دینه را از خانه شکیم برداشته بیرون آمدند. ۲۷ و پسران یعقوب بر کشتکان آمده شهر را غارت کردند زیرا خواهر ایشان را بی عصمت کرده بودند. ۲۸ و گله ها و رمه ها و الاغها و آنچه در شهر و آنچه در صحرا بود گرفتند. ۲۹ و تمامی اموال ایشان و همه اطفال و زنان ایشانرا به اسیری بردند و آنچه در خانه ها بود تاراج کردند. ۳۰ پس یعقوب بشمعون و لاوی گفت مرا باظراب انداختید و مرا نزد سکنه این زمین یعنی کنعانیان و فرزیان مکروه ساختید و من در شماره قلیل، همانا بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خانه ام هلاک شوم. ۳۱ گفتند آیا او با خواهر ما مثل فاحشه عمل کند.

\* نویسنده یا نویسندگان وقایع بسیار هوشیارانه با درنظرگیری جوانب مختلف کل تورات این ماجرا را نوشتند. بهر رو برداشت هر فرد هر چه باشد من میگویم طبق تمامی مطالب نوشته شده در تورات آنان دانشمند بودند و اگر دانشمندان امروزی این را بی احترامی به خود تلقی نکنند باید بگویم که با یک دید مقایسه ای با توجه به تمامی امکانات و دستاوردهای امروزی که در اختیار دانشمندان هست، آنان دانشمندتر از دانشمندان امروزی هستند با توجه به اختلاف بیش از سه هزار سال. این را مطرح کردم تا خیلی کوتاه نشان دهم که سیر حرکت تاریخی - اقتصادی نشان میدهد که روش آنان برای تغییر و تحول در جهت پیشرفت اقتصادی، حقوقی و اجتماعی کره زمین حساب شده و درست بوده است. و مسلماً باید از طرف کسانی باشد که بسیار زیاد از آدمها پیشرفته تر هستند. در رابطه با پیشرفته بودن آنان مثالی میآورم. فرض کنید فردی از شهر لندن به درون گروه ای از مردمی که در جنگل آمازون زندگی میکنند برای مدتی نقل مکان کند. آیا آنان چه چیزی میتوانند به فرد لندنی بیاموزند؟ هیچ چیز. زیرا فرد لندنی در مورد شیوه زندگی آنان و کلاً در مورد آنان قبل از اینکه به درون آنان برود آگاهی دارد. ولی فرد لندنی اگر بخواهد (چنانچه قصد چپاول کردن نداشته باشد) میتواند شرایط زندگی آنان را خیلی سریع با کمک خودشان در همان محل تغییر دهد. زیرا او مراحل گوناگونی شیوه زندگی کردن را میداند. اما مرد لندنی نمی تواند یک ماشین در اختیار آنان قرار دهد. دلیل آن نیز آشکار است. به هر رو یک عده هم منافع خود را در خطر می بینند و در تغییر و تحول مخالفت خواهند کرد.

آنان با نوشتن «باب سی و چهارم» بدون طرفداری از خانواده یعقوب بعنوان خانواده «خدا

پرست» می‌خواهند بگویند که در واقع آنچه در تورات که مربوط به اقتصاد، حقوق و روابط اجتماعی هستند آمده است به همین صورت جنبه بیطرفی داشته و واقعی هستند. در این باب دو مسئله روشن است اول اینکه مختون کردن قبل از موسی یا مذهب یهودی وجود داشت، البته فقط برای مردان، دوم اینکه فروش یا مبادله زنان. بهر حال یعقوب بخاطر زنان خود مدت ۱۴ سال بردگی کرده بود و آنان به هیچ وجه حاضر نمی شدند که دینه را مجانی تحویل کسی دهند. آن هم بطریقی که خانواده او از نظر قبیله خود و قبائل دیگر «بی عصمت» و از این نوع سنتهای جاری نگریسته شوند.

#### باب سی و پنجم

۶ و یعقوب بلوز که در زمین کنعان واقع است و همان بیت ایل باشد رسید او با تمامی قوم که با وی بودند. ۷ و در آنجا مذبحی بنا نمود و آن مکانرا ایل بیت ایل نامید زیرا در آنجا خدا بر وی ظاهر شده بود هنگامیکه از حضور برادر خود میگریخت.

۹ و خدا بار دیگر بر یعقوب ظاهر شد وقتیکه از فدان آرام آمد و او را برکت داد. ۱۰ و خدا بوی گفت نام تو یعقوبست اما بعد از این نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه نام تو اسرائیل خواهد بود پس او را اسرائیل نام نهاد. ۱۱ و خدا ویرا گفت من خدای قادر مطلق هستم بارور و کثیر شو امتی و جماعتی از امتها از تو بوجود آیند و از صلب تو پادشاهان پدید شوند. ۱۲ و زمینی که بابراهیم و اسحق دادم بتو دهم و بذریعت بعد از تو این زمین را خواهم داد. ۱۳ پس خدا از آنجائیکه با وی سخن گفت از نزد وی صعود نمود.

۲۱ پس اسرائیل کوچ کرد و خیمه خود را بدان طرف بُرج عیدر زد. ۲۲ و در حین سکونت اسرائیل در آن زمین رؤیین رفته با کنیز پدر خود بلهه همخواب شد و اسرائیل این را شنید و بنی یعقوب دوازده بودند.

۲۷ و یعقوب نزد پدر خود اسحق در مَمری آمد بقریه اربع که حبرون باشد جایی که ابراهیم و اسحق غربت گزیدند. ۲۸ و عمر اسحق صدوشتاد سال بود. ۲۹ و اسحق جان سپرد و مرد و پیر و سالخورد بقوم خویش پیوست و پسرانش عیسو و یعقوب او را دفن کردند.

#### باب سی و ششم

۱ و پیدایش عیسو که اَدوم باشد این است.

۴۳ و امیر مَجِدِئیل و امیر عیرام، اینان امراء اَدومند حسب مساکن ایشان در زمین مُلک ایشان، همان عیسو پدر ادوم است.

\* «باب سی و ششم» اسامی زنان و فرزندان عیسی و رؤسای قبایل («پادشاهان») که دو صفحه را تشکیل می‌دهد است و نیازی به نوشتن آنها مانند بخشهای افسانه ای طولانی تورات نیست.

#### باب سی و هفتم

۱ و یعقوب در زمین غربت پدر خود یعنی زمین کنعان ساکن شد. ۲ اینست پیدایش یعقوب چون یوسف هفده ساله بود گله را با برادران خود چوپانی می کرد و آن جوان با پسران بلهه و پسران زلفه زنان پدرش میبود و یوسف از بدسلوکی ایشان پدر را خبر میداد. ۳ و اسرائیل یوسف را از سایر پسران خود بیشتر دوست داشتی زیرا که او پسر پیری او بود و برایش ردائی بلند ساخت. ۴ و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان او را بیشتر از همه برادرانش دوست میدارد از او کینه داشتند و نمیتوانستند با وی سلامتی سخن گویند. ۵ و یوسف خوابی دیده آنرا برادران خود باز گفت پس بر کینه او افزودند.

۹ از آن پس خوابی دیگر دید و برادران خود را از آن خبر داده گفت اینک باز خوابی دیده ام که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند. ۱۰ و پدر و برادران خود را خبر داد و پدرش او را توییح کرده بوی گفت این چه خوابیست که دیده آید من و مادرت و برادرانت حقیقه خواهیم آمد و ترا بر زمین سجده خواهیم نمود. ۱۱ و برادرانش بر او حسد بردند و اما پدرش آن امر را در خاطر نگاه داشت.

۱۹ و بیکدیگر گفتند اینک این صاحب خوابها میآید. ۲۰ اکنون بیائید او را بکشیم و بیکی از این چاهها بیندازیم و گوئیم جانوری درنده او را خورد و به بینیم خوابهایش چه میشود. ۲۱ لیکن رؤبین چون اینرا شنید او را از دست ایشان رهانیده گفت او را نگشیم. ۲۲ پس رؤبین بدیشان گفت خون مریزید او را در این چاه که در صحراست بیندازید و دست خود را بر او دراز مکنید، تا او را از دست ایشان رهانیده پیدر خود ردّ نماید. ۲۳ و بمجرد رسیدن یوسف نزد برادران خود رختش را یعنی آن ردای بلند را که دربر داشت از او کردند. ۲۴ و او را گرفته در چاه انداختند اما چاه خالی و بی آب بود.

۲۶ آنگاه یهودا برادران خود گفت برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد. ۲۷ بیائید او را باین اسمعیلیان بفروشیم و دست ما بر وی نباشد زیرا که او برادر و گوشت ماست پس برادرانش بدین رضا دادند. ۲۸ و چون تجار مدیانی در گذر بودند یوسف را از چاه کشیده برآوردند و یوسف را با اسمعیلیان به بیست پاره نقره فروختند پس یوسف را بمصر

بردند.

۳۵ و همهٔ پسران و همهٔ دخترانش بتسلّی او برخاستند اما تسلی نپذیرفت و گفت سوگوار نزد پسر خود بگور فرود میروم، پس پدرش برای وی همی گریست. ۳۶ اما مدیانیان یوسف را در مصر بفوظیفار که خواجهٔ فرعون و سردار افواج خاصه بود فروختند.

\* این هم سندی دیگر برای اثبات اینکه در جامعه شیوه مسلط تولید برده داری بود و یا بعبارت دیگر آدم خریدوفروش میشد. اما ما تا اینجا هنوز یک جمله از نویسنده که بطور مستقیم از نظام تولیدی و توزیعی حاکم در جامعه اشاره کند نخواندیم. همانطور که قبلاً نیز مطرح کردم علت مشخص است، زیرا در آن تاریخ آگاهی یا درک از نظام تولیدی و توزیعی که آغاز تولید اجتماعی بوده وجود نداشته و اساساً نمیتوانست هم وجود داشته باشد. جز اینکه صحبت از مهربان، فقیر، غلام، نوکر، کنیز، بنده، ستمگر، ظالم، ملک، پادشاه، مالدار و امثالهم باشد. ولی در دوران موسی بدرستی از غلامی و مبارزه با آن مناسبات یعنی غلامی (برده داری) توسط قوم عبری یا بردگان به اوج خود میرسد. اما از نظام آتی آگاه نبودند زیرا طرح توسط یهوه طرح ریزی میشد و فقط او بود که میدانست مشغول پایه ریزی چه نوع مناسبات تولیدی و توزیعی اجتماعی است. البته گام نخست آزاد کردن بردگان بود.

#### باب سی و نهم

۱ اما یوسف را به مصر بردند و مردی مصری فوظیفار نام که خواجه و سردار افواج خاصهٔ فرعون بود ویرا از دست اسمعیلیانیکه او را بدنجا برده بودند خرید. ۲ و خداوند با یوسف میبود و او مردی کامیاب شد و در خانهٔ آقای مصرئی خود ماند.

۶ و آنچه داشت بدست یوسف واگذاشت و از آنچه با وی بود خبر نداشت جز نانیکه میخورد و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود. ۷ و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بر یوسف نظر انداخته گفت با من هم خواب شو. ۸ اما او ابا نموده بزن آقای خود گفت اینک آقایم از آنچه نزد من در خانه است خبر ندارد و آنچه دارد بدست من سپرده است.

۱۱ و روزی واقع شد که بخانه در آمد تا بشغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود. ۱۲ پس جامهٔ او را گرفته گفت با من بخواب اما او جامهٔ خود را بدستش رها کرده گریخت و بیرون رفت. ۱۳ و چون او دید که رخت خود را بدست وی ترک کرد و از خانه گریخت. ۱۴ مردان خانه را صدا زد و بدیشان بیان کرده گفت بنگرید مرد عبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند و نزد من آمد تا با من بخوابد و باآواز بلند فریاد کردم.

۱۹ پس چون آفایش سخن زن خود را شنید که بوی بیان کرده گفت غلامت بمن چنین کرده است خشم او افروخته شد. ۲۰ و آقای یوسف او را گرفته در زندان خانه که اسیران پادشاه بسته بودند انداخت و آنجا در زندان ماند.

#### باب چهارم

۱ و بعد از این امور واقع شد که ساقی و خبّاز پادشاه مصر به آقای خویش پادشاه مصر خطا کردند. ۲ و فرعون بدو خواجه خود یعنی سردار ساقیان و سردار خبازان غضب نمود. ۳ و ایشانرا در زندان رئیس افواج خاصه یعنی زندانیکه یوسف در آنجا محبوس بود انداخت. ۴ بامدادان چون یوسف نزد ایشان آمد دید که اینک ملول هستند. ۵ پس از خواجه های فرعون که با وی در زندان آقای او بودند پرسیده گفت امروز چرا روی شما غمگین است. ۶ بوی گفتند خوابی دیده ایم و کسی نیست که آنرا تعبیر کند یوسف بدیشان گفت آیا تعبیرها از آن خدا نیست آنرا بمن باز گوئید. ۷ یوسف بوی گفت تعبیرش اینست سه شاخه سه روز است. ۸ بعد از سه روز فرعون سرترا برافزاد و بمنصب باز گمارد و جام فرعونرا بدست وی دهی برسم سابق که ساقی او بودی. ۹ اما چون رئیس خبازان دید که تعبیر نیکو بود بیوسف گفت من نیز خوابی دیده ام که اینک سه سبّد نان سفید بر سر من است. ۱۰ و در سبّد زیرین هر قسم طعام برای فرعون از پیشه خباز مییاشد و مرغان آنرا از سبّدیکه بر سر منست میخورند. ۱۱ اما رئیس ساقیانرا بساقی گریش باز آورد و جامرا بدست فرعون داد. ۱۲ و اما رئیس خبازانرا بدار کشید چنانکه یوسف برای ایشان تعبیر کرده بود. ۱۳ لیکن رئیس ساقیان یوسف را بیاد نیاورد بلکه او را فراموش کرد.

#### باب پنجم و یکم

۱ و واقع شد چون دو سال سپری شد که فرعون خوابی دید که اینک برکنار نهر ایستاده است. ۲ که ناگاه از نهر هفت گاو خوب صورت و فربه گوشت برآمده بر مرغزار میچریدند. ۳ و اینک هفت گاو دیگر بد صورت و لاغرگوشت در عقب آنها از نهر برآمده پهلوی آن گاوان اول بکنار نهر ایستادند. ۴ صبحگاهان دلش مضطرب شده فرستاد و همه جادوگران و جمیع حکیمان مصر را خواند و فرعون خوابهای خود را بدیشان باز گفت اما کسی نبود که آنها را برای فرعون تعبیر کند. ۵ آنگاه فرعون فرستاد یوسف را خواند و او را بزودی از زندان بیرون آوردند و صورت خود

را تراشیده رخت خود را عوض کرد و بحضور فرعون آمد. ۱۵ فرعون به یوسف گفت خوابی دیده ام و کسی نیست که آنرا تعبیر کند و در باره تو شنیدم که خواب میشنوی تا تعبیرش کنی. ۱۶ یوسف فرعون را پیاسخ گفت از من نیست خدا فرعونرا بسلامتی جواب خواهد داد.

۱۷ و فرعون بیوسف گفت در خواب خود دیدم که اینک بکنار نهر ایستاده ام.

۲۵ یوسف به فرعون گفت خواب فرعون یکیست خدا از آنچه خواهد کرد فرعون را خبر داده است. ۲۶ هفت گاو نیکو هفت سال باشد و هفت سنبله نیکو هفت سال، همانا خواب یکیست. ۲۷ و هفت گاو لاغر زشت که در عقب آنها برآمدند هفت سال باشد و هفت سنبله خالی از باد شرقی پژمرده هفت سال قحط میباشد. ۲۸ سخنی که بفرعون گفتم اینست آنچه خدا میکند بفرعون ظاهر ساخته است. ۲۹ همانا هفت سال فراوانی بسیار در تمامی زمین مصر میآید. ۳۰ و بعد از آن هفت سال قحط پدید آید و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش شود و قحط زمین را تباه خواهد ساخت. ۳۱ و فراوانی در زمین معلوم نشود بسبب قحطی که بعد از آن آید زیرا که بغایت سخت خواهد بود. ۳۲ و چون خواب بفرعون دو مرتبه مکرر شد این است که اینحادثه از جانب خدا مقرر شده و خدا آنرا بزودی پدید خواهد آورد. ۳۳ پس اکنون فرعون میباید مردی بصیر و حکیم را پیدا نموده او را بر زمین مصر بگمارد. ۳۴ فرعون چنین بکند و ناظران بر زمین برگمارد و در هفت سال فراوانی خمس از زمین مصر بگیرد. ۳۵ و همه ماکولات این سالهای نیکو را که میآید جمع کنند و غله را زیردست فرعون ذخیره نمایند و خوراک در شهرها نگاه دارند. ۳۶ تا خوراک برای زمین بجهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود ذخیره شود مبادا زمین از قحط تباه گردد. ۳۷ پس این سخن بنظر فرعون و بنظر همه بندگانش پسند آمد. ۳۸ و فرعون ببندگان خود گفت آیا کسیرا مثل این توانیم یافت مردی که روح خدا در ویست. ۳۹ و فرعون به یوسف گفت چونکه خدا کل این امور را بر تو کشف کرده است کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست. ۴۰ تو بر خانه من باش و بفرمان تو تمام قوم من منتظم شوند جز اینکه بر تخت از تو بزرگتر باشم. ۴۱ و فرعون بیوسف گفت بدانکه ترا بر تمامی زمین مصر گماشتم.

۴۵ و فرعون یوسف را صفنات فعنیح نامید و آسنات دختر فوطی فارع کاهن اون را بدو بزنی داد و یوسف بر زمین مصر بیرون رفت. ۴۶ و یوسف سی ساله بود وقتی که بحضور فرعون پادشاه مصر بایستاد و یوسف از حضور فرعون بیرون شده در تمامی زمین مصر گشت.

۵۳ و هفت سال فراوانی که در زمین مصر بود سپری شد. ۵۴ و هفت سال قحط آمدن گرفت چنانکه یوسف گفته بود و قحط در همه زمینها پدید شد لیکن در تمامی زمین مصر نان بود. ۵۵ و چون تمامی زمین مصر مبتلای قحط شد قوم برای نان نزد فرعون فریاد برآوردند و

فرعون بهمه مصریان گفت نزد یوسف بروید و آنچه او بشما گوید بکنید. ۵۶ پس قحط تمامی روی زمین را فرو گرفت و یوسف همه انبارها را باز کرده بمصریان میفروخت و قحط در زمین مصر سخت شد. ۵۷ و همه زمینها بجهت خرید غله نزد یوسف بمصر آمدند زیرا قحط بر تمامی زمین سخت شد.

\* بنابراین ما آغاز نظام جدید یعنی نظام فئودالی در مصر را در تورات میخوانیم بدون اینکه صحبتی از نظام فئودالی گردد. فرمان دریافت «خمس از زمین مصر» (باب چهل و یکم، بند ۳۴) این قانون تقریباً ۳۶۰۰ سال پیش در سراسر مصر به اجرا گذاشته شد. در واقع کشمکشها و مبارزات بین طرفداران نظام فئودالی و نظام برده داری از همین تاریخ شروع میشود.

از «باب چهل دوم» تا «چهل هفتم» در مورد زندگینامه یوسف و خانواده اوست که چگونه به یکدیگر رسیدند. بدلیل قحطی ای که برادران او برای دریافت غله نزد فرعون یا یوسف رفته بودند. قسمتهایی از آن مطالب جهت ارتباط با مطالب بعدی بازنویسی میشود.

#### باب چهل و دوم

۱ و اما یعقوب چون دید که غله در مصر است پس یعقوب به پسران خود گفت چرا بیکدیگر مینگرید. ۲ و گفت اینک شنیده ام که غله در مصر است بدانجا بروید و برای ما از آنجا بخرید تا زیست کنیم و نمیریم.

#### باب چهل و سیم

۱ و قحط در زمین سخت بود.

۱۱ پس پدر ایشان اسرائیل بدیشان گفت اگر چنین است پس این را بکنید از ثمرات نیکوی این زمین در ظروف خود بردارید و ارمغانی برای آنمرد ببرید قدری بکسان و قدری عسل و کتیرا و لادن و پسته و بادام. ۱۲ و نقد مضاعف بدست خود گیرید و آن نقدیکه در دهنه عدلهای شما رد شده بود بدست خود باز برید شاید سهوی شده باشد. ۱۳ و برادر خود را برداشته روانه شوید و نزد آن مرد برگردید.

۳۰ و یوسف چونکه مهرش بر برادرش بجنبید بشتافت و جای گریستن خواست پس بخلوت رفته آنجا بگریست. ۳۱ و روی خود را شسته بیرون آمد و خودداری نموده گفت طعام بگذارید.

۳۲ و برای وی جدا گذاردند و برای ایشان جدا و برای مصریانیکه با وی خوردند جدا زیرا که

مصریان با عبرانیان نمی توانند غذا بخورند زیرا که این نزد مصریان مکروه است. ۳۳ و بحضور وی بنشستند نخست زاده موافق نخست زادگیش و خوردسال بحسب خورد سالیس و ایشان بیکدیگر تعجب نمودند. ۳۴ و حصّه ها از پیش خود برای ایشان گرفت اما حصّه بنیامین پنج چندان حصّه دیگران بود و با وی نوشیدند و کیف کردند.

#### باب چهل و چهارم

۱ پس بناظر خانه خود امر کرده گفت عدلهای این مردمانرا بقدریکه میتوانند برد از غله پرکن و نقد هر کسیرا بدهنه عدلش بگذار. ۲ و جام مرا یعنی جام نقره را در دهنه عدل آن کوچکتر با قیمت غله اش بگذار پس موافق آن سخنیکه یوسف گفته بود کرد. ۳۳ پس الان تمنا اینکه غلامت بعوض پسر در بندگی آقای خود بماند و پسر همراه برادران خود برود. ۳۴ زیرا چگونه نزد پدر خود بروم و پسر با من نباشد مبادا بلائی را که پیدم واقع شود به بینم.

#### باب چهل و پنجم

۳ و یوسف برادران خود را گفت من یوسف هستم آیا پدرم هنوز زنده است و برادرانش جواب ویرا نتوانستند داد زیرا که بحضور وی مضطرب شدند. ۴ و یوسف برادران خود گفت نزدیک من بیائید پس نزدیک آمدند وگفت منم یوسف برادار شما که به مصر فروختید. ۲۸ و اسرائیل گفت کافیسست پسر من یوسف هنوز زنده است میروم و قبل از مردنم او را خواهم دید.

#### باب چهل و ششم

۱ و اسرائیل با هر چه داشت کوچ کرده به بئر شبع آمد و قربانیها برای خدای پدر خود اسحق گذرانید. ۲ و خدا در رؤیاهای شب به اسرائیل خطاب کرده گفت ای یعقوب ای یعقوب گفت لبیک. ۳ گفت من هستم الله خدای پدرت از فرود آمدن بمصر مترس زیرا در آنجا امتی عظیم از تو بوجود خواهم آورد.

۲۶ همه نفوسیکه با یعقوب بمصر آمدند که از صلب وی پدید شدند سوای زنان پسران یعقوب جمیعاً شصت و شش نفر بودند. ۲۷ و پسران یوسف که برایش در مصر زائیده شدند دو نفر بودند پس جمیع نفوس خاندان یعقوب که بمصر آمدند هفتاد بودند. ۲۸ و یهودا را پیش روی خود نزد یوسف فرستاد تا او را بجوشن راه نمائی کند و بزمین جوشن آمدند. ۲۹ و یوسف



عرابه خود را حاضر ساخت تا باستقبال پدر خود اسرائیل بجوشن برود و چون او را بدید برگردنش بیایخت و مدتی برگردنش گریست. ۳۰ و اسرائیل بیوسف گفت اکنون بمیرم چونکه روی ترا دیدم که تا بحال زنده هستی. ۳۱ و یوسف برادران خود و اهل خانه پدر خویش را گفت میروم تا فرعون را خبر دهم و بوی گویم برادرانم و خانواده پدرم که در زمین کنعان بودند نزد من آمده اند. ۳۲ و مردان شبانان هستند زیرا اهل مواشیند و گله ها و رمه ها و کلّ مایملک خود را آورده اند. ۳۳ و چون فرعون شما را بطلبد و گوید کسب شما چیست. ۳۴ گوئید غلامانت از طفولیت تا بحال اهل مواشی هستیم هم ما و هم اجداد ما تا در زمین جوشن ساکن شوید زیرا که هر شبان گوسفند مکروه مصریان است.

\* در این چند فصل (باب) دو نوع سنتی که وجود داشت مشهود است. در سنت اولی قبائل زنان را جزو خاندان خود در شمارش بحساب نمی آوردند (باب چهل و ششم، بند ۲۶). و دومین سنت که سنت مصخره تر از سنت اولی است، این است که در نزد مصریان غذا خوردن با «شبان گوسفند» و عبری («خدا پرست») «مکروه» بود (باب چهل و سیم، آیه ۳۲ و باب چهل و ششم، بند ۳۴). به هر حال در سنت اولی شمارش اعضای یک خاندان بر مبنای رابطه خونی محاسبه میشد، یعنی در اینجا همه افرادی که با ابراهیم یا یعقوب هم خون و پسر بودند شمارش شدند. ولی در سنت دومی هیچ دلیل خاصی جز اعتقادات پوچ وجود ندارد یعنی صرفاً بخاطر شبانی قوم عبری و خداپرستی.

نکته دیگر اینکه «خدا» خود را به یعقوب «الله» (باب چهل و ششم، بند ۳) معرفی کرد. از آنجائیکه «خدا» نام خود را به محمد نگفته بود و فقط خود را «خدا» معرفی کرده بود او نیز بجای نام یهوه، الله را برگزید. محمد با انتخاب نام «الله» برای یهوه با یک تیر چند نشان زد. اول اینکه به بهانه «الله» که بزرگترین بت کعبه در مکه بود بت های دیگر را شکست، دوم اینکه هم یهوه و هم احکام مذهب اسلام که ترکیبی از دو مذهب ماقبل اسلام و احکام دوران او بودند را نیز بعنوان مذهب اسلامی به مردم قبولاند.

#### باب چهل و هفتم

۱۳ و در تمامی زمین نان نبود زیرا قحط زیاده سخت بود و ارض مصر و ارض کنعان بسبب قحط بی نوا گردید. ۱۴ و یوسف تمام نقره را که در زمین مصر و زمین کنعان یافته شد بعوض غله که ایشان خریدند بگرفت و یوسف نقره را بخانه فرعون در آورد. ۱۵ و چون نقره از ارض مصر و ارض کنعان تمام شد همه مصریان نزد یوسف آمده گفتند ما را نان بده چرا در

حضورت بمیریم زیرا که نقره تمام شد. ۱۶ یوسف گفت مواشئ خود را بیاورید و بعوض مواشئ شما غله بشما میدهم اگر نقره تمام شده است. ۱۷ پس مواشئ خود را نزد یوسف آوردند و یوسف بعوض اسبان و گله های گوسفندان و رمه های گاوان و الاغان نان بدیشان داد و در آنسال بعوض همه مواشئ ایشان ایشانرا بنان پرورانید. ۱۸ و چون آنسال سپری شد در سال دوم بحضور وی آمده گفتندش از آقای خود مخفی نمیداریم که نقره ما تمام شده است و مواشئ و بهایم از آن آقای ما گردیده و جز بدنها و زمین ما بحضور آقای ما چیزی باقی نیست. ۱۹ چرا ما و زمین ما نیز در نظر تو هلاک شویم پس ما را و زمین ما را بنان بخر و ما و زمین ما مملوک فرعون بشویم و بذر بده تا زیست کنیم و نمیریم و زمین بایر نماند. ۲۰ پس یوسف تمامی زمین مصر را برای فرعون بخرید زیرا که مصریان هر کس مزرعه خود را فروختند چونکه قحط برایشان سخت بود و زمین از آن فرعون شد. ۲۱ و خلق را از این حد تا بآن حد مصر بشهرها منتقل ساخت. ۲۲ فقط زمین کهنه را نخرید زیرا کهنه را حصه از جانب فرعون معین شده بود و از حصه که فرعون بدیشان داده بود می خوردند از این سبب زمین خود را نفروختند. ۲۳ و یوسف بقوم گفت اینک امروز شما را و زمین شما را برای فرعون خریدم همانا برای شما بذر است تا زمین را بکارید. ۲۴ و چون حاصل برسد یک خمس به فرعون دهید و چهار حصه از آن شما باشد برای زراعت زمین و برای خوراک شما و اهل خانه های شما و طعام بجهت اطفال شما. ۲۵ گفتند تو ما را احیا ساختی در نظر آقای خود التفتات بیابیم تا غلام فرعون باشیم. ۲۶ پس یوسف این قانونرا بر زمین مصر تا امروز قرار داد که خمس از آن فرعون باشد غیر از زمین کهنه فقط که از آن فرعون نشد. ۲۷ و اسرائیل در ارض مصر در زمین جوشن ساکن شده ملک در آن گرفتند و بسیار بارور و کثیر کردیدند. ۲۸ و یعقوب در ارض مصر هفده سال بزیست و ایام سالهای عمر یعقوب صد و چهل و هفت سال بود. ۲۹ و چون حین وفات اسرائیل نزدیک شد پسر خود یوسف را طلبیده بدو گفت الان اگر درنظر تو التفتات یافته ام دست خود را زیر ران من بگذار و احسان و امانت با من بکن و زنهار مرا در مصر دفن منما. ۳۰ بلکه با پدران خود بخوابم و مرا از مصر برداشته در قبر ایشان دفن کن گفت آنچه گفתי خواهم کرد. ۳۱ گفت برایم قسم بخور پس برایش قسم خورد و اسرائیل بر سر بستر خود خم شد.

\* در سالهای نیکو یا سبز و خرم فرعون با فکر یوسف از مردم «خمس» دریافت داشت و سپس در زمان خوشکسالی همان «خمس» دریافتی از مردم را به خودشان فروخت (باب چهل و هفتم، آیات ۱۳-۱۸). و سپس زمینها را نیز از مردم خریدند و کاملاً نظام فئودالی را به

صورت «قانون»ی در مصر برقرار کردند (بندهای ۱۹-۲۶). البته امروزه هم دولت مردان یا سرمایه داران طبق آن «قانون» عمل میکنند منتها با درجاتی شدیدتر، یعنی چند جانبه مالیات گرفتن. اول مالیات از حقوق کارگران کسر میگردد، سپس مالیات بر کالا بطور غیرمستقیم بسته میشود، و بدتر از همه کالا تولید شده توسط کارگران را چند برابر بیشتر از قیمت تولید شده اش به خودشان میفروشند. البته قصد پرداختن به شرایط فعلی را ندارم اما ضروری دیدم یک اشاره کوتاه در مقایسه با ۳۶۰۰ سال پیش بشود. بنابراین قحطی برای فرعون سود فراوانی داشت. با خمس گرفتن و تصاحب مال و منال مردم و زمین آنان کاملاً نظام فئودالی - برده داری را در مصر برقرار کردند. فئودالی - برده داری زیرا آغاز نظام جدید بود و در جامعه برده داری حاکم بود و مدتها وقت نیاز داشت تا تغییر ریل در جامعه تسلط یابد. هم نظام فئودالی و هم برده داری تقریباً تا ۱۵۰ سال پیش در کره زمین برقرار بودند. ولی ضمن کشمکش ها و تقابلهای فراوان فئودالها و برده داران با یکدیگر و همچنین در روند رو به رشد اقتصادی از درون نظام فئودالی طبقه جدیدی نیز رشد کرد. در ادامه خواهیم دید که مجدداً برده داری بطور کامل در مصر تسلط پیدا میکند زیرا رؤسای قبایل و فرعون جدید مصر تمایل بیشتری به برده داری داشتند تا نظام فئودالی. ولی وقتی نظام فئودالی تسلط یافت بمرور زمان از درآمد رعایا کاسته و به درآمد فئودال ها افزوده شد و این نظام تا انقلابات بورژوائی و پیروزی کامل آن بر فئودالیسم پابرجا بود که زمین داران، پادشاهان و مذهبیون (خاخام ها، کشیشان و آخوندها) طرفداران اصلی آن بودند. البته انقلابات بورژوائی ادامه روند رو به رشد اقتصادی نظام فئودالی بودند زیرا با رشد صنعت خرد (صنعتگران) و دیگر طبقات اجتماعی، دیگر مناسبات فئودالی پاسخگوی نیازهای جامعه جدید با طبقات جدید نبود. ازجمله اینکه رعایا به شهرها برای کار کردن در کارخانجات میگریختند که بطور کلی با مناسبات فئودالی خوانایی نداشت یعنی می بایستی به عنوان فرد «آزاد» مزد دریافت کنند. و از طرف دیگر نظام قانونی مزدی هم بضرر فئودالها و هم بضرر برده داران بود و مقاومت آنان را در مقابل طبقه بورژوا یا سرمایه داران شهری افزایش میداد که نهایتاً به جنگ همه جانبه برای تثبیت قانون جدید منجر شد که تا نیمه قرن ۱۸ میلادی یعنی تقریباً ۱۵۰ سال قبل ادامه داشت که به شکست برده داران و فئودال ها منجر شد و نظام مزدی قانوناً در اکثر کشورها تثبیت شد. گرچه قانون مزدی یا اجرت پرداخت کردن از همان پیدایش مذهب یهود بصورت حکم مطرح شده بود اما نه بصورت قانون تمام و کمال بلافاصله قابل اجرا، حتی برای یک منطقه یا در بین یک قبیله. زیرا شرایط اقتصادی آن دوران چنین اجازه ای را برای به اجرا گذاشتن چنین قانونی نمی داد. بنابراین در آن زمان شروع تولید

اجتماعی با مناسبات مالکیت خصوصی از ابتدا آن بوده است نه از انتها آن، یعنی ترکیبی از کنیزی و غلامی (برده داری موقتی)، ارباب رعیتی (فئودالی) و کار مزدی (بعنوان مثال رجوع شود به «سفر تشنیه»، «باب بیست و چهارم» بندهای ۱۴ و ۱۵).

#### باب چهل و هشتم

۱ و بعد از این امور واقع شد که بیوسف گفتند اینک پدر تو بیمار است پس دو پسر خود مَنَسّی و افرایم را با خود برداشت. ۲ و یعقوب را خیر داده گفتند اینک پسرت یوسف نزد تو می آید و اسرائیل خویشتن را تقویت داده بر بستر بنشست. ۲۱ و اسرائیل بیوسف گفت همانا من میمیرم و خدا با شما خواهد بود و شما را بزمین پدران شما باز خواهد آورد. ۲۲ و من بتو حصهٔ زیاده از برادرانت می دهم که آنرا ازدست اموریان بشمشیر و کمان خود گرفتم.

#### باب چهل و نهم

۱ و یعقوب پسران خود را خوانده گفت جمع شوید تا شما را از آنچه در ایام آخر بشما واقع خواهد شد خبر دهم. ۲۹ پس ایشانرا وصیت فرموده گفت من بقوم خود ملحق میشوم مرا با پدرانم در مغارهٔ که در صحرای عَفْرُونِ حَتّی است دفن کنید. ۳۰ در مغارهٔ که در صحرای مَكْفِیَلَه است که در مقابل ممری در زمین کنعان واقع است که ابراهیم آن را با آن صحرا از عَفْرُونِ حَتّی برای ملکیت مقبره خرید. ۳۲ خرید آن صحرا و مغارهٔ که در آنست از بنی حَتّ بود. ۳۳ و چون یعقوب وصیت را با پسران خود بپایان برد پایهای خود را به بستر کشیده جان بداد و بقوم خویش ملحق گردید.

#### باب پنجاهم

۱ و یوسف بر روی پدر خود افتاده بروی گریست و او را بوسید. ۳ و چهل روز در کار وی سپری شد زیرا که این قدر روزها در حنوط کردن صرف میشد و اهل مصر هفتاد روز برای وی ماتم گرفتند. ۱۰ پس بخرمنگاه اطاد که آنطرف اَرْدُن است رسیدند و در آنجا ماتمی عظیم و بسیار سخت گرفتند و برای پدر خود هفت روز نوحه گری نمود. ۱۴ و یوسف بعد از دفن پدر خود با برادران خویش و همهٔ کسانیکه برای دفن پدرش با وی

رفته بودند بمصر برگشتند.

۲۲ و یوسف در مصر ساکن ماند او و اهل خانه پدرش و یوسف صد و ده سال زندگانی کرد.  
۲۶ و یوسف مرد در حینیکه صد و ده ساله بود و او را حنوط کرده در زمین مصر در تابوت گذاشتند.

\* این هم نمونه ای از عذاداری بود که قبل از ساخته شدن نوعی از مذهب صورت می‌گرفت (باب پنجاهم).

در اینجا «سفر پیدایش» خاتمه می‌یابد و تا دوران موسی همانطور که در پیشگفتار آمد تقریباً ۴۰۰ سال فاصله زمانی است. یهوه و همراهانش بعد از برقراری نظام جدید یعنی فئودالی – برده داری به استراحت ۴۰۰ ساله رفتند و سپس به کره زمین باز گشتند و متوجه شدند که نتنها در این فاصله زمانی برده داری از بین نرفته است بلکه همانطور که پیش بینی کرده بودند مجدداً برده داری احیا شده است ولی قوم ابراهیم به اندازه کافی «کثیر» شده بود و وقت اجرای برنامه اصلی شان بود. و از این تاریخ (تقریباً ۳۲۱۰ سال پیش) یعنی پس از تقریباً ۴۰۰ سال بعد از وفات یوسف به سراغ موسی برای آزاد سازی برده ها در جهت پایه ریزی نظام جدید همراه با قوانین اجتماعی آن با در نظرگیری شرایط اقتصادی آن دوران در کره زمین میروند.

مسلماً خوانندگان متوجه شدند که «سفر پیدایش» تا دوران ابراهیم افسانه ای بیش نبود چونکه هدف نویسنده آن از یکطرف برای قانع کردن مردمان آن دوران بود که باورشان شود یهوه «خدا» است تا دستورات او را اجرا کنند، و از طرف دیگر برای اثبات مردمان دوران علم و دانش در رد وجود «خدا» در جهت فعالیت کردن به شیوه علمی و پذیرفتن هر چیزی چنانچه علم و دانش ثابت کند. بنابراین نویسنده با یک تیر دو نشان زد. اول مردم دوران جاهلیت را قانع کرد که یهوه همان خدایست که بدنبالش میگردند و برای مردمان دوران علم و دانش ثابت کند که او (یهوه) مانند خودشان موجود زنده ای بیش نمی تواند باشد. ما دیگر مطلبی برای گفتن در رابطه با «سفر پیدایش» نداریم جز اینکه یادآور شوم که آیا پاسخ سئوالات مطرح شده خود را در ادامه مطلب دریافت خواهیم کرد یا نه.

حال میپردازیم به ادامه مطالب تورات تا ببینیم برنامه یهوه عزیز ما و همکارانش چه بوده و آن را چگونه به اجرا میگذارند که مسلماً همانطور که خواهیم دید بدون کمک آنان آدمها نمیتوانستند به آن سرعت یعنی در عرض ۴۰ تا ۵۰ سال حتی به آن پی برند.

(ادامه دارد)